راه توده

دوره دوم «۱۰۵»
فروردین ماه ۱۳۸۰

پیک هفته:

گزارش خاتمی در مجلس با افشاگری‌های اقتصادی کامل می‌شود!

(۱۶ صفحه ضمیمه این شماره)

سلام بهار

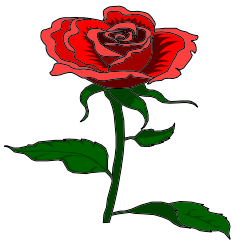

عیدتان مبارک!
(ص ۴۰)

نوشته‌های منتشر نشده
نورالدین کیانوری

ما از انقلاب دفاع کردیم نه از ارتجاع!

حضور کیانوری در شورای جنگ (ص ۱۷)

وظیفه ملی خاتمی حضور در انتخابات است!

جنبش مسالمت آمیز مردم ایران برای اصلاحات انقلابی، یکی از حساس‌ترین مراحل تکاملی خود طی سال‌های اخیر را پشت سر می‌گذارد. این مرحله بسیار مهم، انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری است. برای درک اهمیت این مرحله و این انتخابات، شاید هیچ استدلالی گویاتر و مستندتر از بسیج همه جانبه توطئه‌گران، غارتگران و مخالفان جنبش، برای جلوگیری از پیروزی مردم در این انتخابات و پشت سر گذاشتن پیروزمندانه این مرحله نباشد!

مخالفان حکومتی جنبش مردم، همچنان با تمام نیرو و با انواع توطئه‌ها می‌کوشند کناره‌گیری از شرکت در انتخابات را به محمد خاتمی تحمیل کنند، چرا که رد صلاحیت او در شورای نگهبان هزینه بسیار سنگین عدم شرکت مردم در انتخابات و حتی حوادث دیگری را در پی خواهد داشت. پیش کشیدن یکی از کارگزاران سیاست‌های دو دهه گذشته جمهوری اسلامی و نشاندن او بر کرسی ریاست جمهوری و تصفیه حاکمیت از طرفداران اصلاحات گام دوم این توطئه است، که جز با پیروزی در مرحله اول نمی‌توانند آن را پیش ببرند. این گام دوم را می‌خواهند زیر شعار "اعتدال در اصلاحات" و برتری "اصلاحات اقتصادی" بر "اصلاحات سیاسی" و ادامه سازندگی دوران هاشمی رفسنجانی پیش ببرند، که جز ادامه سیاست "تعدیل اقتصادی" نمی‌تواند باشد. سیاستی که بحران همه جانبه اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه امروز ایران حاصل ده سال پیگیری و اجرای آنست.

اهداف این اعتدال در عین حال مقابله با اصلاحات انقلابی و طرفداران آن در طیف اصلاح طلبان حکومتی است. یعنی همان سیاستی که "سایروس ونس"، وزیر خارجه اسبق امریکا تئوری آن را، چند ماه پس از پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در سخنرانی خویش در نیویورک اعلام داشت. طی چهار سال گذشته، این طرح و تئوری، با این یقین که نظر، خواست و تمایل امریکا در آن نهفته است، در حاکمیت جمهوری اسلامی مدافعان بسیار جدی داشته و سخنگویانی نیز یافته‌است.

توطئه‌گران و مخالفان جنبش، در عین حال با این پیش بینی که طرح اول آنها با شکست روبرو شده و محمد خاتمی در انتخابات شرکت خواهد کرد، از هم اکنون و با تمام نیرو تلاش می‌کنند مردم را از این انتخابات و نتایج آن دلسرد کرده و ضمن کاهش شدید میزان شرکت‌کنندگان در انتخابات، رای خاتمی را چنان کاهش دهند، که بتوانند در مرحله دوم ریاست جمهوری مقابله با او را آسان‌تر از مرحله اول ادامه دهند!

اینها توطئه‌ها و ترفندهای شناخته شده‌ایست که مطبوعات داخل کشور نیز، کم و بیش در باره آن نوشته و می‌نویسند و اصلاح طلبان حکومتی و نمایندگان جبهه طرفدار اصلاحات در مجلس ششم نیز آن را مطرح می‌کنند، گرچه آنگونه که ضرورت دارد به مسئله "اعتدال در اصلاحات" بعنوان یک طرح امریکائی و بازگشائی پرونده فاجعه اقتصادی دهه دوم جمهوری اسلامی و مافیای اقتصادی درون حاکمیت نمی‌پردازند!

(بقیه در ص ۲)

مردم منتظر شنیدن گزارش آن هستند!

۱۰ سال رهبری فاجعه‌بار

(ص)

سقط جنین

میوه تلخ و نارس صیغه

(ص ۹)

سیاوش کسرائی:

من پلیدی را نستودم!

(ص ۲۴)

کدام مطبوعات کودتائی‌اند؟

(ص)

اپوزیسیون و دو راهی انتخابات

(ص ۲۵)

دنباله وظیفه ملی خاتمی ... از ص اول!

این طرح‌ها و توطئه‌ها و کارزار مقابله با آن‌ها اکنون در داخل کشور به سهمگین‌ترین پیکار بین جنبش و مخالفان جنبش، طرفداران اصلاحات انقلابی و اعتدال امریکائی اصلاحات و طرفداران اصلاحات انقلابی تبدیل شده‌است. تا آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم مردم ایران باید خود را آماده توطئه‌ها و حوادث مهم دیگری، فراتر از دستگیری ملی-مذهبی‌ها، محاکمه تاجزاده، بستن مطبوعات، توطئه علیه نمایندگان اصلاح طلب مجلس و ادامه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های تحریک آمیز "رهبر" و مافیای نهاد رهبری کنند!

توطئه‌گران علیه جنبش مردم و تلاش‌آنها برای تحمیل انصراف از شرکت در انتخابات به محمد خاتمی، از حمایت همه جانبه یک جبهه پهلوئی در خارج از کشور نیز بر خوردار شده‌اند که زیر نام "اپوزیسیون" و با نقاب دفاع از تحولات در ایران با تمام نیرو به میدان آمده است. سلطنت خواهان، چپ‌روهای دو آتشه و برخی فعالان منفعل خارج از کشور با همان دو ترفند توطئه‌گران داخل کشور علیه محمد خاتمی و انتخابات آینده ریاست جمهوری بسیج شده‌اند. این همگامی و همراهی چنان دست در دست هم پیش برده می‌شود که برای تعریف آن هیچ اصطلاحی دقیق‌تر و رساتر از "جبهه متحد مخالفان اصلاحات داخل کشور و سلطنت خواهان خارج کشور" وجود ندارد؛ گرچه در این جبهه برخی چپ‌نماهای مهاجر نیز سهم داشته باشند!

در همین شماره راه‌توده و در ضمیمه "پیک هفته" به اندازه کافی نشانه‌های این همسوئی دو جبهه داخل و خارج کشور علیه محمدخاتمی منتشر شده‌است. با درک واقعی از نقش محمدخاتمی در صحنه سیاسی امروز ایران و ضرورت حضور او در صحنه انتخابات آینده و کوشش جنون آسای مخالفان جنبش برای جلوگیری از دوره دوم ریاست جمهوری وی، جنبه‌های ضد ملی این همسوئی هر چه بیشتر از پشت نقاب باصطلاح دفاع از تحولات در ایران بیرون می‌آید. بویژه آنجا که این همسوئی با تائید حمله نظامی اسرائیل به ایران و حمایت از سیاست‌های مداخله جویانه نظامی امریکا علیه ایران همراه است!

بدین ترتیب، جنبش مردم و طرفداران واقعی تحولات و اصلاحات انقلابی در ایران، در دو جبهه به پیکار خویش برای پیشبرد اصلاحات ادامه می‌دهند: جبهه داخل و جبهه خارج، که در عین حال، هر دو در یک جبهه متحد عمل می‌کنند:

در داخل کشور مخالفان جنبش بر ناتوانی خاتمی برای بیرون آوردن کشور از بحرانی که خود بوجود آورده و برآن دامن می‌زنند تاکید و تبلیغ می‌کنند و در خارج کشور بر ناتوانی او بر به پیروزی رساندن جنبش و پیشبرد اصلاحات!

در داخل کشور طرح اعتدال امریکائی اصلاحات را می‌خواهند به مردم تحمیل کنند و در خارج کشور از حمله نظامی امریکا و اسرائیل به ایران حمایت می‌کنند.

این توطئه هماهنگ، در داخل کشور از سوی تلویزیون دولتی (معروف به تلویزیون علی لاریجانی)، مطبوعات مدافع غارتگران و امام جمعه‌ها تبلیغ می‌شود، و در خارج کشور نیز همین سیاست با نام اپوزیسیون از طریق "رادیو صدای ایران" (مشهور به رادیو قائم مقامی) و شبکه تلویزیونی که از لس‌آنجلس امریکا برای ایران برنامه پخش می‌کند پیش برده می‌شود. در این میان برخی فعالان سیاسی خارج کشور نیز که با رادیوهای فارسی زبان گفتگو می‌کنند متاثر از کارزار ضد ملی ستیز با محمدخاتمی و مخالفت با حضور او در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری مطالبی را در باره روند اصلاحات طی چهار سال گذشته و نقش محمدخاتمی در آن عنوان می‌کنند، که در عمل به تقویت توطئه‌های جبهه داخل و خارج کشور علیه انتخابات آینده ریاست جمهوری منجر و در نهایت، علیه جنبش مردم تمام می‌شود!

در میان این دو تیغه قیچی ضد اصلاحات، آن وظیفه ملی که در برابر طرفداران واقعی تحولات باقی می‌ماند، در درجه نخست درک واقعیات و شرایط حاکم بر کشور و سپس فاصله گیری از تخیل پروری و اراده‌گرائی بیگانه به اوضاع ایران است.

این واقع بینی و تقویت اراده حرکت با جنبش مردم، حکم می‌کند تا:

۱- از هر راه و شیوه ممکن با توطئه تضعیف موقعیت خاتمی و جلوگیری از شرکت او در انتخابات و یا رد صلاحیت او مقابله شود؛

۲- از همه امکانات موجود برای تشویق و تقویت حضور مردم در انتخابات آینده ریاست جمهوری استفاده شود و تمرکز آراء مردم به سود محمدخاتمی هر چه قاطع‌تر ممکن شود.

وظیفه ملی خاتمی

کارزار مقابله با توطئه‌ها و پیشبرد اصلاحات و دفاع از جنبش مردم ممکن نخواهد شد، مگر با حضور محمدخاتمی در انتخابات آینده ریاست جمهوری. این که توطئه‌گران و مخالفان جنبش چه عکس‌العملی در برابر اعلام آمادگی محمدخاتمی برای شرکت در انتخابات آینده نشان خواهند داد، امری است مربوط به آینده و نه امروز!

امروز و در این مرحله، خنثی‌سازی توطئه ایجاد ناامیدی و خانه‌نشین ساختن مردم، تحمیل انصراف به محمدخاتمی در دستور کار است. رد صلاحیت احتمالی خاتمی مرحله دوم کارزار مقابله با توطئه‌گران را تشکیل خواهد داد، همانگونه که با حضورخاتمی در انتخابات، کوشش برای بسیج مردم جهت شرکت در انتخابات، خود مرحله سوم کارزار انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری را تشکیل می‌دهد.

در انتظار انتشار منشور اصلاحات!

دفتر رهبری یک طرح اصلاحات تهیه کرده‌است. این طرح شامل باصطلاح اصلاحات اقتصادی و فرهنگی می‌شود و علیه آزادی‌است. جان مایه این طرح همان حرف‌هائی است که رهبر جمهوری اسلامی در دوران اخیر و پس از ۱۰ سال رهبری او که طی آن فساد و تباهی و غارت و تبعیض سراسر جامعه ایران را فرا گرفته به یاد آن افتاده است!

این طرح که بصورت یک منشور تهیه شده و در هفته‌های اخیر نیز "رهبر" نکاتی از آن را اینجا و آنجا مطرح کرده قرار است بعنوان کارپایه اصلاحات اعلام شود. کار اعلام این منشور را هم گذاشته‌اند برای بعد از انتخابات ریاست جمهوری، تا اگر توانستند آن را با حذف خاتمی برگزارکنند این منشور را با سروصدای بسیار طرح کرده و با تظاهرات سازمان‌یافته و فرمایشی دفتر تبلیغات اسلامی مردم را حامی و طرفدار آن نشان دهند.

میرحجازی، منشی مخصوص رهبری، که از روحانیون مدرسه حقانی است در تدوین این منشور نقش داشته و مهدی خزعلی و حسین شریعتمداری، طی نشست‌ها و دیدارهای مختلف با "رهبر" و شنیدن نظرات وی، کار نوشتن منشور را برعهده داشته‌اند.

در برخی محافل این سخنان از رهبر نقل می‌شود: « من با سیاست‌های فرهنگی آقای خاتمی مخالفم، اما نسبت به وضع اقتصادی هم انتقاد دارم و از این نظر با ایشان موافقم. آقایان دیگر (ظاهرا موتلفه‌ای‌ها مورد نظر است) هم با سیاست‌های اقتصادی و هم سیاست‌های فرهنگی آقای خاتمی مخالفند.»

انگیزه یورش به ملی – مذهبی‌ها!

سرانجام و بدنبال چند نقشه و طرح امنیتی، جمعی از چهره‌های شناخته شده ملی–مذهبی ایران دستگیر شدند و دادگاه بـاصطلاح انقـلاب پرونده براندازی برای آنها تشکیل داد.

توطئه برای یافتن بهانه یورش بـه نیروهـای ملـی–مذهبـی در تمام چهار سال گذشته جریان داشته است. ابتدا در جنبش دانشجوئی کشور میدان را برای تندروی برخـی فعـالان نسـبتا قدیمـی (نظیر "حشـمت الله طبرزدی") و یا نوظهور (نظیر منوچـهر محمـدی) بـاز گذاشـتند تـا پـرچـم ملی‌گرائی را بالاتر از پرچم جریانات شناخته شده قدیمی موسوم به ملـی و ملی–مذهبی به اهتزاز درآورند. بتدریج در تظاهراتی که این افـراد سـازمان دادند عکس مصدق در کنار شعارهای تنـدی کـه بـه سـود او داده می‌شـد مرسوم شد. چند ماجراجوئی این گروهها که اوج آن در جریـان یـورش بـه کوی دانشگاه و تحصن تاریخی دانشجویان بـه نمـایش درآمـد و زمینـه را برای به شکست کشاندن این تحصن فراهـم سـاخت، حـاصل مرحلـه اول کوشش برای یافتن بهانه یورش به نیروهای ملی–مذهبـی و ملّیـون بـود. لیست قتل‌های زنجیره‌ای و قتل زنـده یـاد داریـوش فروهـر نـیز در بطـن توطئه یورش به این نیروها و سرکوب آنها بود. تبلیغـاتی کـه در ایـن دوره علیه مصدق– تا مرز اعلام نامسلمان بودن وی و جعل یـک نقـل قـول از آیت‌الله خمینی در این زمینه– انجام شد نیز در کارنامه ایـن دوره از توطئـه علیه نیروهای ملی و ملی–مذهبی ثبت است، که یکی از طراحان آن سعید امامی بود.

گام دوم این توطئه، ماجرای کنفرانس برلن بود، که مسـتقیما از تـهران و توسـط حجت‌الاسـلام محسـنی اژه‌ای رهـبری و هدایـت شـد. توطئه‌ای که باید اعتراف کرد، با استفاده از عواملی که کانون‌هـای امنیتـی جمهوری اسلامی در آلمان و کشورهای اروپائی همسایه آن در اختیار دارند بسیار دقیق و سازمان یافته به اجرا گذاشته شد و زمینه‌های تبلیغات داخلی آن نیز با دقت در داخل کشور فراهم شده بود. نوع بازداشت‌ها، محاکمات و اتهامات بی‌اساسی که در دادگاه‌های مربوط به کنفرانس برلن مطـرح شـد، بدقت نشان داد که بیشترین ضربات را می‌خواهند به آن نیروهائی از میـان ملی–مذهبی‌ها وارد سازند که از اندیشه ملی و میهنی برداشته شـدن مـرز بین خودی و غیر خودی و رفتن به سـوی اتحـاد اصـلاح طلبـان داخـل و خارج حاکمیت دفاع می‌کنند. تقاضـای حکـم ارتـداد بـرای حجت‌الاسـلام اشکوری نمونه این امر بود و بازداشت مهندس عزت‌الله سحابی گام بعدی. برای کامل کردن توطئه کنفرانس برلن، توطئـه‌گـران طـرح شـیراز را بـه میدان آوردند. براساس این طرح که در اجرای آن ۱۵۰ هزار عکس مصدق و خاتمی در کنار هم و بصورت مونتاژ شده تهیه و چاپ شده بود، قرار بـود هنگام حضور محمد خاتمی در شاهچراغ شیراز این عکس‌ها را توزیع کرده و سپس بسیج و سپاه به بهانه مقابله با آن وارد صحنه شوند و یـک طـرح کودتائی را به اجرا بگذارند و متعاقب آن در تهران و برخی شهرهای بـزرگ کشور چهره‌های شناخته شده ملی و ملی–مذهبی را دستگیر کنند.

این توطئه بدلیل فاش شـدن و دسـتگیری عـاملین اجـرای آن خنثی شد و توطئه‌کنندگان ناکام ماندند. بعدها مشخص شد کـه ایـن بـار، چند تن از اعضای ضد اطلاعات سپاه پاسداران کـه پیشـتر آمـوزش دیـده بودند، خود را بعنوان هواداران جوان نهضت آزادی و طرفدار ملی–مذهبی‌ها معرفی کرده و در برخی فعالیت‌های تبلیغاتی نیز بصورت علنی و آنگونه که هر چه بیشتر بعنوان ملی–مذهبی شناخته شـوند شـرکت کـرده بودنـد. در طول این دوران، با بازداشت و شکنجه دو چهره شـاخص نیروهـای ملـی–مذهبی و دفتر تحکیم وحدت دانشجوئی، یعنی مهندس عزت‌الله سـحابی و علی افشاری زمینه‌های به صحنه آوردن تبلیغات کودتائی را فراهم سـاخته بودند. هدایت‌کننده ایـن شـکنجه و گفتگـو (!) و تـدارک تبلیغـاتی نـیز دو همکار نزدیک سعید امامی، یعنی حسـین شـریعتمداری و مـهدی خزعلـی (فرزند آیت‌الله خزعلی) بوده و هسـتند. دو چـهره‌ای کـه از دوران پیـش از قتل‌عام زندانیان سیاسی تاکنون در تمـامی جنایـاتی کـه در زندان‌هـا روی داده دست داشته‌اند و طراح بازجوئی‌های زیر شکنجه‌اند!

با ناکام ماندن طرح شیراز و همزمان با تلاش نیروهـای ملـی–مذهبی برای تشکیل یک نشست مقدماتی جهت فراهـم سـاختن مقدمـات کنگره این نیروها، یورش به خانه "بسته‌نگار" از چهره‌های قدیمی و شناخته شده ملی– مذهبی ایران سازمان داده‌شـد و متعـاقب آن دادگـاه بـاصطلاح انقلاب، که بعنوان حلقه‌ای در دایره مافیای اقتصادی–سیاسی عمل می‌کند ممنوعیت فعالیت نهضت آزادی را اعلام داشت.

بنابراین برای یورش به نیروهای ملی–مذهبی از سوی مخالفان اصلاحات و جنبش کنونی در چهار سال گذشته بارها خیز برداشته شده بود و انگیزه اصلی آن، همان انگیزه‌ایست کـه مقـاومت در برابـر اصلاحـات و جنبش مردم را موجب شده‌است. این یورش نـیز از سـوی همـان کسـانی سازمان داده شده و پیش برده می‌شود که حمله بـه کـوی دانشـگاه، تـرور حجاریـان، محاکمـه عبـدالله نـوری، زندانـی کـردن آیـت‌الله منتظـری در خانه‌اش، محاکمات قـرون وسـطائی در دادگـاه ویـژه روحـانیت، محاکمـه تاج‌زاده و انـواع توطئـه‌های دیگـر را علیـه جنبـش مـردم سـازمان داده و پی‌گرفته‌اند و این درک و برداشت عمومی مـردم ایـران از دسـتگیری‌های اخیر است.

سازمان دهندگان این توطئه‌ها، کسانی هسـتند، کـه از پیـش از انقلاب بـهمن ۵۷ بـا آن انقـلاب مخـالف بودنـد و اکنـون نـیز از احیـای آرمان‌های آن انقلاب وحشت دارند. آنها طی ده سال گذشته به نیروی برتر در حاکمیت جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و شبکه‌های مافیائی تجارت و غارت را پشت شعار دفاع از ارزش‌های اسلامی هدایت می‌کنند.

یورش به نیروهای ملی– مذهبی، که باید با تمام قـوا در مقـابل آن ایستاد و با آگاه سازی مردم از انگیزه‌های این یورش، آن را به ضد خود تبدیل کرد، در عین حال این پیام آشکار را با خود همراه دارد، که در جامعه امروز ایران، این نیروها و این نحوه تفکر در بـاره تـاریخ، فرهنـگ و حتـی اسلام با استقبال روز افزون مردم ایران روبرو شده‌است، که اگر غیر از ایـن بود، نیازی به یورش کنونی به آنها نبود.

(در رابطه با دستگیری‌های اخیر، جهت اطـلاع بیشـتر از پیـش زمینـه‌ها و انگیزه‌های آن می‌توانید به مصاحبه راه‌توده با رادیـو صـدای ایـران کـه در شماره ۹۰، ۹۳ و ۹۶ راه‌توده منتشر شده و مقاله "کنگـره نیروهـای ملـی–مذهبی " شماره ۱۰۴ راه‌توده مراجعه کنید!)

جبهه متحد زمینداران و تجار بزرگ در برابر جنبش مردم و اصلاحات انقلابی

فئودالیسم را احیاء کرده‌اند!

راه‌توده ترکیب طبقاتی حاکمیت جمهوری اسلامی را در مجموع خود مرکب از "سرمایه‌داری تجاری بزرگ"، "زمینداران بزرگ" و "غارتگران اجتماعی" می‌داند. مافیای اقتصادی و مافیای قدرتی که اکنون در مطبوعات داخل کشور نیز به آن اشاره می‌شود از درون ساختار چند گانه حکومت در جمهوری اسلامی بیرون آمده‌است. پیرامون اصطلاح مافیای اقتصادی و مافیای قدرت، که در دوران اخیر، در مطبوعات داخل کشور مصطلح شده، علاقمندان می‌توانند به شماره ۷۲ و ۷۶ راه‌توده مراجعه کنند. ساختار چندگانه حکومت نیز باز می‌گردد به تضادی که بین جمهوریت و اختیارات گسترده "رهبر" در جمهوری اسلامی وجود دارد. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و در نشست و برخاستی که مردم در جریان مباحثات آن نبودند، مجمعی بنام "هیات بازنگری قانون اساسی" این اختیارات را بسیار فراتر از قانون اساسی اولیه‌ای کرد که مردم ایران در یک رفراندوم به آن رای داده بودند.

حزب توده ایران که در رفراندوم قانون اساسی شرکت کرده و به آن رای مثبت داد، با اشاره به همین تضاد، یعنی تضاد بین انتخاب و انتصاب جمهوریت و ولایت- اعلام داشت که انتظار دارد در متمم قانون اساسی این اصل، یعنی اصل ولایت فقیه از قانون اساسی حذف شود، چرا که این اختیارات عملا برای رهبر انقلاب آیت‌الله خمینی در نظر گرفته شده‌است که بعد از درگذشت وی باعث دشواری‌های بسیار خواهد شد. متاسفانه در آستانه درگذشت آیت‌الله خمینی و بویژه پس از درگذشت وی و ضعف جدی نیروهای آرمان خواه انقلاب در حاکمیت که بر اثر شکست در جنگ بشدت تضعیف شده بودند توازن نیروها به گونه‌ای بود که قانون اساسی نه بر اساس خواست و انتظار حزب توده ایران، بلکه در جهت خواست و اراده همان طبقات و اقشاری که در بالا به آن اشاره شد تغییر کرده و جمهوریت در برابر ولایت تضعیف شد.

این توازن قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی، برخاسته از توازن نیروهای طبقاتی در جامعه بود، که پس از جنگ به سود سرمایه‌داری تجاری و زمینداران بزرگ تغییر کرده و موقعیت آنها را در حاکمیت تقویت کرد. این مسیر طی ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی ادامه داشته است. در این دوران، اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، که هاشمی رفسنجانی مجری آن بود، بخش غارتگر را در جامعه و در حاکمیت تقویت کرد و مافیای مالی-اقتصادی را رشد داد، که بصورت بسیار طبیعی تاثیر در ساختار قدرت نیز گذاشت و مافیای قدرت را شکل بخشید. اکنون وقتی از حکومت "آقا زادگان" در مطبوعات داخل کشور صحبت به میان می‌آید، تا حدود زیادی اشاره به همین ساختار و مسیری است که قدرت در جمهوری اسلامی طی کرده‌است. در این زمینه، یعنی حکومت "آقازادگان" نیز می‌توانید مراجعه کنید به شماره ۹۶ راه‌توده و گزارش "مافیای شکر در جمهوری اسلامی".

راه‌توده تا همین اواخر، یگانه نشریه سیاسی بود که افشای ساختار مافیائی اقتصاد و قدرت در جمهوری اسلامی و بویژه افشای نقش حزب سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران "موتلفه اسلامی" را وجه همت خود قرار داده بود و طی ۹ سال گذشته لحظه‌ای در این افشاگری دچار غفلت نشد و باز هم نخواهد شد. افشای غارتگران اجتماعی نیز بخش مهمی از کارزار مبارزاتی راه‌توده بوده‌است، که در همین زمینه افشاء و مبارزه با برنامه اقتصادی تعدیل پیوسته جای ویژه‌ای در تمام ۹ سال گذشته در صفحات راه‌توده داشته‌است.

در ماه‌های اخیر، با اشاره به ترکیب طبقاتی که راه‌توده برای ساختار طبقاتی حاکمیت در جمهوری اسلامی بر می‌شمارد، از ما خواسته شده‌است اطلاعات بیشتری را در ارتباط با زمینداری بزرگ و زمینداران بزرگ منتشر کنیم. ظاهرا برداشت‌های اولیه از زمینداری بزرگ و یا زمینداران، مالکین آندسته از زمین‌های شهری است که یا از طریق اداره اوقاف و یا براثر توسعه شهرهای بزرگ- از جمله تهران- و افزایش محدوده شهرها در بورس زمین قرار گرفته و عده‌ای از صاحبان قدرت در جمهوری اسلامی آنها را بنام خود به ثبت رسانده‌اند. این برداشت غلط نیست، بویژه اگر تصاحب زمین‌های وقفی توسط روحانیون را هم به آن اضافه کنیم. روحانیونی که اکنون از گردان‌های مهم توطئه و مقاومت در برابر اصلاحات هستند.

شاید بتوان یکی از دلائل کمتر پرداختن به زمینداری بزرگ در جمهوری اسلامی را، اطلاعات بسیار محدودی دانست که در این زمینه وجود دارد، گرچه همان مقدار اطلاعاتی که وجود دارد و بتدریج در مطبوعات نیز مطرح می‌شود و یا در مجلس ششم به آن اشاره می‌شود حکایت از احیای نظام فئودالی در جمهوری اسلامی دارد. نظامی که در کنار نظام سلطنتی یک مجموعه کامل را برای روحانیت طرفدار سفت و سخت مالکیت زمین و مقدس بودن سرمایه تشکیل می‌دهد. در واقع، آن بخش از روحانیت و سرمایه‌داری تجاری ایران که بشدت با جمهوریت مخالف است و در راه احیای نظام سلطنتی تلاش می‌کند، این نظام را مطلوب‌ترین، متمرکزترین و مدافع‌ترین مدافع مالکیت می‌داند. آنها با نظام سلطنتی گذشته نیز مخالفتی نداشتند و همانگونه که برخی از آنها در محافل نه چندان سر بسته، با جسارت می‌گویند «ما آن موقع علیه سلطنت شعار می‌دادیم چون با شاه مخالف بودیم، والا ما طرفدار جمهوری نبودیم!»

زمینداری بزرگ را نباید و نمی‌توان در زمین‌بازی شهری خلاصه کرد. آنچه مورد نظر راه‌توده‌است و در ۹ سال گذشته بر آن پای فشرده احیای نوعی فئودالیسم در جمهوری اسلامی و در دهه دوم آنست. نه تنها در مناطقی از ایران که زمین‌های وسیع وقفی و کشاورزی به مالکیت افراد وابسته به محافل روحانی و قدرت واگذار شده، بلکه در مناطقی مانند خوزستان نیز بازگشت به نظام فئودالی در پناه خط قرمز ممنوع بودن پرداختن به این موضوع احیاء شده‌است. در گزارش "مافیای شکر" در ایران که در جهت افشای نقش آیت‌الله مصباح یزدی در نابودی شکر داخلی و انحصار واردات آن در دست‌های وی و خانواده‌اش بود، تا حدودی به همین نوع مالکیت اشاره شد و یا در ارتباط با علی‌اکبر ناطق نوری ما بارها نوشتیم که ده‌ها هکتار از باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی مازندران که پیشتر در قباله "رضا شاه" و فرزندش ثبت بود و به "املاک سلطنتی" شهرت داشت به مالکیت وی در آمده‌است و بقیه نیز به همت محسن رفیقدوست از بنیاد مستضعفان منفک شده و با پرداخت کمترین وجه اسناد آنها را بنام رهبران موتلفه اسلامی، روحانیون محلی و روحانیون عضو مجلس خبرگان، شورای نگهبان و عضو ستاد نماز جمعه ثبت

کرده‌اند. در شهرها و استان‌هائی که حوزه‌های پرقدرت مذهبی در آنها مستقر هستند و یا زیارتگاه‌های مهمی که موقوفات گسترده‌ای در اختیار دارند نیز همین عمل انجام شده‌است. از جمله در مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز (شاهچراغ)، قم، شهرری و

نه تنها این واگذاری‌ها، فئودال‌ها و مالکین جدید زمین‌های شهری و کشاورزی را در سراسر ایران بوجود آورد، بلکه در دهه دوم جمهوری اسلامی دادگاه‌های انقلاب و قوه قضائیه نیز، پس از تغییرات گسترده در کادرها و سیاست‌های آن روند بازگرداندن زمین‌های مصادره شده به مالکین قبل از انقلاب آنها پیگیری شد، که البته در این واگذاری‌های مجدد، که با وضع قوانینی در مجلس چهارم و پنجم و بی سر و صدا انجام شد میلیاردها ریال رشوه در قوه قضائیه رد و بدل شد که بنیادهای دادگستری ایران را ویران ساخت.

با کمال تاسف، مجلس سوم که عمدتا در اختیار بخشی از طرفداران کنونی اصلاحات در مجلس ششم و مجمع نمایندگان ادواری مجلس بود، آنگونه که ضرورت داشت مردم را نتوانست و یا نخواست در جریان خطر احیای فئودالیزم در ایران قرار دهد. از آن جمله است پرونده حجت‌الاسلام علیزاده رئیس دادگستری مرکز، که در یکسال گذشته نقش فرماندار نظامی تهران را برعهده دارد! مجلس سوم در یک بررسی که توسط کمیسیون اصل ۹۰ مجلس انجام شد او را که سالها دادستان مشهد و رئیس دادگستری این شهر بود در پرونده واگذاری زمین‌های کشاورزی به مالکیت و تصاحب شخصی آنها مقصر تشخیص داد اما نتوانست مردم را در جریان جزئیات قرار دهد و از طریق دادگستری ماجرا را پیگیری کند!

چند خبری که در زیر می‌آوریم با هدف پرده برداری بیشتر و آشکارتر از مسئله زمینداری بزرگ و یا احیای فئودالیسم در جمهوری اسلامی است که روحانیت سنتی ایران همیشه طرفدار حفظ آن، بعنوان حفظ پایگاه خویش در شهر و روستا بوده‌است.

آنچه را در زیر می‌خوانید از یک آگهی در روزنامه رسمی کشور که از سوی دادگستری منتشر می‌شود استخراج شده‌است: «مالکیت یک باغ ۲۴ هکتاری لیموترش، یک باغ ۳۲ هکتاری لیموترش و ۹۰ هکتار اراضی تسطیح شده و نشده با موتور آب و تاسیسات دیگر، یک باغ نخل از سوی سازمان اجرای احکام دادگستری جیرفت اعلام می‌شود. رقم پایه هر کدام از اقلام اعلام شده بین ۲ و ۵ میلیارد ریال است.»

خبر زیر را نیز به نقل از خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا" بخوانید که مربوط به تجمع کشاورزان دزفولی در مقابل مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۲۵ ماه مارچ ۲۰۰۱ می‌باشد: «نمایندگان صدها تن از کشاورزان بخش مرکزی روستاهای دزفول در مقابل مجلس شورای اسلامی جمع شدند. اعتراض کشاورزان به واگذاری اراضی کشاورزی زیر سد "دز" که از حاصلخیزترین اراضی کشاورزی منطقه‌است به اشخاص شاغل در مناصب دولتی می‌باشد. در حال حاضر کشاورزان بومی دزفول و حومه زمین‌های زراعی خود را از مالکان فعلی آن اجاره می‌کنند و بسیاری از آنها نیز در حال حاضر بیکارند. این کشاورزان در این زمین‌ها نسل به نسل کشت و زرع کرده‌اند. کشاورزان می‌گویند این وضع منجر به تشکیل نظام فئودالی در منطقه شده‌است.»

اجتماع کشاورزان سرخس در مقابل مجلس ششم و در اعتراض به بازپس گیری زمین‌های آنها و واگذاری آن به مالکین نیز نمونه دیگری است که در مطبوعات داخل کشور نیز اخبار کوتاه آن منتشر شده‌است.

در آینده اخبار و اطلاعات بیشتری را در این زمینه منتشر خواهیم کرد.

فراماسونری جدید
و شبکه حجتیه را باید افشاء کرد!

بسیاری از فعالان سیاسی و بویژه مبارزان قدیمی ایران که شاهد بخشی از تاریخ معاصر ایران هستند نگران شکل‌گیری نسل جدیدی از شبکه "فراماسونری" در جمهوری اسلامی‌اند، که روی اسکلت شبکه‌های ضربه دیده از انقلاب بهمن ۵۷ استوار شده‌است.

ده‌ها موسسه و بنیاد مذهبی که در سراسر ایران و بویژه در شهرهای قم، اصفهان و مشهد برپا شده‌اند نقش هماهنگ کننده لژهای جدید فراماسونری ایران را برعهده دارند. با کمال تاسف، در حالیکه برخی از این فعالان و سیاسیون سابقه‌دار اطلاعات قابل توجهی در این ارتباط دارند و یا کسب کرده‌اند بدلیل موقعیت دشواری که در داخل کشور دارند در این ارتباط دهان نمی‌گشایند. حتی برخی فعالان سابق وزارت اطلاعات و امنیت که اکنون از اصلاحات دفاع می‌کنند و خود نیز در معرض انواع فشارها قرار دارند نیز اطلاعات خود را در این ارتباط فاش نمی‌سازند و این درحالی است که بدون کوچکترین تردید، بخش هدایتگر توطئه‌های کنونی علیه اصلاحات و بویژه کارشکنی در سیاست‌های خارجی دولت ریشه در شبکه فراماسونری ایران دارد.

باید امیدوار بود که افشاگری‌های اخیری که بدرستی در باره انجمن حجتیه در ایران آغاز شده، سرآغازی باشد برای کشف و اعلام شبکه‌های فراماسونری در جمهوری اسلامی، که شواهد قوی حاکی از تمرکز کانون اصلی هر دو، یعنی حجتیه و فراماسونری در مشهد است و شخص آیت‌الله واعظ طبسی در مرکزیت آن قرار دارد.

افشاگری پیرامون نقش حجتیه در دهه دوم جمهوری اسلامی، اخیرا توسط چند شخصیت روحانی و غیر روحانی آغاز شده و در مطبوعات داخل کشور انعکاس یافته‌است. از جمله آیت‌الله موسوی بجنوردی، حجت‌الاسلام محتشمی، خانم رجائی و

نکته مهم در افشاگری‌های اخیر، تاکید بر ادامه فعالیت حجتیه و نقش آن در توطئه‌های اخیر و ترویج ارتجاع مذهبی از بلندگوهای رسمی و عمومی کشور است. از جمله در نماز جمعه‌ها، تلویزیون، سخنرانی‌های مساجد و

در این ارتباط، مستقیما از افرادی نظیر آیت‌الله مصباح یزدی نیز نام برده می‌شود، که سکان تبلیغاتی اندیشه‌های پایه‌ای حجتیه را اکنون در جمهوری اسلامی در دست دارد و به سخنگوی ثابت نمازجمعه‌های تهران و تئوری‌پرداز حجتیه و مدافع تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی مبدل شده‌است.

در یکی از آخرین افشاگری‌های ارزنده در مطبوعات داخل کشور، که در نشریه عصرما (۲۲ مارس ۲۰۰۱) منتشر شده‌است، حجت‌الاسلام محتشمی در باره حجتیه، که مدرسه حقانی اکنون موسسه ایدئولوژیک آن است و فارغ‌التحصیلان آن بصورت یک شبکه مافیائی قوه قضائیه را قبضه کرده اند گفت: « ... به موازات "دارالتبلیغ"، موسسه "در راه حق" در زمان شاه تشکیل شد که توسط برخی از فضلای حوزه قم، ازجمله آقای مصباح یزدی اداره می‌شد. جریان دیگری که هنگام ۱۵ خرداد و بعد از آن بوجود آمد، جریان "دارالترویج" بود که آن هم توسط برخی از آخوندهای درباری و وابسته به ساواک دنبال می‌شد!...»

ما امیدواریم دارالتبلیغ‌ها و دارالترویج‌های دو دهه اخیر و بویژه ۱۰ سال اخیر جمهوری اسلامی، از سوی مذهبیونی که با اندیشه‌های انگلیسی حجتیه فاصله دارند افشاء شوند تا مردم به ریشه‌های خیانت به انقلاب ایران پی ببرند.

رهبر جمهوری اسلامی به اسناد کودتای ۲۸ مرداد و نقش مطبوعات دراین کودتا اشاره کرده‌است!

کدام‌مطبوعات زمینه‌ساز کودتا هستند؟

ع. سهند

نقش روزنامه کیهان، اهداف سازندگان برنامه "هویت"، فعالیت گروه‌های انصار و لباس شخصی، اهداف ترور حجاریان و منبع تامین‌کننده هزینه توطئه‌های ۴ سال گذشته علیه دولت خاتمی و جنبش اصلاحات شباهت‌های انکار ناپذیری با طرح‌های انگلیس و امریکا برای براندازی دولت دکتر مصدق دارد.

رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی خود در دانشگاه امیرکبیر و در پاسخ به سئوالی که درباره نفوذ دشمن در مطبوعات از او شده بود گفت: اخیرا اسناد کودتای ۲۸ مرداد در امریکا منتشر شده است. این اسناد نشان می‌دهد که امریکا به مطبوعات پول می‌داد تا زمینه کودتا را فراهم کنند.

با توجه به اینکه در چهار سال اخیر و زیر پوشش مقابله با نفوذ دشمن در مطبوعات، تعدادی از مطبوعات بعد از دوم خرداد تعطیل شده و نویسندگان و ناشران سرشناس آن‌ها زندانی شده‌اند، ظاهرا اشاره رهبر به همین مطبوعات باید باشد، چرا که در غیر اینصورت باید روزنامه کیهان و یا رسالت و زیر مجموعه‌های آن‌ها تعطیل می‌شدند که نشده‌اند و به فعالیت خود ادامه می‌دهند. البته، در این میان تیغ ضد کودتای ۲۸ مرداد، گلوی روزنامه "سلام" را هم بریده‌است، که هر اتهامی به آن شاید پذیرفته می‌شد، مگر اتهام همگامی با امریکا برای فراهم ساختن زمینه کودتای امریکائی!

در ارتباط با اسنادی که رهبر جمهوری اسلامی به آن اشاره و یورش به مطبوعات را براساس آن توجیه کرده، نکاتی مطرح است که در زیر می‌خوانید:

اول- در جریان انتشار این اسناد کوشش بسیار شده‌است تا نقش انگلستان در کودتای ۲۸ مرداد کم رنگ شده و این کشور از زیر ضربه افکار عمومی مردم ایران بیرون کشیده شود. تاسف بار است که وقتی به این اسناد اشاره و استناد می‌شود، این حیله فراموش می‌شود، آنهم از جانب مقامی که بی‌وقفه بر نفوذ و خطر دشمن تاکید می‌کند!

دوم- اسناد مورد اشاره رهبر، جزئیاتی از فعالیت‌های امریکا و انگلیس (بویژه عوامل مستقیم و غیرمستقیم انگلستان در مطبوعات و در میان سیاستمداران آن دوران) فاش می‌کند. نمی‌توان نسبت به توطئه نفوذ امریکا وانگلیس در مطبوعات نگران بود، اما از نحوه عمل و کارکرد مطبوعات زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد در مقایسه با نقشی که برخی نشریات طی چهار سال گذشته در ایران ایفاء کرده‌اند، غافل ماند. در واقع، همین مقایسه‌است که نشان می‌دهد کدام مطبوعات نقش مطبوعات کودتای انگلیسی-امریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را برعهده دارند و یا با کپی برداری از آن مطبوعات عمل می‌کنند و کدام نشریات در جبهه دفاع از استقلال کشور و خنثی کننده طرح‌های کودتائی قرار دارند.

ابتدا ببینیم نقش انگلستان، در کودتای ۲۸ مرداد چه بوده و چرا در اسناد اخیرا منتشر شده در باره کودتای ۲۸ مرداد، آنگونه که انتظار می‌رفت به آن پرداخته نشده و رهبر جمهوری اسلامی نیز از آن غفلت کرده‌است. سپس طرح‌ها و نقش‌های مطبوعات دهه ۳۰ و سال‌های اخیر را با هم مقایسه کنیم.

نقش عوامل انگلستان در کودتا!

دکتر آبراهامیان، محقق تاریخ معاصر ایران، در یکی از آخرین تحقیقات خود در باره کودتای ۲۸ مرداد، که مرور اسناد مورد اشاره رهبر اسنادی که اخیرا در امریکا منتشر شده- را نیز شامل می‌شود، نقل قولی خواندنی را از رهبر کنونی جمهوری اسلامی، که در گذشته‌ها بیان شده نقل کرده‌است. این نقل قول در پی تحقیر رهبران دو جنبش استقلال‌طلبانه و ضد استعماری-ضد امپریالیستی جهان، یعنی دکتر آلنده در شیلی و دکتر مصدق در ایران است، که هر دو قربانی توطئه و کودتای "سیا" و "ام آی۶" شدند. آبراهامیان در تحقیق خود، این نقل قول را چنین می‌آورد: «در سال ۱۹۸۱، در چهاردهمین سالگرد در گذشت مصدق، علی خامنه‌ای، رهبر کنونی جمهوری اسلامی که در آنزمان یکی از شاگران تقریبا گمنام خمینی بود، اعلام کرد "ما مثل آلنده (و مصدق) لیبرال نیستیم که سیا بتواند ما را خاموش کند!»

رهبر جمهوری اسلامی، بیست سال پیش هم بجای درس آموزی از فاجعه ناشی از دخالت "سیا" در امور داخلی ایران و کشورهای دیگر، در مقام ستایش از خود، قربانیان توطئه‌های "سیا" را بطور ضمنی مسئول و قربانی محتوم قلمداد کرد که جرمشان از نظر ایشان، نداشتن اندیشه‌ای جزمی مانند مصباح یزدی بوده‌است!

منظور رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی دانشگاه امیرکبیر از اسناد جدید، کتابی است که برای اولین بار روزنامه امریکائی نیویورک تایمز در تاریخ ۱۶ آوریل سال دو هزار خلاصه‌ای از آن را منتشر کرد.

جهت پی بردن به میزان واقعی اهمیت این کتاب و درک انگیزه‌های واقعی انتشار آن، در شرایط کنونی که بطور قطع با هدف تاثیرگذاری بر حرکت جنبش کنونی صورت گرفته، توجه خوانندگان را به نظر دکترابراهامیان در باره این کتاب جلب می‌کنیم. او می‌نویسد:

«برای یک مورخ، دسترسی به اسناد "سیا" پیرامون کودتای ۱۹۵۳ در ایران، از رد کردن یک شتر از سوراخ سوزن مشکل‌تر است. این اسناد، با وجود گذشت نیم قرن، سقوط سلسله پهلوی، پایان جنگ سرد، مرگ اکثر شرکت‌کنندگان در کودتا و انتشار اسناد مربوط به عملیات مخفی دیگر، مانند کودتا در گواتمالا غیر قابل دسترسند. این درحالی است که یک فرمان رئیس جمهور امریکا، مورخ ۱۹۹۵، همه بخش‌های دولتی را موظف می‌کند که اسناد محرمانه را "بطور اتوماتیک" پس از ۲۵ سال غیر محرمانه طبقه بندی کنند. در اوائل دهه ۱۹۹۰، سیا به بهانه نداشتن بودجه کافی

برای طبقه بندی پرونده‌های حجیم مربوط به کودتای ۱۹۵۳ در ایران، تقاضای وقت بیشتر کرد. با این وصف، در اواخر دهه ۱۹۹۰، سیا ادعا کرد که قادر به علنی کردن این اسناد نیست، زیرا آنها در اوائل دهه ۱۹۶۰ به طرز "نامعلومی" از بین رفته‌اند.

رو آمدن غیر قابل توضیح یک گزارش سیا پیرامون کودتا، پس از ۴۵ سال مسکوت ماندن، محرمانه بودن این اسناد را جدی‌تر کرد. این گزارش برای اولین بار، بطور خلاصه، در ۱۶ آوریل دو هزار در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شد. متعاقبا، خلاصه تصفیه شده‌ای در ۸۰ صفحه روی صفحه اینترنت همان روزنامه و خلاصه کمتر تصفیه شده‌ای در ۱۶۹ صفحه، در سایت اینترنتی دیگری منتشر شد. این گزارش تحت عنوان "سرنگونی مصدق، نخست وزیر ایران" در سال ۱۹۵۴ بوسیله "دونالد ویلبر" یکی از ماموران درگیر سیا در کودتا و بنا بدستور بخش تاریخی سیا، بعنوان راهنمای عمل برای کودتاهای آینده نوشته شده‌است. کتاب مسئولان بالا نه تنها در سیا، بلکه در پنتاگون، وزارت امور خارجه، کاخ سفید و کمیته روابط خارجی سنا را بعوان مخاطبین خود در نظر می‌گرفت.»

دکتر ابراهامیان پس از ذکر برخی از تبلیغات روزنامه‌های امریکائی و انگلیسی پیرامون این گزارش می‌افزاید:

«این شرایط باید باعث طرح سئوالات چندی شود. درست است که گزارش، بلافاصله پس از واقعه نوشته شده، اما منابع درجه اول واقعی، یعنی مخابرات و مراسلات بین واشنگتن، لندن و تهران غیر قابل دسترسی باقی مانده‌اند. درست است که گزارش بوسیله یکی از شرکت‌کنندگان در کودتا نوشته شده، اما حوادث و منابع اولیه از صافی دیدگاه او گذشته‌اند. در نتیجه جنگ سرد، بحران نفت را تحت الشعاع قرار داده و نقش "ام آی ۶" انگلیس در برابر نقش سیا ناچیز می‌شود. درست است که گزارش محرمانه بوده، اما این به معنای آن نیست که "ویلبر" خود سانسوری نکرده باشد. در تاریخ نگاری فرمایشی، ویلبر دقت کرده که به نقش پنتاگون و وزارت امور خارجه نپردازد.

تمرکز روی نقش سیا در کودتا، با توجه به اینکه این سازمان ماهیتا قرار است چنین عملیاتی را پیش ببرد یک چیز است و توصیف دخالت فعال سفرا و مشاوران نظامی در سرنگونی دولت میزبان یک چیز دیگر. پذیرش نقش سیا در "تبلیغات خاکستری" در تامین هزینه تظاهرات، شرکت در "عملیات کثیف" و تشویق افسران به کودتا یک چیز است و پذیرش همکاری سیا با نازی‌های محلی و نقش آن در آدم‌ربائی‌ها، سوء قصدها، شکنجه و قتل عام خیابانی یک چیز دیگر. نقش مستقیم ایالات متحده در ایران، برخلاف نقش تقریبا غیر مستقیم آن در جاهائی مانند گواتمالا، روشن می‌کند که چرا اسناد سیا در رابطه با ایران بر خلاف اسناد مربوط به گواتمالا غیر قابل دسترس باقی مانده‌اند»

بر این ارزیابی که انتشار غیر قابل توضیح گزارش فرمایشی سیا، نقش سازمان جاسوسی انگلیس "ام آی ۶" را در برابر "سیا" ناچیز جلوه می‌دهد باید تامل کرد. در جامعه و جنبش امروز کشور ما شناخت ریشه‌داری پیرامون رابطه ارتجاع مذهبی، حجتیه و موتلفه با سازمان‌های جاسوسی– اطلاعاتی انگلیس وجود دارد. این شناخت که در پی افشاگری‌ها، پیرامون نقش عسگراولادی در رابطه با انگلستان و در جریان سازمان دادن یورش به حزب توده ایران و افشاگری‌ها پیرامون مذاکرات نمایندگان ناطق نوری با "نیک براون" حاصل شده بحدی است که خانم فاطمه حقیقت‌جو در نطق پیش از دستور خود در مجلس ششم (در پیک هفته– راه‌توده بخوانید) خطاب به رهبر، ضمن اشاره به توطئه‌های مورد حمایت نهادر هبری بر علیه مردم و جنبش می‌گوید این توطئه‌ها «نگاه ما را متوجه پیر کهنه کار استعمار و مراکز تجاری سنتی وابسته به آن می‌کند.» اشاره رهبر به اسناد جدید دخالت سیا در به شکست کشاندن جنبش ملی شدن نفت، متاسفانه به نقش این پیرکهنه کار استعمار نمی‌پردازد. پیرکهنه‌کاری که نقش مهمی در رویدادهای ۲۰ سال گذشته در جمهوری اسلامی داشته‌است.

در تحقیق اخیر دکترآبراهامیان نکاتی از نظر تاریخی جدید و پر اهمیت وجود دارد. بعنوان مثال او در وصف "ویلبر"، نویسنده گزارش سیا می‌نویسد:

«ویلبر متخصص اصلی سیا در مورد ایران بود. او که یک افسر حرفه‌ای سرویس مخفی بود، از دهه ۱۹۳۰ با ظاهر مبدل و بشکل باستان شناس، کارشناس تاریخ هنر و متخصص دست نویس‌های جعلی به دفعات به خاورمیانه سفر کرده بود.

سیا و ام‌آی۶ که هر دو در توطئه کودتا شرکت داشتند، نه تنها به مدیران مطبوعات، بلکه به بسیاری از روحانیون و بازاری‌ها کمک مالی می‌کردند.»

رهبر جمهوری اسلامی به این واقعیات مندرج اسناد تازه انتشار یافته کودتای ۲۸ مرداد اشاره نمی‌کند و در برابر رابطه روحانیون و رهبران بازار و تجار با سرویس‌های جاسوسی خارجی سکوت می‌کند!

کدام مطبوعات زمینه ساز کودتا شدند!

در همان بخش مربوط به کمک انگلستان و امریکا به مطبوعات زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد، نکات بسیار مهمی وجود دارد که اتفاقا تشابه آن نکات بیش از آنکه شامل حال مطبوعات طرفدار تحولات بشود، شامل حال نشریاتی مانند روزنامه کیهان، رسالت، شلمچه، لثارات، حریم، فیضیه، پرتو اسلام و می‌شود. حتی نحوه نگارش، سوژه‌ها، صحنه پردازی‌ها، کاریکاتورها، طنزها و این مطبوعات، مشابه همان مطبوعاتی است که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد توسط شبکه تبلیغاتی "بدامن" و با هدایت سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا حمایت مالی و حتی از نظر مطالب و کاریکاتور تغذیه می‌شدند تا مردم را از مصدق ناامید، مصدق را ناتوان، مردم را خانه‌نشین، بحران اقتصادی را تشدید کنند و . همزمان با همین عملیات مطبوعاتی، عوامل مستقیم سازمان‌های جاسوسی امریکا وانگلیس در میان روحانیون و در احزابی نظیر "حزب دمکرات"، "حزب زحمتکشان" و دسته‌بندی‌های زیر نظر همین احزاب طرح آدم‌ربائی، قتل، ترور، حمله به اجتماعات را پیش می‌بردند. قتل رئیس شهربانی مصدق، که توسط همین عوامل انجام شد، شباهت بسیار به ترور سرلشکر صیاد شیرازی دارد که اکنون مشخص شده دارودسته‌های وابسته به مافیای قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی آن را اجرا کرده‌اند و یا ترور سعید حجاریان شباهت بسیار به ترور دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق دارد، که اتفاقا هر دو بطرز معجزه‌آسائی از این ترور جان بدر بردند.

اینهاست آن نکات و تشبهاتی که اگر رهبر جمهوری اسلامی واقعا نگران زمینه سازی کودتا توسط عوامل انگلیس و امریکا باشد، باید این رویدادها را در کنار هم قرار داده، به مقایسه آنها پرداخته و ریشه‌های آن را کشف و به مردم معرفی کند. نقش مظفر بقائی را در بیوت رهبری و روحانیون حکومتی چه کسانی بازی می‌کنند؟ نقش میراشرافی کودتاچی، که نقش مشاور مطبوعاتی آیت‌الله کاشانی را برعهده داشت و پس از کودتا نیز از نزدیک‌ترین افراد به رهبری انجمن حجتیه بود را چه کسانی امروز در جمهوری اسلامی و در مطبوعات برعهده دارند؟ کسانی که در آن سال‌ها دو آتشه سنگ آیت‌الله کاشانی را بر سینه می‌زدند و مصدق ستیزی افتخارشان بود، امروز در جمهوری اسلامی چه کسانی هستند. اکبر گنجی و عبدالله نوری و عمادالدین باقی بیشتر به سید مهدی میراشرافی شبیه‌اند و یا امثال حسین شریعتمداری؟

از دل مناسبات تجاری با خارج کشور، مناسبات جاسوسی بیرون می‌آید و یا از هیات تحریریه چند روزنامه‌ای که مشتی جوان مذهبی گردانندهٔ آن بودند و هستند؟ چمدان دلار ادعائی آیت‌الله مصباح یزدی در حساب‌های تجاری جابجا می‌شود و یا در داخل چمدان از سد فرودگاه مهرآباد می‌گذرد؟ آنچه که در زیر می‌آید بیشتر حزب مشارکت ایران اسلامی را شامل حال می‌شود و یا هیات‌های موتلفه اسلامی را؟

آبراهامیان در بحث مربوط به امکانات و ارتباطات سازمان جاسوسی انگلیس در ایران، از جمله می‌نویسد:

«این ارتباطات حداقل مدیران سه روزنامه جنجالی "داد"، "آتش" و "فرمان" و برادران "رشیدیان" را که واردکننده کالاهای انگلیسی بوده و از "حزب اراده ملی" حمایت مالی می‌کردند را شامل می‌شد. سفارت انگلیس این سه برادر (برادران رشیدیان) را بعنوان افرادی "وفادار" و "دوستان واقعی" که با "تیزبینی در پی فرصت‌های تجاری هستند" می‌ستاید. (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱- ایران ۱۹۵۵- ۱۱۴۸۱۱) . برادران رشیدیان بنوبه خود، ارتباطات مفیدی با شعبان جعفری، معروف به شعبان بی‌مخ، خطرناک‌ترین رهبر گروه‌های اوباش، با رهبران صنف قصاب، نانوا، قناد و شیرینی‌پز و با روحانیون طراز متوسط نزدیک به گروه محافظه کار مجاهدین اسلام (تحت حمایت و رهبری آیت‌الله کاشانی) و گروه تروریستی فدائیان اسلام داشتند. (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ۲۴۸- ایران ۱۹۵۲- ۳۸۵۷۲۱) یکی از ماموران انگلیسی گزارش می‌دهد که برادران رشیدیان ماهانه حداقل ده هزار لیره استرلینگ را در بین این روحانیون، سیاستمداران و مدیران روزنامه توزیع می‌کردند.»

هر سیاستمدار تیزهوشی، اگر خواهان دستیابی به حقیقت باشد، حتی اگر حوادث چهار سال اخیر را هم مبنای تحقیق و تفحص خود قرار دهد، نه تنها حق دارد، بلکه موظف است پیگیری کند: هزینه فیلم عصرعاشورا علیه محمدخاتمی را چه کسانی دادند و از کجا؟ ماجرای چاپ ۱۵۰ پوستر مونتاژ شده مصدق و خاتمی در سفر اخیر خاتمی به شیراز ریشه‌هایش کجاست و هزینه آن را چه کسانی پرداختند؟ هزینه مطبوعاتی که مردم نمی‌خرند، ولی همچنان منتشر می‌شوند از کجا تامین می‌شود؟ کنگره‌های پیاپی موتلفه اسلامی در تهران و شهرستان‌ها با کدام هزینه تامین می‌شود؟

اگر دفتر تبلیغات اسلامی، آستانقدس رضوی، کمیته امداد امام و چند نهاد دیگر، بعنوان زیر مجموعه‌های نهاد رهبری این هزینه‌ها را تامین می‌کنند که می‌کنند- کانون فتنه و کودتا در همین زیر مجموعه‌ها نیست؟

دکتر آبراهامیان در بحث از امکانات و ارتباطات سازمان جاسوسی امریکا در ایران از جمله می‌نویسد: «برادران "باسکوئی" از عناصر محلی "سیا" بودند. برادران با سکوئی که ویلبر آنها را " کیوانی" و "جلالی" معرفی می‌کند، مدیر و ناشر مجله "ایران پرستان" بودند. این دو با باشگاه ورزشی "تاج"، وزنه برداران، اوباش محلات و چاقوکشان دور و بر زورخانه‌های سنتی، در ارتباط بودند. آنها کمک مالی سیا را نه تنها در روزنامه‌های خود، بلکه در روزنامه‌های کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوان توزیع می‌کردند.» این اسناد و اعترافات اوباش انصار حزب‌الله و انصارولایت را تداعی می‌کنند و یا دفتر تحکیم وحدت دانشجوئی را؟ بسیج تازه تاسیس و لباس شخصی‌ها را تداعی می‌کنند و یا دانشجویانی را که نیمه شب به خوابگاهشان شبیخون زده شد؟

آبراهامیان ادامه می‌دهد: «کرمیت روزولت در کتاب "ضد کودتا"ی خود اشاره می‌کند که سیا به برادران باسکوئی دستور داد که در روز ورود "هریمن"، معاون رئیس جمهور امریکا به تهران در جولای ۱۹۵۱ به راه پیمائی حزب توده ایران حمله کنند. آنچه او فراموش می‌کند یادآوری کند این است که این حمله که تلفات سنگینی در پی داشت، با همکاری نازی‌های محلی انجام شد. سیا همچنین با عناصر مذهبی جبهه ملی رابطه برقرار کرد. در نوامبر ۱۹۵۱ کاردار سفارت انگلیس در تهران گزارش می‌دهد که "آیت‌الله کاشانی" اعلامیه‌های مختلفی صادر کرده و با سفارت امریکا و شاه رابطه برقرار کرده‌است.(وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱- ایران۱۹۵۱-۹۱۴۶۵) وزارت امور خارجه انگلیس از منبع دیگری شنید که حزب زحمتکشان بقائی بطور مخفیانه از امریکائی‌ها پول دریافت می‌کند. (وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱- ایران۱۹۵۱-۹۱۶۰۹). "کنت لاو" در کتاب تحقیقی خود گزارش می‌دهد که در هفته کودتا، سیا آنقدر پول در بین روحانیون توزیع کرد که اصطلاح «دلار بهبهانی» جانشین "ملا بهبهانی" شده و به ضرب‌المثل تبدیل شده بود و ارزش دلار در بازار سیاه نزدیک به یک سوم سقوط کرد!»

پول سیا و ام آی ۶ در خدمت چه طرحی؟

آبراهامیان اهداف طراحان کودتا را اینگونه توضیح می‌دهد:

«چند ماه قبل از کودتا، انگلیس و امریکا فعالیت‌های هماهنگ خود را تشدید کردند. بنا به گفته "ویلبر" هدف عبارت بود از آغاز "جنگ روانی" و "مبارزه تبلیغاتی گسترده با هدف تضعیف هر چه بیشتر دولت مصدق از هر طریق ممکن"، ترسیم دولت مصدق بعنوان "هوادار کمونیست‌ها" و " تهدید برای اسلام" و مسئول " ایجاد اغتشاشات اجتماعی" و "قدرت دادن به سیاستمداران فاسد" و "سوق دادن عمدی کشور به سمت بی نظمی اقتصادی".»

این اهداف را امروز باید مقایسه کرد با آنچه در ارتباط با دولت محمد خاتمی می‌شود و توطئه‌هائی که علیه جنبش مردم سازمان داده می‌شود. یکی از ماموران سیا که در ارتباط با مطبوعات زمینه‌ساز کودتا، بر علیه دولت مصدق و در اجرای طرح کودتا فعالیت می‌کرد "ریچارد کاتم" بود که کتاب او بنام "ناسیونالیسم در ایران" در داخل کشور به فارسی هم ترجمه شده‌است. دکتر آبراهامیان در باره این مامور و فعالیت‌های او می‌نویسد: « کاتم در باره حزب توده اطلاعات جمع آوری می‌کرد و این اطلاعات را بطور سخاوتمندانه در اختیار سفارت انگلیس نیز قرار می‌داد او همچنین مقالاتی می‌نوشت که در روزنامه‌های حقوق بگیر منتشر می‌شدند. یکی از این مقالات ادعا کرد که فاطمی، وزیر خارجه مصدق به اختلاس مالی محکوم شده، همجنس‌باز معروفی است و به مسیحیت و بهائی‌گری گرویده‌است. در پی انتشار این مقاله فدائیان اسلام اقدام به سوء قصد نسبت به جان فاطمی کردند. (وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱-۱۹۵۳-۱۰۴۵۶۶)»

این واقعیات که از اسناد مورد اشاره رهبر برگرفته شده، سازندگان و طراحان برنامه تلویزیونی "هویت" و "چراغ" را تداعی نمی‌کند؟ زمینه سازی برای ترور دکتر حسین فاطمی شباهت کامل با زمینه‌سازی‌های مصباح یزدی، جنتی، حسین شریعتمداری، مهدی خزعلی و دیگران برای ترور امثال سعید حجاریان را تداعی نمی‌کند؟

رد پای کودتا و کودتا سازان را از این طریق باید جستجو کرد و اسناد کودتای ۲۸ مرداد را با همین هدف باید بارها و بارها مرور کرد!

زیر پوست شهر

عراق هنوز به ایران حمله نکرده بود، کمیته‌ها و پادگان‌های سپاه مملو از داوطلبین بود. تعداد سربازان از پادگان‌ها گریخته نیز هنوز شمارش نشده بود تا معلوم شود به چه تعداد سرباز برای بازسازی ارتش نیاز است؛ اما از همان هنگام سقط جنین را که در حوزه‌های دینی حرام بود، حرام حکومتی اعلام کردند! دنیای اکثر آنها که تازه از حوزه‌های مذهبی به ساختمان‌های حکومتی منتقل شده بودند هنوز از محدوده زیارتگاه‌ها و شهرهای مذهبی فراتر نمی‌رفت. فتواهای مذهبی، یکی بعد از دیگری صادر شدند بدون آنکه صادرکنندگان آنها درک درستی از جامعه و جامعه شناسی، از معضلات یک جامعه شهری و از آوارهای آینده داشته باشند و یا بتوانند آن را حدس بزنند. این بی اطلاعی، که با خودخواهی و خودبزرگ‌بینی توام شده بود انواع فاجعه‌ها را برای ایران به ارمغان آورد که در دهه دوم جمهوری اسلامی و پس از پایان جنگ با عراق بتدریج مانند دیوی چند سر از شیشه ارتجاع بیرون آمد.

بچه‌های بی شناسنامه و در اصطلاح خودشان "حرامزاده"، جمعیت دو برابر شده کشور، اعتیاد بی سابقه، فحشای آلوده به فقر و اعتیاد و عوارض طبیعی آن ناآگاهی و سیاست ضد ملی "خودی" و "غیرخودی" است که همچنان ادامه دارد و نمی‌خواهد از گذشته بیآموزد. آن خوش خیالی‌های سال‌های نخست پیروزی انقلاب، که تشویق به ازدواج از دل آن بیرون آمد و آن توصیه‌های شهوت آلوده‌ای که صیغه را تحت نام "ازدواج موقت" در سراسر ایران ترویج و تشویق کرد، از درون خود ارتش بی‌شناسنامه‌ها، جنین‌های در لخته‌های خون خفته، سقط جنین‌های قانونی و غیر قانونی، فحشاء، گریز از خانه، فاجعه "بکارت" و را به جامعه ایران تحمیل کرده‌است. هر کدام از این پدیده‌ها، به نوعی با شبکه اعتیاد به مواد مخدر و شبکه‌های جنایت آلوده‌است. در کجای این شب تاریک، انسان ایرانی بیآویزد قبای کهنه خود را؟

باز هم اعتیاد و باز هم فحشاء و باز هم لگدکوب شدن عشق و آرزوها در جامعه‌ای که برج‌های آن با غارت بتون آرمه شده در جمهوری اسلامی بالا رفته و امثال آیت‌الله جنتی در آخرین طبقه یکی از معروف‌ترین آنها، یعنی "برج سبز" در نیآوران تهران زندگی می‌کند!

از اعتیاد شروع کنیم، که اینبار از دل زندان‌ها بیرون آمده‌است:

شبکه مواد مخدر در زندان‌ها

«حمله نیروهای انتظامی به محله خاک سفید برای مبارزه با مواد مخدر نمایشی بود که چند ساعتی اهالی این محل و محله‌های اطراف را سرگرم کرد و روزنامه‌ها هم خبرش را منتشر کردند. روزنامه‌های دست راستی کوشیدند با این عملیات آب تربت بر سر این نیروها بریزند و خاطره تلخ حمله به کوی دانشگاه و ده‌ها عملیات دیگر این نیروها در سال‌های گذشته را به فراموشخانه ملی بسپارند!

تعدادی از ساکنان محل، که در کار قاچاق و توزیع مواد مخدر هم دست داشتند دستگیر شدند و به زندان برده شدند، اما این دستگیری و انتقال به زندان، فقط ارتش توزیع مواد مخدر و شبکه انتقال آن به داخل زندان‌ها را تقویت کرد و نه بیشتر!

نیروهای انتظامی به خاک سفید حمله کردند چون یکی از مراکز توزیع "هروئین" بود و همچنان هست، اما داغ ننگ ورود و توزیع هروئین در ایران بر پیشانی مافیای درون حاکمیت نشسته‌است. هیچکس، تا در ایران نباشد و با چشم خود در پارک‌ها و محلات نبیند نمی‌تواند باور کند که قیمت هروئین از کچ سفید هم ارزان‌تر است و آسان‌تر بدست می‌آید!

در زندان قزل‌حصار هروئین فراوان‌تر و آسان‌تر از بیرون زندان توزیع می‌شود و این توزیع بدون دست داشتن سازمان زندانها و مسئولین زندان‌ها در این فاجعه ناممکن است. سازمانی که اداره‌کنندگان اصلی‌اش از ابتدای انقلاب از اعضای رهبری موتلفه اسلامی بوده‌اند و از دل بازار تهران به قلب سازمان زندان‌ها منتقل شدند.

در زندان قصر وضع از زندان قزل‌حصار هم بدتر و فاجعه بارتر است. میوه فروش داخل زندان می‌گوید: وقتی بیرون جنس گیر نمی‌آید، در زندان فراوان است و از اینجا به بازار می‌برند! در مرکز مبارزه با مواد مخدر (عشرت آباد) سربازی بنام "عرب" کارهای اولیه را انجام می‌دهد، افسر نگهبان "باقرآبادی" و رئیس آنجا که سرهنگی است بنام "جنگرودی" با استفاده از فردی بنام "مش قاسم" که جزو آمار زندان نیست، اما به همه جای زندان رفت و آمد دارد شبکه پخش را اداره می‌کنند. یکی از سلول‌ها به آتشکده تبدیل شده و از آنجا به همه سلول‌ها و بندها مواد و آتش پخش می‌شود!»

میوه‌های تلخ ونارس صیغه!

مرور فاجعه را با صیغه، فحشاء و سقط جنین ادامه دهیم. ابتدا در شهر قم و سپس تهران:

«اسمش طاهره است. خودش گفت: ۴۰ سال ندارم. شوهرم راننده کامیون بود. توی تصادف کشته شد. هفت‌تا بچه قد و نیم قد توی یک خانه اجاره‌ای روی دستم موند. یکی شان دختر بزرگم بود که با بچه ۸ ماهه‌اش پیش من برگشته بود. شوهرش یک روز رفت و دیگر برنگشت. کجا؟ خدا می‌دونه! چکار می‌توانستم بکنم؟ هفته‌ای سه بار با اتوبوس از ساوه می‌آیم قم. اول‌ها صیغه می‌شدم و بعد هم صیغه بی‌صیغه. شکم بچه‌ها را باید سیر می‌کردم، اجاره خونه را باید می‌دادم

اسمش اعظم است. می‌گوید: خانه ندارم. شب‌ها در زائرسرای حرم می‌خوابم. روزی یکبار صیغه می‌شوم، تابستان‌ها بیشتر، ۳ بار. طلبه‌ها سخت پول می‌دهند، غریبه‌ها که برای زیارت می‌آیند دست و دل بازترند. اگر خانه داشته باشند به خانه‌شان می‌روم. نا سلامتی زن صیغه‌ای‌ام. اگر هم خانه نداشته باشد می‌رویم قبرستان نو!»

قبرستان نو ۲۰ دقیقه‌ای با شهر قم فاصله دارد. گورستانی دور افتاده با مردگانی قدیمی که کسی نمی‌داند چرا نام آن را "قبرستان نو" گذاشته‌اند، مگر به دلیل استفاده نوظهوری که از آن می‌شود!. کسی بر سر قبرهائی که مردگان چند دهه قبل را در خود جای داده‌اند فاتحه نمی‌خواند. کسی سراغ این مردگان را نمی‌گیرد، مگر سوداگران صیغه و خود فروشی!

نه برای زندگان، که دیگر برای مردگان هم کسی حرمت قائل نیست! پدیده‌ای که در فرهنگ ایرانی سابقه نداشت!

گورستان ظهیرالدوله مدفن یک دنیا عشقی بود که روی سنگ قبر ایرج میرزا و پروین اعتصامی و صبا به خط خوش نقش بسته است. در قبرستان نو، یک دنیا نفرت و فقر و توحش را می‌شود سراغ گرفت. خیلی از آنها که شانه به شانه مردان موقت می‌آیند و می‌روند خودفروش حرفه‌ای نیستند، ازدواج موقت می‌کنند تا خرج کمرشکن زندگی را در آورند. خیلی از آنها همچنان از شرم و حیا خود را در چادرهای سیاه می‌پیچند!

قبرستان شیخیان حیاط مسجدی است قدیمی در دل شهر قم و در فاصله‌ای اندک از حرم حضرت معصومه. در آنجا همه سن و سالی یافت می‌شود. طلبه‌هائی که هنوز کرک صورتشان مو نشده چشم چرانی می‌کنند. در اسلام برای آنها که می‌خواهند یکدیگر را انتخاب کنند یک نظر کافی است، اما وقتی چادرهای سیاه باز و بسته می‌شود، این یک نظر، به چشم چرانی تبدیل می‌شود و این خودش یکی از سرگرمی‌ها در قبرستان شیخیان قم است.

دور تا دور حیاط مسجد عکس شهدای جنگ و انقلاب روی دیوارها نصب است. زنان زیر چادر سیاه، روی قبرها چنان نشسته و یا خم شده‌اند که گوئی با آن‌ها که در قبرها خفته‌اند راز و نیاز می‌کنند. به گله سیاه ماتم زدگان می‌مانند. منتظر شوهران چند ساعته‌اند. گاه با خطبه صیغه و اغلب بدون خطبه صیغه. از نشستن که خسته می‌شوند و یا سروکله مزاحم که پیدا می‌شود دور حیاط دوری می‌زنند و به خواندن وصیتنامه شهدای جنگ که زیر عکس‌ها نوشته شده خودشان را سرگرم می‌کنند. آنها که وقتی به جبهه‌های جنگ رفتند و پشت جبهه انقلاب را به بازاری‌ها واگذار کردند هرگز فکر نمی‌کردند پایان دهه دوم جمهوری اسلامی به چنین مرداب متعفنی ختم شود.

تصاویر چشم دارند، اما نمی‌بینند، فریاد دارند، اما دهان باز نمی‌شود، اشک دارند، اما ریخته نمی‌شود. همه آنها همراه با امیدهای بزرگ برباد رفته‌اند. مشهد، اصفهان، تبریز، اراک، نطنز، ابرقو، دزفول، تربت حیدریه، تهران

همه آنها که عکس‌شان بر دیوار قبرستان شیخیان نصب است، همراه با همه آنها که کنار فواره خون بهشت زهرا خوابیده‌اند و یا در " آباد" های سراسر ایران، قربانیان زنده و مرده یک خیانت بزرگ، خیانت به امید، خیانت به انقلاب‌اند!

سالی ۹۰ هزار سقط جنین

آمار رسمی اداره پژوهش وزارت بهداشت و درمان جمهوری اسلامی می‌گوید سالی ۹۰ هزار زن برای سقط جنین به بیمارستان‌ها مراجعه می‌کنند، اما این هرگز آمار واقعی سقط جنین در ایران نیست. سقط جنین در مطب‌های شخصی و حتی خانه‌ها، معمول‌ترین عمل و درعین حال خشن‌ترین آن است. بیشتر جنین‌های سقط شده میوه های تلخ صیغه و یا بقول آقایان "ازدواج" موقت اند! همان ازدواجی که در نماز جمعه‌ها و از سوی امام‌جمعه‌ها تشویق می‌شود. تئوریسین و مشوق این باصطلاح ازدواج موقت و یا همان "صیغه" نیز هاشمی رفسنجانی بود. حالا حتی نمایندگان زن مجلس اسلامی هم در صحبت‌های خود با مطبوعات می‌گویند که سقط جنین از تبعات ازدواج موقت است. چون این نوع ازدواج‌ها موقت است، مردان نمی‌خواهند حاصل آن فرزندی باشد که نمی‌تواند موقت باشد. مردان می‌روند و زن‌ها می‌مانند با جنینی که اگر نتوانند آن را سقط کنند برای همیشه آن را فرزند خود می‌شناسند. فرزندی که پدرش اگر ناشناخته هم نباشد، بسیار بندرت مسئولیت خرج آن را می‌پذیرد و گذرش به خانه زنی که برای یک نیمه روز و گاه چند ساعت صیغه کرده بود می‌افتد. آقایانی که این نوع ازدواج را توصیه کردند و ناهمواری‌های شرعی را هم از سر راه آن برداشتند، نه به بارداری‌ها و نتایج آن اندیشیدند و نه راه‌حلی برای متولدین این نوع ازدواج‌ها ارائه دادند.

حتی در مواردی که صیغه رسمی است و فرزند می‌تواند شناسنامه بگیرد، تحقیر و توهین در حق این کودکان چنان است که خود زمینه ساز پیوستن آنها به ارتش چند صد هزار نفره بزه‌کاران خردسال جمهوری اسلامی می‌شود. از جمله توهین‌ها و محرومیت‌هائی که این فرزندان را به کودکان ناخواسته اجتماع و یا سربار خانواده تبدیل می‌کند محرومیت قانونی آنها از ارث پدر است! و این تازه وقتی است که صیغه قانونی خوانده شده باشد، در غیر اینصورت و با انکار پدر، این کودک "حرامزاده" ایست که بزودی به ارتش حرامزادگان در جمهوری اسلامی باید بپیوندد. به سیاه پلاستیک جمع‌کن‌ها، به مافیای توزیع مواد مخدر، به گردان‌های بی شمار دست فروش‌ها، جیب برها، کیف زن‌ها و

داستان غم‌انگیز "سقط جنین" و "بکارت" این فاجعه را کامل می‌کند.

فراری‌ها– بسیاری از دختران ۱۴– ۱۵ ساله‌ای که از شهرستان‌ها فرار کرده و خودشان را به تهران می‌رسانند از ترس فاش شدن از دست رفتن بکارت و برای فرار از زیر بار سایه خشونت برادران و پدران تا تهران می‌گریزند. بسیاری از آنها هنوز به تهران نرسیده در تارهای عنکبوتی شبکه‌های فحشاء می‌افتند. اگر در ترمینال تهران به دام آنها نیفتند و در اطراف مقبره آیت‌الله خمینی از چنگ آنها بگریزند، در خانه زنانی که با ظاهر خیرخواهی به آنها سرپناه می‌دهند به کار گرفته می‌شوند. مافیای فحشاء همه جا سایه به سایه آنها را دنبال می‌کند. سرگذشت دردانگیز آنها که به تهران می‌گریزند را، حتی اگر اشک از چشم جاری کند باید شنید و خواند:

در همان گورستان شیخیان قم، می‌توان این قربانیان را از روی سن و سالشان شناخت. "منیره" فقط ۱۶ سال دارد. از قربانیان نوجوان مرداب فحشاست. از خانه مردی ۶۰ ساله گریخته‌است. او را نامادری‌اش به این خانه بخت فرستاده بوده تا از شر خرج خورد و خوراکش خلاص شود! و حالا همراه چند دختر فراری دیگر در خانه "عزت‌خانم" زندگی می‌کند. روزها در مسجد شیخیان پرسه می‌زند و صیغه می‌شود و شب‌ها به خانه عزت خانم بر می‌گردد. عزت خانم گفته خیالت راحت باشد، سقط جنین قانونی شده!

بعضی از آنها، بعد از رسیدن به تهران، مدتی را در زندان (آموزشگاه) بزهکاران خردسال سپری کرده‌اند. کسانی که در این آموزشگاه‌ها بوده‌اند، اگر دچار انواع بیماری‌های روحی نشده باشند، وقتی آزاد شده‌اند دوره کامل آموزش بزهکاری را دیده‌اند. فشار مذهبی توام با انواع فشارهای روحی و تنبیه بدنی در مراکز نگهداری این دختران، خیلی از آنها را گرفتار انواع بیماری‌های روانی کرده‌است. یکی از قربانیان این مراکز "سمیه" است. همان دختر ۱۵ ساله‌ای که همراه دوست پسرش خواهر و

برادر خود را کشته و محاکمه‌اش در تهران مدت‌ها سر زبان‌ها بود. حادثه بر می‌گردد به پیش از انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری! پدرش که از تجار بازار تهران است، هزینه نگهداری او را در یکی از آسایشگاه‌های روانی تهران تقبل کرده، اما هنوز به او جواب نداده‌اند. او زیر فشار برنامه‌های تربیتی همین مراکز، که کپی برداری از شیوه تواب سازی در زندان‌های سیاسی است، تعادل روحی خودش را بکلی از دست داده و جنون گرفته‌است.

سقط جنین

فرزند نامشروع و سقط جنین آشناترین فاجعه برای دختران کم سن و سالی‌است که در شبکه صیغه و فحشاء قرار گرفته‌اند. بیمارستان‌ها رضایت پدر جنین، شوهر و یا پدر دختر را می‌خواهند و آنجا که این نوع رضایت‌ها وجود ندارد که جلب شود، سقط جنین پنهانی رواج می‌یابد. قابله‌ها و بعضی پرستارها در خانه‌های خود عمل سقط جنین می‌کنند! پولی که برای سقط جنین غیر قانونی این پرستارها و قابله‌های خانگی می‌گیرند، معادل سه ماه اجاره خانه‌ایست که در آن زندگی می‌کنند.

بوی ته مانده غذای ترش شده در بشقاب‌های شسته نشده از آشپزخانه تا اتاق باصطلاح عمل پخش است و با بوی خون به هم آمیخته. قابله، که می‌گفت در یکی از بیمارستان‌ها پرستار است، خطاب به دخترک که رنگ به صورت نداشت پرسید:

– خود را تمیز کرده‌ای؟

– نه!

دخترک را با عجله، با یک صابون و تیغ به داخل دستشوئی خانه هل داد. ۱۵ دقیقه بعد رنگ پریده‌تر از قبل از دستشوئی بیرون آمد. قابله دستور داد وارد اتاق کار شود. دوستش که سن و سالش شاید یک یا دو سال بیشتر بود دست دخترک را گرفت و دلداریش داد: عوضش همه چیز تمام می‌شود!

دخترک روی تخت خوابید تا محصول ناخواسته صیغه را به قابله بسپارد. از پدر جنین خبری نبود! خودش هم نمی‌دانست کدام یک بوده‌اند!

خواهر قابله که دستیار او بود، سطل پلاستیکی را زیر دخترک گذاشت و آمپول بی حسی را در نخاع او تزریق کرد.

قابله کارش را شروع کرد. نمی‌شد فهمید چشمان دخترک از ترس می‌خواهد بیرون بجهد و یا از درد! چنان جیغ کشید که دوستش دست‌های او را رها کرد و گوش‌های خودش را گرفت. لب‌های لرزانش را گاز گرفت و دوباره دست‌های مادر ۱۶ ساله‌ای را که می‌خواست از شر نوزاد صیغه‌ای خلاص شود در دست‌هایش فشرد. قابله که دست از کار کشیده بود با بی‌رحمی تمام گفت:

- اگر یکدفعه دیگه از این کولی‌گیری‌ها در بیاری همینجوری ولت می‌کنم!

دوست دخترک دستمالی را که در دست داشت در دهان او فرو کرد. خون قرمز از گوشه لبهای دخترک دستمال را سرخ کرد. سطل زیرپاهای دخترک پر از لخته‌های خون شده بود و قابله دستگاه فلزی را که شکل مته بود در رحم دخترک می‌چرخاند.

یکساعت بعد، دخترک با کمک دوستش از روی تخت بلند شد و هر دو بدنبال سرنوشت خانه را ترک کردند. پول را اول داده بودند!

کنترل امنیتی نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم!

از حراست که صحبت می‌شود، یعنی ضد اطلاعات. سر این ضداطلاعات هم به وزارت اطلاعات و امنیت وصل است. هر اداره و سازمان و کانون فرهنگی و تحصیلی هم یک حراست دارد. تازه در درون همین حراست‌ها، یک اداره حفاظت وجود دارد. حراست اطلاعات جمع می‌کند و چتر اطلاعاتی را پهن نگه می‌دارد و حفاظت مواظب کارکنان حراست است. به این ترتیب حراست در حراست و اطلاعات در اطلاعات فعال است!

این آنچیزی است که باصطلاح رسمی و قانونی و مرسوم است. غیر از تشکیلات اطلاعاتی که سپاه و نیروهای انتظامی جداگانه دارند و در کنار وزارت اطلاعات، حراست و حفاظت دو سازمان اطلاعاتی دیگر هم فعال است. یک تشکیلات عریض و طویل در بیت رهبری فعال است که حجت‌الاسلام میرحجازی آن را اداره می‌کند و یک تشکیلات جدیدی که قوه قضائیه و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه‌انقلاب مشترکا و با استفاده از تصفیه شدگان اخیر وزارت اطلاعات (بدنبال افشای قتل‌های زنجیره‌ای) تشکیل داده‌اند، که مطابق وزارت اطلاعات فلاحیان سازمان یافته و محسنی اژه‌ای رهبری‌اش می‌کند!

این اطلاعات در اطلاعات و حراست در حراست، در حال رشد اختاپوسی است و پیش از آنکه کنترل مردم را بتواند در اختیار بگیرد، کنترل خودی های دیروز و نیمه خودی‌های امروز و دیروز روی دستش مانده‌است! در واقع هم دیگر امیدی به کنترل مردم نمی‌توانند داشته باشند. از رای مردم قطع امید کرده‌اند و امیدی به کنترل افکار آنها باقی نمانده است؟ تکلیف افکار عمومی روشن است و رای مردم هم روشن! بنابراین همه این تور اطلاعاتی که پهن کرده‌اند، در حقیقت حصاری است که دور خودشان کشیده‌اند تا از جنبش مردم در امان بمانند!

نمایندگان مجلس ششم هم تا وقتی در دایره جنبش مردم قرار دارند در همین محاسبه می‌گنجند! همین است که از مدتی پیش حراست مجلس را تشدید کرده‌اند. خبر زیر، در همین ارتباط است:

> «به حراستی‌های مجلس ماموریت داده شده تا ارتباط نمایندگان اصلاح طلب مجلس را با گروههای داخل و خارج کنترل کنند. یک کپی از بخشنامه‌ای که برای این کار صادر شده، از داخل حراست مجلس به بیرون از حراست درز کرده و به دست نمایندگان مجلس رسیده‌است. بدنبال درز این بخشنامه که با اعتراض شدید نمایندگان مجلس در یکی از جلسات غیر علنی آن روبرو شده، چند تن از اعضای حراست مجلس پاکسازی شده‌اند و یکی از آنها نیز از ایران گریخته است!»

آنکه بیش از هر مقامی در جمهوری اسلامی
باید به مردم ایران پاسخ ۱۰ سال عملکرد خود را بدهد "رهبر" است!

کدام قانون گفته رهبر می‌تواند به مردم پاسخ ندهد؟

ن. کیانی

هیچ فرصت و موقعیتی را برای فراخواندن "رهبر" به پاسخگوئی نباید از دست داد!

رهبر جمهوری اسلامی اخیرا طی سخنانی اعلام داشت کسانی که با رای مردم انتخاب شده اند و می‌شوند باید در مقابل مردم پاسخگو باشند. وی توضیح نداد چرا این پاسخگویی فقط شامل کسانی می‌شود که با رای مردم انتخاب می‌شوند و چرا خود وی به عنوان رهبر جمهوری اسلامی با وجود این همه اختیاراتی که به وی داده شده است و این همه نقض قانون، دزدی و جنایت که در نهادهای زیر نظر وی صورت گرفته است و می‌گیرد، نباید در برابر مردم پاسخگو شناخته شود!

رهبر این سخنان را چند روز پس از آن گفت که محمد خاتمی اعلام کرد به عنوان رییس جمهور طبق قانون اساسی دارای مسئولیت‌هائی است که چون از اختیارات لازم برای انجام آنها برخوردار نیست، نتوانسته است به درستی به وظیفه خود در پاسخگویی به مردم عمل کند. سخنان محمد خاتمی در واقع دو بخش داشت: یک بخش اینکه هر کس مسئولیتی دارد باید از اختیارات لازم برای انجام آن برخوردار باشد و بخش دوم و شاید مهمتر اینکه هر کس مسئولیتی دارد باید در برابر مسئولیت خود به مردم پاسخگو باشد. رهبر جمهوری اسلامی در واقع این بخش دوم را خطرناک‌تر ارزیابی کرد و به همین دلیل به سرعت در برابر آن واکنش نشان داد و بطور ضمنی اعلام کرد وی چون منتخب مردم نیست در برابر مردم هم پاسخگو نخواهد بود.

اینکه رهبر جمهوری اسلامی منتخب مردم ایران نیست، البته حرف درستی است و این را بهتر از هر کس احتمالا خود رهبر می‌داند. برخلاف آیت الله خمینی که از سوی مردم به رهبری پذیرفته شده بود، رهبر کنونی جمهوری اسلامی از سوی گروهی به رهبری برگزیده شده است که آنها خود دست چین شده ارتجاع مذهبی و شورای نگهبان آنها بوده اند. بنابراین از نظر رهبر شاید طبیعی باشد که هیچ دلیلی برای پاسخگویی به مردم نداشته باشد، مردمی که هر چند خود را رهبر آنها اعلام می‌کند و مقام و موقعیت خود را مدیون انقلاب آنهاست.

اما اینکه رهبر جمهوری اسلامی چون منتخب مردم نیست پس در برابر اختیارات و مسئولیت هایی که به عهده وی گذاشته شده است در برابر مردم پاسخگو نخواهد بود، نوعی تفکر مربوط به نظام های سلطنتی است که هر چند ارتجاع مذهبی اطراف رهبر می‌خواهند آن را احیا کنند، اما انقلاب مردم ایران و حتی قانون اساسی کنونی بر آن برای همیشه مهر باطل زده است.

چنانکه می‌دانیم در قانون اساسی دوران سلطنت اصلی وجود داشت که بر اساس آن پادشاه از هرگونه مسئولیت مبرا شناخته می‌شد. این اصل در واقع روح سلطنت استبدادی محسوب می‌گردید. به عبارت دیگر در حالیکه شاه از انواع و اقسام قدرت برخوردار بود، فرمانده کل قوا شناخته می‌شد ، مظهر حاکمیت ملی محسوب می‌گردید، در همه امور مملکت دخالت می‌کرد و حرف او نظر اول و آخر تلقی میشد، اما طبق قانون اساسی سلطنتی، وی از مسئولیت مبرا بود و در برابر اعمال و اقدامات و تخلفات دستگاه های زیر نظر خود به هیچکس پاسخگو شناخته نمی‌شد. رهبر جمهوری اسلامی و دار و دسته‌ای که وی را در این مرحله به سخنگوی خویش تبدیل کرده اند نیز ظاهرا بدنبال احیای همین اندیشه سلطنتی در قالب و لباس اسلامی و شیعی هستند.

مردم ایران در جریان انقلاب ضد سلطنتی و ضد استبدادی خود در واقع به اصل غیر مسئول بودن مقامات سیاسی در ایران برای همیشه پایان دادند. در هیچ کجای قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نیامده است که رهبر جمهوری اسلامی همانند شاه در نظام های سلطنتی است و از مسئولیت مبراست و در برابر مردم پاسخگو نیست. کاملا برعکس در دوران پس از انقلاب ایران در اصل پاسخگو بودن رهبری برای هیچ کس کمترین تردیدی وجود نداشت. چنانکه برای نمونه در جریان تشکیل دستگاه اطلاعات از آنجایی که آیت الله خمینی نمی‌خواست پیامدهای اقدامات آن دستگاه را بپذیرد، لذا حاضر به پذیرش مسئولیت و اختیارات آن هم نشد و در نتیجه دستگاه اطلاعاتی به صورت وزارت خانه و زیر نظر رییس جمهور تشکیل شد. باز به همین دلیل بود که وی با پذیرش مسئولیت از سوی روحانیون مخالف بود چرا که می‌دانست آنها باید پاسخگوی اعمال خود باشند. وی همچنین در دوران رهبری خود به نهادهایی که نظارت آنها را بر عهده داشت گاه حتی به نحوی بسیار شدید و علنی تذکر میداد. اما وضع در مورد رهبر کنونی جمهوری اسلامی به چه شکل است؟

بنیاد مستضعفان

برای شروع، به یک پرونده که همه بـا آن آشـنا هسـتند اشـاره می‌کنیم:

رهبر جمـهوری اسـلامی، رییـس بنیـاد مسـتضعفان را تعییـن می‌کند. همه می‌دانند چند سال پیش محسن رفیقدوسـت سـرپرسـت ایـن بنیاد که توسط رهبر تعیین شده بود در پرونده اختلاس بـانک صـادرات در دادگاه در خصوص یک چک ۱۵۰ میلیون تومانی مطلقا اظهار بی‌اطلاعـی کرد و مطالبی را بیان داشت که خلاف واقـع بـودن آنـها در حکـم نـهایی دادگاه آشکار شد و لیکن قوه قضاییه هیچ گاه آقای رفیقدوست را به عنوان متهم پرونده و حتی برای شهادت دروغ احضار نکـرد و بـرای وی حکمـی صادر ننمـود. در همـان حـال قـوه قضاییـه پرونـده چنـد صـد صفحـه‌ای کمیسیون اصل نود مجلس در مورد بنیاد مستضعفان را اساسا مورد بررسـی قرار نداد.

رهبر جمهوری اسلامی چه کار کرد؟ وی نـه فقـط خـود هیـچ گزارش و پاسخی به سوالات مردم نداد، بلکه درست زمانی که هنوز جوهر پرونده اختلاس در بنیاد مستضعفان خشک نشده بود ، مجددا رفیقدوست را به سمت سرپرست این بنیاد تعیین کرد. فقط پس از دوم خرداد و بـا توجـه به جو بوجود آمده از آن بود که رهبر جمهوری اسلامی ناگزیر شد محسـن رفیقدوست را از سرپرستی بنیاد مستضعفان برکنار کنـد ، امـا بلافاصلـه در یک مراسم تشریفاتی به وی یک به اصطـلاح "*نشـان درجـه یـک شجاعت*" اعطا کرد و بدینوسیله بر همـه خـلاف کاری‌هـای وی صحـه گذاشت و ضمنا در واقع به او مصونیت قضایی اعطا نمود.

رهبر جمهوری اسلامی می‌داند اگر قرار شود قانون اساسی اجـرا شود وی باید پاسخگو باشد چرا و طبق چه معیاری محسـن رفیقدوسـت را به سرپرستی بنیاد مسـتضعفان گمـارد، پـس از اینکـه دروغ گویـی وی در دادگاه آشکار شد، چرا وی را توبیـخ نکـرد ، چـرا برعکـس بـه وی نشـان شجاعت داد، چرا اصلا به مردم گزارشی در این مورد نداد؟ رهبر باید پاسخ دهد آیا پرونده چند صد صفحه‌ای کمیسـیون اصـل نـود مجلـس در بـاره تخلفات بنیاد مستضعفان را مطالعه کرد یا نکرد، اگر نکرد چرا؟ اگر کرد چه پاسخی در برابر آن برای مردم دارد؟ آیا رهبر یک بار از محسن رفیقدوست خواسته است در باره وضعیت مالی بنیاد مستضعفان گزارشی ارائه دهد؟ اگر آری این گزارش کجاست؟ چرا به اطلاع مردم نرسیده است؟ اگر نه چرا؟

پاسخگویی رهبر در مورد همین یک پرونده در اینجا خاتمه نمی یابد. این رهبر است که رییس قوه قضاییه را تعییـن می‌کنـد و بنـابراین در قبال اقدامات خلاف قوه قضاییه نیز پاسخگوست. رهبر باید پاسخ دهد چـرا با وجود آنکه شهادت دروغ محسن رفیقدوست محرز شد، قوه قضاییـه وی را احضار و مجازات نکرد؟ چرا و به چه دلیـل قـوه قضاییـه اصـلا پرونـده مجلس در باره بنیاد مستضعفان را پیگیری نکرد؟ و صدها چرای دیگر.

می‌بینیم که فقط در یک پرونده آشکار شـده یکـی از نـهادهای زیر نظر رهبر چه مقدار تخلف صورت گرفته اسـت و چـه مـیزان رهـبر در مورد همه آن تخلفات پاسخگویی به مردم ایران بدهکار است.

قوه قضاییه

اکنون نگاهی بیاندازیم به خود قوه قضائیه که رئیس آن را رهبر غیر پاسخگو تعیین می‌کند. از آنجا که میزان اقدامـات خـلاف قـانون قـوه قضاییه آنقدر زیاد است که اگر رهبر بخواهـد فقـط در همیـن یـک مـورد پاسخگو باشد، باید به اندازه چندین جلد کتاب توضیح ارائه دهد، ما فقط در اینجا به بنیان این دستگاه اشاره می کنیم.

همه می‌دانند پس از انتصاب علی خامنـه‌ای بـه مقـام رهـبری جمهوری اسلامی، وی همه کسـانی را کـه در دوران آیـت الله خمینـی در راس دستگاه قضایی قرار داشتند تصفیه و برکنار کرد و شخصی چون آیـت الله یزدی را به سمت سرپرستی قوه قضاییه گماشت. یزدی کسی بـود کـه در زمان حیـات آیـت الله خمینـی، دانشـجویان مسـلمان وی را حتـی بـه دانشگاه راه نمی‌دادند و زمانی که برای عضویت در دوره سوم مجلس شورا نامزد گردید علیرغم همه تبلیغاتی که نیروهای ارتجاعی به سود وی به راه انداختند، نتوانست رای مردم را برای ورود به مجلس بدست آورد. یزدی که در بین نیروهای مذهبی چهره مطلوبی نبود و در میان مردم با اقبال روبـرو نبود، پس از اینکه از سوی رهبر به ریاست قوه قضاییـه منصـوب شـد، در نخستین اقدام قانون دادگاه‌های عام را علیرغم مغایرت آن با قانون اساسی و مخالفت همه جانبه حقوق‌دانان به تصویب رساند. با تشکیل دادگاه هـای عام نخستین گام به سوی آنچه "حکومت قضات" نامیده میشـود و بدتریـن نوع دیکتاتوری در جهان محسوب می‌شود، برداشته شد. هر قـاضی در هـر جا بود دیگر فقط در این یا آن مورد خاص صـاحب صلاحیـت و رای نبـود بلکه در همه عرصه ها به مالک جان و مال و ناموس و هستی افراد تبدیل شد. در تکمیل این اقدام قانون دیگری به تصویب رسید که عمـلا فصـول مربوط به تجدید نظر و استیناف و غـیره را در امـر دادرسـی بطـور کـامل تعطیل کرد. در نتیجه این قانون جدید هیچ مرجعی هم دیگر نمی‌توانسـت حکم قاضی را باطل کند. این قوانین البته در جریان اجرا بـا دشـواری‌های عملی بسیار برخورد می‌کرد و بناگزیر در آنها تغییـرات جزیـی بوجـود آمـد، ولی سمتی که یزدی می‌کوشید به دستگاه قضایی دهد از همین جا کـاملا مشخص بود: ***دستگاهی در برابر انقلاب، فرای قانون و ضـد مردم***. برای این منظور البته لازم بود دستگاه قضـایی از قضـات صـاحب صلاحیت تصفیه شود. اینگونه قضات بتدریج و به بهانه های مختلف کنـار گذاشته شدند و جای آنها را ترکیبی از فـارغ التحصیـلان متحجـر مدرسـه حقانی و رهبران موتلفه اسلامی پر کردند. در این شرایط عجیب نبـود کـه فساد درون دستگاه قضایی به مرز تاریخی و بی‌سابقه‌ای رسید و راه بـرای انواع آلودگی‌ها و استفاده ها و سوء استفاده ها همـوار شـد. فسـاد در درون قوه قضاییه از بالا تا پایین که با فساد در بیرون و در کـل جامعـه در دوران رهبری علی خامنه ای بوجود آمده بود هم هماهنگ و در خدمـت آن قـرار گرفت. به این ترتیب درخت تلخی کاشته شد که اکنـون شـاخه‌های آن در قوه قضاییه به تیرهای زهرآگینی تبدیل شـده اسـت کـه جنبـش مـردم و خواست‌های عادلانه آنها را نشانه گرفته است.

این سرگذشت قوه قضاییه در دوران رهبری علی خامنه‌ای است و وی در برابر همه آن پاسخگوست. آیت الله منتظری در کتاب خـاطراتش در باره بیت آیت الله خمینی و نقش مخرب احمد خمینی اشـاراتی دارد و از جمله، برخی منصوبین او را نالایق ارزیابی می‌کند. علی خامنـه‌ای در نمـاز عید غدیر خود با اشاره به این کتاب و این ارزیابی آن را خیانت بـه امـام و جفای به یاران او در زمان حیاتش اعلام کرده‌است. این درحالی اسـت کـه خود باید پاسخ بدهد چـرا منصوبـان آیـت الله خمینـی را از راس دسـتگاه قضایی برکنار کرد؟ آیت الله یزدی را از کجا پیـدا کـرد و سـرپرسـت قـوه قضاییه کرد؟ آیا در مورد دادگاه هـای عـام از یـزدی توضیـح خواسـت یـا نخواست؟ این همه قضات چرا تصفیه و برکنار شدند؟و به چه کسـی بـاید

شکایت کنند؟ فارغ التحصیلان مدرسه حقانی به کدام حق همه مناصب قضایی را اشغال کرده اند؟ در برابر این همه اقدام خلاف قانون اساسی قوه قضاییه چه پاسخی و چه عذری در پیشگاه مردم دارد؟

کارنامه اقدامات خلاف قانون قوه قضاییه آنچنان انباشته است که فرصتی برای ذکر و تکرار و توضیح خواهی از رهبر برای همه آنان نیست وگر نه رهبر باید در مورد مجازات نشدن عاملان حمله به خوابگاه دانشجویان، بستن غیرقانونی روزنامه‌ها و مطبوعات، دستگیری‌ها، بازداشت‌ها، شکنجه ها، محاکمات غیرقانونی که به کارکرد روزمره دستگاه قضایی تبدیل شده است و ده‌ها سوال دیگر پاسخگو باشد.

شورای نگهبان

اکنون نگاه کنیم به نهاد دیگری که اعضای آن را رهبر تعیین می‌کند یعنی شورای نگهبان.

در پیش نویس نخست قانون اساسی که به تائید و امضای آیت‌الله خمینی نیز رسیده بود چیزی به نام شورای نگهبان وجود نداشت، هر چند برخی ها به تقلید از قانون اساسی فرانسه خواهان وجود نهادی به عنوان شورای قانون اساسی بودند، که کیفیتا با شورای نگهبان فعلی تفاوت داشت. پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، هر چند به ظاهر اعضای شورای نگهبان قانون اساسی را آیت الله خمینی منصوب می‌کرد، اما در واقع اعضای این شورا را مراجع مهم تقلید آن دوران تعیین می‌کردند و هر یک از اعضای شورای نگهبان نماینده یکی از این مراجع تقلید محسوب می‌شد. از آنجا که جو مذهبی در حوزه‌های علمیه به گفته آیت‌الله خمینی جو تحجر و مقدس مآبی بود، از اینرو اکثریت اعضای این شورا نیز پشت نقاب مقدس نمایی پنهان شده و از این زاویه همواره موضعی منفی علیه آیت الله خمینی اتخاذ می‌کردند و پنهان و آشکار و به اتکا پشتوانه مراجع تقلید بر علیه او فعالیت میکردند. همانها بودند که مدعی بودند در زیر عمامه وی داس و چکش خال کوبی شده است، اعضای دولت را کمونیست می‌نامیدند، موسیقی که از تلویزیون پخش می‌شد را حرام اعلام می‌کردند، مدعی بودند که آیت الله خمینی همه حرام های اسلام را حلال کرده است و اساسا با هر اقدام انقلابی و مردمی مخالفت می‌نمودند.

آیت الله خمینی در سال‌های آخر عمر در باره همین گونه مراجع تقلید و نمایندگان آنها در شورای نگهبان و سابقه تاریخی آنها نوشت :

"در دوران وانفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده‌لوحان بیسواد ، عده ای کمر همت بسته‌اند ، برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته اند. اوضاع مثل امروز نبود. هر کس صد در صد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس نماها از میدان به در می‌رفت. ترویج تفکر "شاه سایه خداست" و یا "با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد" و اینکه "ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم" و یا "جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد؟" و از همه شکننده‌تر ، شعار گمراه کننده "حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است" و هزاران "ان قلت" دیگر، مشکلات بزرگ و جانفرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آنها را گرفت."

"در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود، که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود، بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی، گلوله حیله و مقدس مآبی و تحجر بود. گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد. ایادی پنهان و آشکار امریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسل شدند. حتی نسبت "تارک الصلوة" و "کمونیست" به افرادی که هدایت مبارزه را بر عهده داشتند می‌دادند. واقعا روحانیت اصیل در اسارت و تنهایی خون می‌گریست.

وی در جای دیگر باز هم در مورد سابقه تاریخی شورای نگهبان و آنهایی که متحجرین و مقدس مآب‌ها می‌نامید چنین بیان می‌کند:

«در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تحجر و مقدس مآبی، چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاکباخته رفت، چه ناله های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند، ولی با توکل بر خدای بزرگ، کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجر گرایی، سرافراز، ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند.»

اما در همان زمان که آیت الله خمینی این جملات را می‌نوشت و در شرایطی که مدافعان انقلاب بخشی در زندان ها و بخشی در جبهه‌ها بودند، اشباح ساکن مرگ آباد، مانند روح سرگردان در سراپای پیکر انقلاب نفوذ می‌کردند و برای تسخیر قلب و مغز آن برنامه ریزی مینمودند.

این اشباح و متحجرین و مقدس‌مآبان شورای نگهبان را به سنگر خود تبدیل کرده بودند و برای مقابله با افکار و زخم زبان نفاق و دورویی آنها آیت الله خمینی بناگزیر بحث احکام اولیه و ثانویه را پیش کشید و به مجلس اجازه داد بدون نظر شورای نگهبان قوانین مورد نظر خود را با اکثریت معین و تحت عنوان ثانویه تصویب کند. بعدها نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام برای همین هدف و کوتاه کردن دست شورای نگهبان اندیشیده شد، هر چند در شرایط پس از درگذشت آیت الله خمینی عملا ماهیتی دیگر یافت و در زمان رهبری علی خامنه‌ای همه آنها به سنگرهای نفوذ ناپذیر ارتجاع مذهبی و مخالفان پابرجای سال‌های حیات آیت‌الله خمینی تبدیل شدند. برای مقابله با همین شورای نگهبان و مراجع تقلید پشت سر آن بود که برخی از هواداران آیت الله خمینی بحث ولایت مطلقه را مطرح ساختند با این تصور که بدین طریق و به اتکا نفوذ کلام وی خواهند توانست نیروهای متحجر را دور زده و برنامه های مورد نظر خود را پیش ببرند. آنها توجه نکردند با مطلقه کردن قدرت، آن هم قدرت یک فرد، نمی توان برنامه یک تحول انقلابی را به پیش برد، بر عکس هر قدر قدرت رهبر و مجموعه رهبری جمهوری اسلامی بیشتر متکی به مردم و بیشتر پاسخگو در برابر آنها می‌شد، به خود آیت الله خمینی نیز در مبارزه با مخالفان ارتجاعی وی کمک بیشتری می‌شد. آنها این نکات بسیار مهم را نتوانستند در لحظه خود درک کنند!

به هر تقدیر، همه آنچه برای تقویت موضع مخالفان تحجر و مقدس مآبی در حاکمیت جمهوری اسلامی اندیشیده شده بود در شرایط بیماری و سپس درگذشت آیت الله خمینی و تغییر تناسب نیروها به سود ارتجاع به ضد خود تبدیل شد.

پس از درگذشت آیت الله خمینی و انتصاب علی خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی بتدریج مراجع قدیمی و نسبتا پرنفوذ نیز فوت کردند و سایه آنها از سر شورای نگهبان حذف شد. ضمن اینکه نسل نوینی از روحانیون صاحب نام و مراجع تقلید به تدریج سر بر می‌آوردند که با اندیشه های نسل انقلاب نزدیک‌تر و یا همگام با آن بودند. شرایط از این نظر برای اینکه بتوان به مقابله تاریخی شورای نگهبان با انقلاب ایران خاتمه داد فراهم می‌شد و مشکلی که برای رهبر قبلی جمهوری اسلامی وجود داشت اکنون دیگر برای علی خامنه‌ای می‌توانست وجود نداشته باشد. اما از یک سو تناسب نیروها، هر چند هنوز نه بطور مطلق، به سود ارتجاع تغییر کرده بود و از سوی دیگر علی خامنه‌ای نه به لحاظ شخصیت و اندیشه های فردی، نه به لحاظ مدارج مذهبی، نه به لحاظ نفوذ کلام یا اتکا به مردم اصلا در شرایطی نبود که بخواهد کمترین تغییری در قدرت نیروهای ارتجاعی در شورای نگهبان به وجود آورد، به همین دلیل این شورا با حذف چند عضو (روحانیونی نظیر یوسف صانعی و صافی) و پیوستن اعضای جدید (نظیر یزدی) به آن عملا در قبضه مخالفان انقلاب و طرفداران ارتجاع مذهبی قرار گرفت. وی، که عمدتا با حمایت همین روحانیون به رهبری منصوب شده بود، نه تنها امکان و اندیشه رویاروئی با آنها را نداشت، بلکه آن زمان نیز مانند امروز به هر مانوری متوسل گردید تا بتواند خود را حفظ و برای مدتی دوره رهبری اش را طولانی‌تر کند.

تحجر بی نقاب!

با انتصاب علی خامنه ای به رهبری جمهوری اسلامی دیگر لازم نبود مقدس نماها و متحجرین، پنهان و با لباس اشباح به میدان بیایند، تحجر و مقدس مآبی خود به لباس جدید "انقلاب" تبدیل شد، چنانکه بعدها محمد خاتمی در اعتراض به آنچه "حاکم شدن روح تحجر" می‌نامید از وزارت ارشاد اسلامی استعفاء کرد. در نتیجه همان دستی که امثال مصباح یزدی را که در زمان شاه اعلامیه های ضد سلطنت را امضاء می‌کرد به مفسر انقلاب و سخنگوی دائمی نماز جمعه ها تبدیل کرد، همان دستی که موسوی اردبیلی و خوئینی ها را از دستگاه قضایی کنار زد و یزدی را بر راس آن قرار داد، معدود افرادی نظیر آیت الله یوسف صانعی را نیز از شورای نگهبان حذف کرد و ترکیب آن را بیش از پیش به سود ارتجاع تغییر داد.

در حالیکه آیت الله خمینی نظارت شورای نگهبان بر قوانین عادی را هم قبول نداشت و آن را محدود کرده بود، این شورا که خود را برگمارکننده رهبر می‌دانست، بلافاصله پس از انتصاب علی خامنه‌ای به مقام رهبری، نظارت خود بر قانون اساسی را استصوابی اعلام کرد و راه را برای هر گونه بی‌قانونی و در این میان تشکیل مجلسی جدید در خدمت ارتجاع و گوش به فرمان آن آماده ساخت. پس از این تغییر توازن قوا بود که مجلس نیز بوسیله نیروهای ارتجاعی قبضه گردید و دیگر نیازی به دخالت شورای نگهبان در تطبیق مصوبات آن با خواست‌های بازاریان و ارتجاع مذهبی نداشت. اعضای این شورا ترجیح دادند برای مدتی از ذهن مردمی که خاطره مقابله ها و مخالفت‌های آن با آیت الله خمینی را هنوز به یاد داشتند دور شوند.

در شرایط پس از دوم خرداد مجددا این امکان فراهم شد تا اگر رهبر جمهوری اسلامی واقعا کمترین تمایلی دارد، بتواند دست شورای نگهبان را از سر مردم و انقلاب ایران کوتاه کند. اما رهبر چه کرد؟ وی نه فقط همه آن چهره های ضد انقلاب را در ترکیب شورای نگهبان حفظ کرد، نه فقط امثال یزدی را آنگاه که از قوه قضاییه کنار رفت به این شورا منتقل کرد، بلکه حتی زمانی که بخشی از نیروهای مذهبی در برابر این اقدامات خلاف قانون شورای نگهبان موضع گرفتند به جای حمایت، علیه آنها برخاست. زمانی که مهدی کروبی پروند مخالفت های شورای نگهبان با آیت الله خمینی را گشود و نظارت استصوابی آن را مغایر با قانون اساسی اعلام کرد، رهبر جمهوری اسلامی به دفاع پرداخت و به جای استدلال و بحث روشن و قانونی در یک جمله "جنجال علیه نظارت استصوابی بی‌پایه است" در واقع خود به جنجال متوسل شد و به خیال خود بحث را خاتمه یافته اعلام کرد.

اکنون رهبر نمی‌خواهد پاسخگوی همه اینها باشد، نمی‌خواهد به مردم پاسخ دهد، چرا بر اقدامات غیر قانونی شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن صحه می‌گذارد، چرا در برابر رد صلاحیت ها موضعی نگرفته و نمی‌گیرد، معیار تعیین اعضای شورای نگهبان چیست که مردم از آن بی اطلاع هستند؟ چرا طرفداران انقلاب باید از شورای نگهبان حذف شوند؟ چرا از میان همین روحانیون موجود امثال موسوی اردبیلی، صانعی، طاهری، موسوی تبریزی، موسوی بجنوردی و غیره نباید در ترکیب شورای نگهبان باشند؟ چرا شورای نگهبان باید همچنان لانه زنبور دشمنان انقلاب و اصلاحات باشد؟ اصلا رهبری که خود مرجع دینی نیست، چگونه صلاحیت مذهبی دیگران را تشخیص می‌دهد و تعیین می‌کند و چگونه این و آن را مجتهد و آیت‌الله تشخیص می‌دهد و بر راس وزارت اطلاعات و یا قوه قضائیه می‌نشاند؟

نیروهای نظامی

بیاییم به عرصه‌ای دیگر. رهبر، فرمانده کل قوا محسوب می‌شود و فرماندهان نیروهای مسلح را منصوب می‌کند. در زمان رهبری آیت الله خمینی وی مایل نبود فرماندهی کل قوا را شخصا در اختیار داشته باشد. به همین دلیل پس از انتخاب ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان نخستین رییس جمهور کشور، فرماندهی کل قوا به وی تفویض شد. برکناری بنی صدر زمانی بود که کشور درگیر جنگ با عراق بود و این اعتقاد وجود داشت که فرماندهی رهبر بر نیروهای مسلح به افزایش روحیه سربازان و سپاهیان خواهد افزود. با اینحال پس از فتح خرمشهر از آنجا که جنگ از جمله با اصرار هاشمی رفسنجانی ادامه پیدا کرده بود، خمینی فرماندهی جنگ را به وی سپرد تا آن فاجعه‌ای را که رفسنجانی خود به وجود آورده بود، خود نیز راه حلی برایش پیدا کند. اما هاشمی رفسنجانی از این وضعیت برای تحکیم جایگاه خود در جمهوری اسلامی استفاده کرد تا خود را شخصیت دوم کشور وانمود نماید. وی در این میان می‌کوشید از خود چهره‌ای در حد قهرمان جنگ و حتی استراتژیست بی‌نظیر بسازد. بعدا در شرایطی که چشم انداز شکست و ناکامی در جنگ هر روز بیشتر آشکار می‌گردید، هاشمی رفسنجانی فورا نقش قهرمان جنگ را با نقش قهرمان ضد جنگ تعویض کرد. پس از دوم خرداد و با آغاز پرسش ها در باره ضرورت مرحله دوم جنگ با عراق و در مقام مقابله با این پرسش‌ها کوشید از طریق ریاست بر مجلس ششم این مقابله را پیش ببرد. پس از ناکام ماندن در این عرصه با اعلام توطئه اصلاحات و در دفاع از جنگ و در واقع کارنامه خویش مجددا به نقش قهرمان جنگ باز گشت!

بلافاصله پس از خاتمه جنگ هاشمی رفسنجانی مدافع رواج فرهنگ تجارت از جمله در میان نیروهای نظامی گردید. و این در حالی بود که از ابتدای انقلاب و بویژه در دوران جنگ همیشه فرهنگ گذشت و ایثار و جانفشانی در راه میهن فرهنگ انقلاب شناخته می‌شد. رواج فرهنگ تجارت در سرتاسر جامعه و از جمله و بویژه در میان نیروهای مسلح هماهنگ با منافع طبقه سرمایه‌داری وابسته تجاری بود که در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و رهبری علی خامنه‌ای می‌کوشید سلطه خود را بر تمام ارکان کشور تحکیم کند. و همه اینها در برابر چشمان رهبر جمهوری اسلامی که فرمانده کل قوا بود صورت گرفت.

رهبر جمهوری اسلامی چه کرد؟ وی ابتدا برخلاف آیت الله خمینی چند دستی به مقام فرماندهی کل قوا چسبید. بعدا زمانی که متحجران و مقدس نماهای در خدمت بازاریان بزرگ و تجار غارتگر زمام وزارت کشور را در دست گرفتند ، فورا اختیارات خود در زمینه نیروهای انتظامی را به آنها واگذار کرد، اما پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری همین اختیارات را پس گرفت و تا به امروز نیز عملا وزارت کشور دولت خاتمی اختیاری در زمینه نیروهای انتظامی ندارد. در همین دوران بود که فرماندهان نیروهای نظامی به اتکای تجارت و کاسبی که به راه انداخته بودند و وعده هایی که تجار بزرگ به آنها می‌دادند آنقدر گستاخ شدند که برای نخستین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد آشکارا به تهدید دولت و آن هم دولت منتخب مردم پرداختند و شمشیرهای کودتا و سرکوب را به جنبش مردم نشان دادند. در همین دوران بود که نیروهای انتظامی به خود اجازه دادند دانشجویان بی‌دفاع را به گلوله ببندند و کاشانه و هستی آنها را نابود سازند. در همین دوران بود و هست که به اصطلاح لباس شخصی ها حق یافتند رسما در خیابان ها به مردم حمله کنند و آنها را با تیغ و چاقو و اسلحه زخمی و مجروح سازند. در همین دوران بود که نیروهای انتظامی که باید حافظ مردم باشند برخی به سطح باجگیرها و کارچاق‌کن‌ها سقوط کردند و دیگران به بازجویان و شکنجه‌گران مردم تبدیل شدند.

اکنون رهبر می‌خواهد هم فرمانده کل قوا و نیروهای مسلح باشد و هم در برابر هیچکدام از اینها پاسخگو نباشد. اما مردم می‌خواهند وی توضیح دهد چگونه در دوران رهبری وی کاسب کاری و تجارت به درون نیروهای نظامی و حتی اطلاعاتی نفوذ کرد، چگونه شد که فرماندهان نیروهای مسلح که باید قبل از هرچیز حافظ میهن باشند اکنون وظیفه اصلی خود را حمایت از حکومت ارتجاع غارتگر تجاری می‌دانند. رهبر باید پاسخ دهد چرا و به چه حقی کسانی که از سوی وی به سمت فرماندهی نیروهای نظامی و انتظامی گماشته شده اند به جای همراهی با مردم برای آنها خط و نشان می‌کشند و تهدید به کودتا می‌کنند. رهبر باید توضیح دهد با کدام پشتوانه و اطمینان نیروهای مسلح به خوابگاه دانشجویان یورش بردند و جنایت کردند. رهبر باید در برابر مردم پاسخ دهد شکنجه‌گران شهرداران تهران از درون نیروهای انتظامی را چه کسی منصوب کرده بود و چرا آنان همچنان آزاد می‌گردند، آن نیروهای به اصطلاح لباس شخصی که با شعار اطاعت از رهبری به خیابان‌ها می ریزند و مردم را کتک می‌زنند و خون ریزی به راه می اندازند کیستند و چرا تحت حمایت وی قرار دارند.

آستان قدس

اختیارات و در نتیجه ضرورت پاسخگویی رهبر به همین مقدار ختم نمی‌شود. سرپرست آستان قدس مشهد از سوی رهبر تعیین می‌شود. در اینجا اینکه واقعا چه کسی، چه کسی را تعیین می‌کند، موضوع صحبت نیست. مسئله این است که رهبر باید به مردم پاسخ دهد به چه حقی تولیت آستان قدس را مادام العمر به واعظ طبسی واگذار کرده است. مگر آستان قدس سلطنت است یا حکومت است که به صورت مادام العمر واگذار شود؟ آن هم در شرایطی و در کشوری که در آن انقلاب بزرگی برای سرنگونی سلطنت صورت گرفته است؟ و مگر آستان قدس ارثیه خانوادگی رهبر است که آن را مادام العمر می‌بخشد؟ شاید رهبر فردا درگذشت یا عزل شد، آیا رهبر بعدی حق نخواهد داشت تولیت آستان قدس را به شخص دیگری واگذار کند؟ اما رهبر فقط در این مورد نیست که باید پاسخگو باشد، بلکه مسئله مهمتر عملکرد آستان قدس است. آیا رهبر جمهوری اسلامی از واعظ طبسی توضیح خواسته است که "ناصر طبسی"، فرزند او با کدام مجوز نفت و گاز کشور را می‌فروشد؟ اگر نپرسیده‌است چرا ؟ اگر پرسیده‌است نتیجه آن چه شد؟ رهبر باید به مردم گزارش دهد درآمدهای آستان قدس چقدر است، چگونه است، از کجاست، در کجا مصرف میشود، چه مقدار آن اصلا به کمک مردم و بودجه دولت می‌آید یا برعکس خرج مبارزه با جنبش مردم و خرابکاری در برابر برنامه های محمد خاتمی می‌شود ؟ یاری‌های مردمی، صدقات و نذورات، کمک های کسانی که گاه تمام اندک پس انداز زندگی خود را به صندوق آستان قدس ریخته‌اند، چه میشود و چه شده است؟

به این ترتیب است که رهبر غیر پاسخگو نمی‌تواند با انتخاب مردم و جنبشی که از جمله اهداف آن آزادی و حق انتخاب و انتقاد است موافق باشد. چرا که در اینصورت ناگزیر خواهد بود پاسخگوی همه آن چیزی باشد که در دوران رهبری وی گذشته است. وی اصلاحات را مبارزه با فقر و فساد و تبعیض اعلام می‌کند نه برای اینکه با فقر و فساد و تبعیض مبارزه کند، برعکس برای اینکه پاسخ ندهد این فقر و فساد و تبعیض چرا و چگونه در دوران رهبری وی بوجود آمده است.

ناتوانی رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی فقط ناشی از ناکافی بودن اختیارات رییس جمهوری نیست، بلکه بیش از آن ناشی از پاسخگو نبودن رهبر در برابر قانون اساسی و مردم است، ناشی از آن است که رهبر جمهوری اسلامی فراموش کرده است و می‌خواهد دیگران هم فراموش کنند در ایران انقلاب شده و مردم بساط شاهی و سلطنت را برانداخته‌اند. در نظام‌های سلطنتی است که می‌توان در برابر ملت پاسخگو نبود●

گفته می‌شود:

◆ در حاشیه دیدار اخیر وزرای نفت کشورهای عضو اوپک، فردی بنام "موسوی" در هیات نفتی جمهوری اسلامی شرکت داشته که از سوی دفتر ویژه رهبر ماموریت‌هائی داشته‌است. گفته می‌شود این ماموریت‌ها عبارت بوده‌است از برقرار تماس با چند امریکائی که آنها نیز بی‌ارتباط با مسائل نفتی در لاهه حاضر شده بودند.

◆ امریکائی‌های حاضر در حاشیه کنفرانس اخیر کشورهای عضو اوپک در "لاهه" بدنبال مذاکرات پنهانی که توسط نژادحسینیان (نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد) در امریکا پیش برده می‌شود راهی "لاهه" شده بودند. فعالیت‌های نژادحسینیان مستقل از وزارت خارجه و دولت انجام می‌شود و مستقیما با دفتر رهبری در ارتباط است!

دفاع حزب توده ایران از انقلاب، برای نرسیدن جمهوری اسلامی به لحظه اسف بار کنونی بود!

آن آقایان ژنرال‌ها و همان‌ها که مدعی‌اند سلطنت حافظ تمامیت ارضی ایران است و حزب توده ایران را وابسته معرفی می‌کنند و می‌کوشند ما و ملیون ایران را از هم جدا کرده و در برابر هم قرار دهند. بختیار را جلو انداخته بودند و می‌خواستند روی شانه‌های ارتش عراق به ایران بیآیند و تحت قیمومیت "صدام حسین" دولت آزاد تشکیل بدهند و ایران را تقسیم کنند! حزب ما و اتحاد شوروی در مقابل این توطئه ایستادند و با خنثی کردن آن جلوی تجزیه ایران را گرفتند! نام این میهن دوستی انقلابی است. نه وابستگی و نه جاسوسی!

در سال ۵۷ در کشور ما یک انقلاب تمام عیار به وقوع پیوست. نظام کهنه سلطنتی سرنگون شد و جمهوری جایگزین آن شد. در این تحول انقلابی اقشار و طبقاتی از حاکمیت به زیر کشیده شدند و حاکمیتی چندگانه با گرایش‌های طبقاتی متفاوت جای آن را گرفت. در سال‌های نخست پیروزی انقلاب و برقراری این حاکمیت، گرایش برتر با نمایندگان طبقات و اقشار محروم، زحمتکشان شهر و روستا و اقشار میانی جامعه بود. یعنی همه آن طبقات و اقشاری که در پیروزی این انقلاب در سرنگونی نظام سلطنتی و برپائی جمهوری نقش تعیین‌کننده داشتند. این انقلاب خواست‌های عمیقی برای دفاع از استقلال بدست آمده کشور، برقراری عدالت اجتماعی و آزادی‌ها داشت و اقشار و طبقات یاد شده، که پس از سرنگونی شاه، بدرستی امریکا را مظهر بربادهنده این سه خواست عمومی ملت ایران می‌دانستند مبارزه علیه امپریالیسم و بویژه امریکا را هدف مرحله جدید مبارزه خود قرار دادند. مرحله‌ای که پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی آغاز شده بود. بر اثر حضور و نقش روحانیون و گرایش‌های مذهبی مردم در این انقلاب، به این جمهوری نام "اسلامی" را نیز افزودند. حضور طبقات و اقشار وسیع در این انقلاب و حاکمیت چندگانه‌ای که برای رهبری دوران پس از پیروزی سیاسی انقلاب سکان قدرت را بدست گرفته بود، نبردی اجتناب ناپذیر را در جامعه بدنبال آورد که بازتاب آن در حاکمیت نیز اجتناب ناپذیر بود. نبردی که حزب توده ایران آن را "که بر که" نام نهاد. آزادی‌های برآمده از انقلاب، بی‌شک آزادی اقشار و طبقاتی را محدود و آزادی اقشار و طبقات دیگری را گسترش می‌داد، امری که به نوع دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و حتی معیارهای مربوط به دفاع از استقلال کشور خود را نشان می‌داد.

حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی در این دوران پرتلاطم و در صحنه‌ای که در برابر همگان قرار داشت، در دفاع از انقلاب و آرمان‌های آن معنا می‌یافت، اما بیش و پیش از این دفاع، مسئله بسیار مهم درک شرایط، شناخت موقعیت، آگاهی از گرایش‌های مذهبی میلیون‌ها مردم ایران، چند پارچگی توام با بی‌تجربگی در حاکمیت و سرانجام، توطئه‌های پیاپی بقایای نظام سرنگون شده و امپریالیسم جهانی که در راس آن ایالات متحده امریکا قرار داشت، ضرورت داشت.

حزب توده ایران با همه تجربه خویش وارد این میدان شد. تجربه‌ای که یک سر آن به شکست نهضت جنگل و حکومت ائتلافی و موقت گیلان باز می‌گشت و سر دیگرش به شکست جنبش نفت در دهه ۳۰. این حضور برای دفاع از انقلاب مردم، دفاع از دستآوردهای انقلاب، تثبیت و گسترش آن بود. نزدیک به ۲۵ سال تکرار اتهام غفلت در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یقین به تکرار انواع توطئه‌های مشابه و حتی بسیار گسترده‌تر و خشن‌تر علیه انقلاب ۵۷، خود بر هوشیاری رهبری حزب توده ایران در مقابله با توطئه‌ها افزوده بود. بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران، اعم از حاکم و غیر حاکم چپ و ملی نتوانستند با درک حزب توده ایران از شرایط هماهنگ شوند. گذشت زمان نشان داد که برای این درک به تجربه‌ای ۲۰ تا ۲۲ ساله نیاز است. یعنی همان شناخت و درکی که اکنون در گسترده‌ترین شکل خود در ایران جریان دارد.

اردوگاه انقلاب جهانی، انقلاب ایران را نه تنها پذیرفت بلکه آن را در پناه خود گرفت. در راس این اردوگاه اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی قرار داشتند. احزاب مترقی، چپ و کمونیستی که در کشورهای خود حاکم نبودند نیز خود را یاور انقلاب ایران و مردم انقلابی ایران اعلام داشتند. همه آنها، آنچه را که توانستند برای دفاع از انقلاب ایران و مقابله با توطئه‌های امپریالیسم جهانی کردند.

انقلاب ایران پس از عبور از فراز و فرودهای بسیار به لحظه کنونی و برتری سرمایه‌داری بزرگ تجاری، رشد مافیای اقتصادی، احیای زمینداری بزرگ و مافیای قدرت در حاکمیت آن رسیده است. وقتی از انقلاب ایران و دفاع از آن صحبت می‌شود، این نهایت بی‌اطلاعی و ناآگاهی از رویدادهای ۲۰ سال گذشته‌است اگر کس و یا کسانی اینگونه تصور کنند و یا اینگونه تبلیغ کنند، که از جمهوری اسلامی کنونی دفاع شده‌است. این هشدارباش، بیش از همه در ارتباط با نقش تاریخی حزب توده ایران در دفاع از انقلاب بهمن ۵۷ مطرح است. حزب توده ایران از انقلاب دفاع کرد، با ضد انقلاب مقابله کرد و علیه کودتا دست به عمل زد. این دفاع از انقلاب، هرگز نباید دفاع از جمهوری اسلامی کنونی تبلیغ شود، بلکه برعکس، حزب توده ایران بزرگترین جانفشانی‌ها را کرد و بزرگترین قربانی‌ها را داد تا بلکه از رسیدن جمهوری اسلامی به لحظه کنونی جلوگیری کند. امری که اگر در همان سال‌های اول انقلاب، درک عمومی احزاب و سازمان های مترقی همان درکی بود که امروز تا حدود زیادی هست تحقق پذیر بود!

اخیرا در میان سلسله مطالب و یاداشت‌هائی که از زنده‌یاد نورالدین کیانوری بدست ما رسیده، مطالب بسیار مهمی در همین ارتباط وجود دارد. مطالبی که برای نخستین بار و در رد بسیاری از اتهاماتی که در سال‌های پس از یورش به حزب توده ایران و قتل‌عام رهبران آن در زندان‌های جمهوری اسلامی منتشر شده نوشته‌شده‌است.

در جریان مرور این نوشته‌ها، بی وقفه باید زمان و شرایط وقوع حوادث را، به دور از قضاوت‌های جدا مانده از واقعیات لحظه و شرایط وقوع آنها بخاطر داشت. این یادداشت‌ها، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و حتی دقایقی را در کوتاه‌ترین و خلاصه‌ترین جملات به یاد ما می‌آورد. رویدادهائی که

بموجب آن‌ها بزرگترین و خونین‌ترین حوادث ضد انقلابی در شرف وقوع بوده و حزب ما در خنثی سازی آنها به وظیفه میهنی و انقلابی خود عمل کرده‌است. حوادثی که ای بسا اگر با موفقیت همراه می‌شد، برای سال‌ها، یکبار دیگر تبلیغات پس از ۲۸ مرداد ۳۲ را چون آوار بر سر حزب توده ایران فرود می‌آورد: **چرا حزب توده ایران که فعالیت علنی و قانونی در کشور داشت و امکان مقابله با کودتا را داشت دست به عمل نزد؟**

کیانوری در یادداشت جداگانه‌ای، که توضیحی است بر این نوشته‌ها تاکید می‌کند: «وقتی ما از انقلاب و ضرورت دفاع از آن، در آن سال‌ها صحبت می‌کنیم، عده‌ای فکر می‌کنند منظور دفاع از حاکمیت امثال عسگراولادی‌ها و خزعلی‌ها و جنتی‌ها و همین جمهوری اسلامی است که اکنون آن را می‌شناسیم. کسانی که اینطور فکر می‌کنند یا خودشان را به نادانی زده‌اند و یا ما را نادان تصور کرده‌اند.

مسئله دیگری که هم در زندان در باره‌اش بحث بود و هم وقتی از زندان بیرون آمدیم معلوم شد برای عده‌ای از دوستان قدیمی خودمان هم مطرح است، مسئله مبادله اطلاعات و اخبار و تحلیل‌ها بین احزاب برادر و اردوگاه انقلاب در آن سالهاست. این که دیگر از روز روشن‌تر است که هیچ مدرکی که دلالت بر جاسوسی داشته باشد، در هیچ دادگاهی مطرح نشد، زیرا اساسا چنین مدرکی وجود نداشت. تنها نمونه‌ای که هر بار مطرح کردند و خودشان هم بدلیل پوچ بودن آن را نیمه کاره رها کردند، توصیه‌ای کلامی در باره قطعه یدکی یک زیر دریائی امریکائی در خلیج فارس بود، که ربطی هم به جمهوری اسلامی نداشت. این یک زیردریائی امریکائی بود، که البته همانطور که در دادگاه هم گفتم از مرحله حرف پیش‌تر نرفت، من طرح برای افضلی طرح کردم و تا او رفت که مسئله را جدی بگیرد فهمیدیم اتحاد شوروی اصلا به آن نیاز ندارد، زیرا خودش در اختیار دارد! اما یک مسئله بسیار مهم‌تر که همیشه در پشت پرده ماند و آن اطلاعاتی بود که اتحاد شوروی و احزاب برادر از طریق ما در اختیار رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی قرار دادند. اطلاعاتی که قیمت آن، قیمت یک انقلاب بود. قیمت خون هزاران هزار انسان بود. در حقیقت، این اتحاد شوروی و احزاب برادر بودند که اطلاعات مهم خود را برای دفاع از انقلاب ایران در اختیار ما و از این طریق در اختیار رهبری انقلاب و جمهوری گذاشتند و نه ما در اختیار اتحاد شوروی. آقایان شیپور را از آنطرفش فوت کردند که گوش خراش هم بود!

درباره این اطلاعات حیاتی، همیشه سعی کرده‌اند خودشان را به فراموشی بزنند، اما تاریخ فراموش نخواهد کرد که اتحاد شوروی مانع وقوع چند فاجعه خونین علیه انقلاب ایران شد. فجایعی که می‌توانست علاوه بر کشتار هزاران هزار مردم ایران، کشور ما را در یک جنگ داخلی فرو ببرد و بخش‌های حیاتی آن را از نقاط مرکزی آن جدا کند و این جدائی به مرور زمان به یک جدائی قطعی تبدیل شود. مخالفان ما در جمهوری اسلامی و مخالفان حزب ما در میان احزاب سیاسی در این سکوت با هم یکدست عمل می‌کنند. نمونه‌هائی را در این مورد برای ثبت در تاریخ یادداشت کرده‌ام.

این اواخر پس از خواندن کتاب خاطرات روزانه آقای هاشمی رفسنجانی توضیحاتی در باره ادعاهای ایشان در کتابش نوشتم که امیدوارم یک روزی منتشر شود. ایشان خیلی ادعاها کرده‌است، از جمله درباره ملاقات‌های من و آقای محمدعلی عموئی با ایشان. آقای هاشمی سعی کرده این ملاقات‌ها و مذاکرات را کوچک و بی ارزش جلوه بدهد. در این مورد هم بهترین محک درستی و نادرستی‌ادعاها، اسناد و مدارک واقعی است، که اشاره به بعضی از آنها کرده‌ام. خیلی از آقایان، که حتما شامل حال کسانی مثل بنی‌صدر هم در خارج کشور می‌شود، فکر کرده‌اند کسی باقی نمانده تا ادعاهای آنها را فاش کند و واقعیت‌ها را بگوید.»

این سلسله از یادداشت‌های نورالدین کیانوری را، که در نوع خود اسناد معتبر و قابل استنادی است در باره فعالیت‌های حزب توده ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب و دفاع از انقلاب، براساس موضوعات به چند قسمت تقسیم کرده‌ایم که بخش نخست آن را در ادامه می‌خوانید. این بخش مربوط به کودتای نوژه، حمله نظامی امریکا به طبس برای زمینه سازی کودتا، موضع‌گیری تاریخی و ملی حزب توده ایران در مخالفت با ادامه اسف‌بار جنگ، کوشش جبهه جهانی انقلاب در دفاع از انقلاب ایران و نقش ویژه اتحاد شوروی در این زمینه و سرانجام، گزارش حضور نورالدین کیانوری در جلسه شورای عالی جنگ، پس از حمله عراق به ایران که برای نخستین بار فاش می‌شود. حتی همین گزارش‌ها نیز نشان می‌دهد که تاریخ انقلاب ایران بدون ارزیابی واقع‌بینانه نقش حزب توده ایران در این انقلاب ممکن نیست و آنها که می‌کوشند این نقش را نادیده بگیرند و یا آن را وارونه جلوه دهند خاک به چشم خود می‌پاشند و بس! تاریخ بی اعتناء به شایعات و جوسازی‌ها حکم خود را خواهد کرد. همانگونه که در باره نهضت جنگل، حکومت گیلان، جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان، قیام خراسان و جنبش ملی کردن نفت کرد! آنها که حزب توده ایران را به مسلخ بردند، در واقع بزرگترین سد سر راه توطئه‌های ضد انقلابی را به بند کشیدند تا بتوانند انقلاب ایران و جمهوری اسلامی را به آن درجه از سقوط برسانند که امروز شاهدش هستیم.

با هم بخوانیم:

اطلاعاتی که برای نخستین بار و به قلم نورالدین کیانوری منتشر می‌شود:

پس از حمله عراق به ایران، کیانوری بدعوت بنی‌صدر، در شورای‌عالی دفاع کشور کرد!

شب کودتای نوژه و در حالیکه حزب ما با تمام وزن و اعتبار خود در پی خنثی سازی این کودتای ضد انقلابی بود و رهبری عالی جمهوری اسلامی در جریان جزئیات این نقش تاریخی و انقلابی حزب ما بود، شیخ هادی غفاری، هماهنگ با کودتاچی‌ها، همراه نوچه‌هایش به دفتر حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر حمله کرد و ضمن غارت اموال دفتر، سند پول کودتاچی‌ها را که من بعنوان معتبرترین سند (۶۰ عدد هزار تومانی نو) در اختیار رهبران جمهوری اسلامی گذاشته بودم از کشوی میز من ربود. در همان ساعات من به دیدار آقای خامنه‌ای در خانه‌اش (خیابان آبسردار) رفته و به او خبر دادم کودتاچی‌ها حرکت کرده و عملیات آغاز شده است. ایشان هم با عجله لباسش را پوشید و از خانه بیرون آمد!

ما از انقلاب دفاع کردیم نه از حاکمیت ارتجاع!

جمهوری اسلامی اطلاعاتی نداشت که اتحاد شوروی به آن نیاز داشته باشد، برعکس این اتحاد شوروی بود که از طریق حزب توده ایران، که معتمدترین ارگان دفاع از انقلاب بود و به آن اعتماد کامل داشتند، مهم‌ترین اطلاعات را برای دفاع از انقلاب ایران در اختیار رهبری جمهوری اسلامی گذاشت! نام این دفاع انقلابی را جاسوسی گذاشتند!

- حزب توده ایران، اطلاعات دقیقی را در باره نحوه و زمان حمله عراق به ایران از دوستان اتحاد شوروی گرفته و در اختیار رهبری انقلاب و ریاست جمهوری گذاشت، اما آنها باور نکردند و نتوانستند آماده دفاع شوند!

– حمله نظامی امریکا به طبس را توفان شن (آنگونه که آیت‌الله خمینی گفت!) خنثی نکرد، بلکه اتحاد شوروی رسما از رئیس جمهور ایالات متحده امریکا خواست هرچه سریعتر قوای نظامی خود را از طبس خارج کند!

– شب کودتای نوژه و در حالیکه شیخ هادی‌غفاری با نوچه‌هایش به ساختمان حزب حمله کرده بودند (نوعی همکاری و هماهنگی با کودتاچیان؟!) شخصا به در خانه آقای خامنه‌ای رفتم و به او گفتم کودتاچی‌ها حرکت کردند، او همان لحظه لباس‌هایش را پوشید و بیرون آمد!

– فرمانده عملیات طبس در هلیکوپتری بود که تیمسار باقری، فرمانده نیروی هوائی یا بدستور بنی‌صدر و یا با گرفتن اجازه از او آن را بمباران کرد و او را همراه اسناد موجود در هلیکوپتر از بین برد!

از همان ابتدای پیروزی انقلاب و در همان زمان که در دولت موقت مهندس بازرگان تلاش‌هائی برای حفظ مناسبات با امریکا جریان داشت و مهندس امیرانتظام آن را هدایت می‌کرد، امریکا سیاست خود علیه انقلاب را روی چند محور استوار ساخته بود. حزب ما در خنثی سازی این محورها و در دفاع از انقلاب مردم ایران نقش بسیار مهم و تاریخی ایفاء کرد. این کوشش حزب ما در تاریخ انقلاب ۵۷ هرگز نباید فراموش شود، نه تنها نباید فراموش شود، بلکه افتخاری است برای همه اعضای حزب توده ایران که ضرورت دارد با سر بلندی از آن دفاع شود.

محورهای سیاست امریکا چه پیش و چه پس از اشغال سفارت این کشور توسط دانشجویان پیرو خط امام چه بود:

۱- تدارک کودتای نظامی با کمک نیروهای ضد انقلاب باقیمانده در ارتش؛

۲- آماده ساختن صدام حسین، دیکتاتور عراق برای تجاوز به ایران و اشغال خوزستان و تدارک سرنگون ساختن دولت انقلاب؛

۳- بهره گیری از دیگر افراد در رهبری جمهوری اسلامی که به علت داشتن کینه ضد شوروی آماده همکاری با امریکا بودند و مورد اعتماد رهبر انقلاب بودند؛

۴- تحریم اقتصادی ایران با کمک دیگر کشورهای امپریالیستی و جلوگیری از فروش نفت ایران و

امریکائی‌ها از همه این راه‌ها با تمام نیرو بهره‌گیری کردند، اما با شکست روبرو گردیدند، که در این شکست حزب ما نقش بسیار مهمی برعهده داشت. تنها تحریم اقتصادی و توقیف دارائی‌های ایران را هنوز توانسته‌اند تا حدودی نگهدارند که این هم از دوم خرداد ۱۳۷۶ کم رنگ‌تر شده‌است.

در این میان، البته اقدامات امریکا بویژه تجاوز عراق به ایران در پیوند با اشتباه بزرگ رهبری جمهوری اسلامی که حاضر نشد پس از بازپس گرفتن خرمشهر و پس از عبور از اروندرود، در شرایطی بسیار مساعد و پرسود برای ایران آتش‌بس را بپذیرد و بدون در نظر گرفتن امکانات دراز مدت (استراتژیک) خودش و دشمن تصمیم به ادامه جنگ گرفت زیان‌های بسیار سنگین زد. خرابی‌های فراوان شهرها و روستاهای غرب و جنوب ایران، چند هزار کشته و به همان میزان معلول و به کشور تحمیل کرد و برای دست کم بیش از ۱۰ سال پیشرفت اقتصادی و اجتماعی را در میهن ما به عقب انداخت. این یکی از مهمترین دست‌آوردهای ایالات متحده امریکا، علیه انقلاب ایران بود.

حزب توده ایران که تا زمان باز پس گرفتن خرمشهر و گذشتن ارتش ایران از "اروندرود" با تمام امکانات خود از جنگ دفاع می‌کرد و کمک می‌رساند، پس از این پیروزی با صدای رسا ادامه جنگ را برای میهنمان "فاجعه‌بار" خواند و به احتمال زیاد همین موضع‌گیری یکی از عمده‌ترین دلائلی بود که رهبری جمهوری اسلامی را مصمم ساخت حزب ما را علیرغم کمک‌های تاریخی در عقیم گذاشتن توطئه‌های کودتائی بسیار خطرناک- کودتای نوژه و کودتای قطب‌زاده و چند کودتای کوچکتر دیگر- سرکوب نماید.

محاصره اقتصادی ایران

امریکا، به بهانه اشغال سفارت این کشور، در تاریخ ۲۰ فروردین

۱۳۵۹ محاصره اقتصادی ایران را آغاز کرد. همه کشورهای متحد امریکا و حتی جمهوری خلق چین که در این دوران سیاست فعال ضد شوروی را پیش گرفته بود در این تحریم شرکت کردند. تنها کشور شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، جمهوری دمکراتیک کره، ویتنام، کوبا و مغولستان در این تحریم شرکت نکردند و همه آمادگی خود را برای کمک به انقلاب ایران اعلام کردند. در مقابل، کشورهای غربی و ژاپن عموما مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کردند و یا به پائین‌ترین سطح تنزل دادند. این کشورها پیمان های مهم اقتصادی و فنی خود را با کشور ما قطع کردند. بطور مثال کارخانه بزرگ آلمانی که ساختن کارخانه برق اتمی بوشهر را به عهده داشت از ادامه کار امتناع کرد و همچنین ژاپن از ادامه ساختن مجتمع پتروشیمی بندر امام (ماهشهر) خودداری کرد.

امریکا و همدستانش با اجرای سیاست تحریم زیان‌های جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد ساختند. امریکا بلافاصله دست به کار شد و یکی پس ازدیگری توطئه‌های خطرناک کودتائی را به راه انداخت: حمله به طبس و تدارک یک کودتا در ارتباط با آن، کودتا در ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، کودتای نوژه در ششم تیرماه ۱۳۵۹. پس از شکست این توطئه‌ها، تجاوز عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ ترتیب داده شد.

حمله امریکا به طبس– اردیبهشت ۱۳۵۹

حمله نظامی امریکا در طبس با آنهمه تدارک دقیق، همآنگونه که خبرگزاری اتحاد شوروی "تاس" در تحلیل خود اطلاع داد مقدمه و آغاز یک کودتای نظامی برای براندازی جمهوری اسلامی هم بود.

در ارتباط با این حمله نظامی که با شکست روبرو شد روزنامه کیهان چند روز پس از حمله و شکست آن تحلیل دقیقی را که خبرگزاری "تاس" داده بود چاپ کرد. در این تحلیل گفته شده بود:

«تعداد بسیار زیادی عناصر امریکائی و عناصر ضد انقلابی مخفیانه به ایران وارد شده و در تدارک یک ضربه ناگهانی برای بدست گرفتن قدرت بودند. پیاده شدن ارتش امریکا و واحدهای نظامی این کشور در طبس تنها حلقه وصل کننده تمام این اقداماتی بود که از مدتها پیش تدارک دیده شده بود.»

عده‌ای فکر کرده بودند با قتل‌عام رهبران حزب، تاریخ و حقیقت را هم می‌توانند، یکجا با رهبران اعدام شده حزب به زیر خاک بفرستند. این تصور باطل را هم رهبران باقی مانده سال‌های اول پیروزی انقلاب داشتند و هنوز هم دارند و هم اپوزیسیونی که نه از عمق رویدادها و مخاطرات پیش پای انقلاب در آن سال‌ها خبر دارد و نه می‌توانند کینه ضد توده‌ای خود را فراموش کنند!

اطلاع حزب از تدارک یک کودتا

چند روز پیش از حمله طبس و دقیقا چهارشنبه عصر، ما اطلاع پیدا کردیم که یک گروه ضد انقلابی به رهبری شخصی بنام "خادم" که پسرش در کابینه بختیار وزیر بود در تدارک یک کودتای ضد انقلابی است. این خبر چهار شنبه عصر توسط همسر زنده یاد به ما رسید و من شخصا کوشش کردم با بنی‌صدر که همانروز یا فردایش در بندرعباس بود تماس بگیرم. تماس برقرار شد و من به او گفتم «خبر بسیار مهمی به ما رسیده که صلاح نیست در تلفن عادی به شما بگویم. کسی از افراد مطمئن خود را بگوئید با ما تماس بگیرد تا به او اطلاع بدهیم. او وعده داد، ولی تماس برقرار نشد. روز پنجشنبه و جمعه تعطیل بود و امکان دسترسی به هیچ مقامی نداشتیم و روز جمعه ارتش امریکا در طبس فرود آمد و همانروز مجبور به فرار شد. من صبح شنبه، اول وقت به مقر ریاست جمهوری رفتم و در ملاقات با بنی‌صدر جریان را با مشخصات محل خبر به او گفتم. روز شنبه به ما خبر رسید که برای کودتاچیان دوشنبه قرار است قاصدی بیآید و با آمدن او معلوم خواهد شد که باید دست به عمل بزنند یا نه!

ما این جریان را هم به بنی‌صدر و هم به مقامات دیگر مثل دفترامام، دفتر آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی کتبا اطلاع دادیم.

روز یکشنبه پاسداران به خانه "خادم" می‌روند و این درست وقتی بوده که ستاد کودتا نزد "خادم" جمع بوده و مشغول ادامه بررسی نقشه عمل بودند. پاسداران می‌پرسند آقایان چکاره‌اند؟ "خادم" می‌گوید مهمان هستند. البته، راستی هم برای پوشش بساط مهمانی دائر بوده‌است.

پاسداران، تا آنجا که به ما اطلاع رسید بدون اینکه اسامی و نشانی "مهمانان" را پرس و جو کنند از آنها می‌خواهند به خانه‌های خود بروند و بدون اینکه زیر زمین را که در آن سلاحها مخفی شده بود بازبینی کنند، تنها "خادم" را با خود بردند. "خادم" در بازداشت، با حقه بازی یک روباه، خود را بکلی بی‌اطلاع نشان می‌دهد و در ملاقاتی که با بستگانش داشته به آنها می‌گوید که قرار است بزودی مرخص شود.

این جریان تا کودتای نوژه طول کشید. در جریان رسیدگی به عاملین این کودتا معلوم شد که "خادم" از گردانندگان اصلی بوده و میهمانان خانه او اعضای ستاد کودتا در ارتباط با طبس و کودتای نوژه بوده و بیشترشان از ژنرال‌های بازنشسته دوران شاه بوده‌اند.

در تائید این جریان، نوشته روزنامه "سلام" را که بمناسبت سالروز کودتای نوژه نوشته شده نقل می‌کنم:

سلام ۲۶ تیرماه ۱۳۷۰ به مناسبت سالگشت خنثی شدن "کودتای نوژه" نوشت:

«چگونه کودتا لو رفت؟

نقشه کودتا از چند کانال به گوش مسئولین رسیده بود.

۱- روز ۳-۲-۱۳۵۹ عامل نفوذی حزب منحله توده، در محافل بالای ضد انقلاب راست، هیات سیاسی حزب توده را در جریان یک کودتای در شرف وقوع قرار داد.

۲- روز شنبه ۶-۲-۱۳۵۹ یک روز بعد از اعلام اقدام نافرجام امریکا در طبس "خادم" یکی از کودتاگران خطاب به عامل نفوذی گفت: منتظر دستور جدید هستیم و تا دوشنبه از پاریس پیام خواهد رسید که عمل کنیم یا نه!

اخبار فوق به دفتر ریاست جمهوری گزارش شد. متعاقب آن روز دوشنبه ۸-۲-۵۹ گروهی از پاسداران عازم خانه خادم شدند و او را بازداشت کردند. عدم اطلاع پاسداران از موقعیت خادم در شبکه کودتا و نداشتن اطلاع مشخص و موثر از اصل توطئه کودتا به خادم کمک کرد تا موقعیت خود را لو ندهد و از افشای کودتا جلوگیری کند.»

حمله نظامی طبس

شکست حمله نظامی امریکا به طبس بهیچوجه ارتباطی با توفان شن و خراب شدن یک هلیکوپتر نداشت. بطوری که "جیمی‌کارتر"، ترتیب دهنده این ماجرا در خاطراتش نوشته است، پس از رسیدن هواپیماها و هلیکوپترهای امریکائی به طبس مقامات نظامی اتحاد شوروی از این

جریان مطلع شده و بیدرنگ طی یک پیام فوری به کارتر تذکر دادند که هرچه زودتر دستور ترک واحدهای نظامی امریکا از ایران را بدهید. عجله در ترتیب ترک ایران باعث برخورد هلیکوپتر و هواپیمائی گردید که بجا ماند.

بنی صدر معلوم نیست با دستور چه مقامی و تا آنجا که ما اطلاع پیدا کردیم بدون اجازه امام و یا مشورت با دیگر مقامات بالای کشور به سرلشگر باقری، فرمانده نیروی هوائی دستور داد و یا سرلشگر باقری که به بنی‌صدر نزدیک بود موافقت او را گرفت که خودش با چند هواپیمای دیگر به طبس پرواز کرده و با بمباران هلیکوپتر فرمانده عملیات را که در میان هلیکوپترها و هواپیمای باقی مانده بود، نابود کند و به این ترتیب مقامات ایران را از دست یافتن به نقشه دقیق عملیات محروم ساختند.

کودتای نوژه

بدون تردید پردامنه‌ترین و دقیق‌ترین تدارک کودتائی امریکا برای برانداختن حاکمیت جمهوری اسلامی کودتای نافرجام نوژه بود. حزب ما کاملا و بطور تصادفی از این جریان آگاهی یافت و با پیگیری دنبال آن را گرفت.

یکی از دختران جوان عضو حزب، روزی از من تقاضای دیدار کرد و چون گفته بود که موضوع بسیار مهمی را برای گفتن دارد این دیدار عملی شد. او به من گفت که نامزدش که یک افسر جوان بازنشسته گارد شاهنشاهی است، یکی دو روز پیش یک معین نایب گارد سابق شاه را که با او از گذشته آشنا بوده در خیابان ملاقات کرده و او پس از پرس و جو از وضع او و آگاه شدن از اینکه او بیکار است و در جستجوی کار است، به او می‌گوید که برای او کار بسیار مهمی در نظر دارد و جریان را اینطور برای او تعریف می‌کند که عده‌ای از افسران بازنشسته و در خدمت جمهوری اسلامی با دیگر افرادی از رژیم گذشته در تدارک انجام کودتائی برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی هستند. او جریان کار را چنین تعریف می‌کند: قرار است در شب معینی شماری از هوانوردان با تجربه بمب‌افکن‌های سنگین که اکنون در پایگاه "نوژه" مستقر هستند، با لباس شخصی ولی با یک کیف که در آن اونیفورم خودشان را پنهان داشته‌اند با کمی وسائل مورد نیاز اولیه، با وسائل نقلیه عادی، هر گروه جدا به سمت پایگاه "نوژه" حرکت کنند. پس از خارج شدن از جاده اصلی و ورود به جاده فرعی که به پایگاه منتهی می‌شود در نقطه‌ای جمع شده و با تغییر لباس و وسائل اولیه در کامیونی که یک نور افکن بسیار نیرومند که چشم بیننده را نابینا می‌کند به در آن است، بسوی پایگاه حرکت می‌کنند و در نزدیکی در ورودی پایگاه نورافکن را روشن کرده و چشم نگهبانان را نابینا کرده و افراد از کامیون خارج شده و به در ورودی پایگاه حمله کرده و آن را باز می‌کنند. پیش از رسیدن این گروه از خارج، همدستانشان در درون پایگاه، خطوط تلفن پایگاه را با خارج قطع کرده و هواپیماهای بمب‌افکن را با تجهیزات لازم آماده پرواز کرده‌اند و از خواب بودن سایر افسران و کارمندان فرودگاه استفاده کرده و خلبانان از راه‌رسیده با هواپیماهای آماده پرواز خواهند کرد. آماج بمباران در درجه اول جماران و منازل رهبران طراز اول و ستاد سپاه و ارتش خواهد بود. همزمان با رسیدن هواپیماها در تهران نیروهای مسلح آماده در تهران رادیو تلویزیون را اشغال و پیروزی کودتا را اعلام خواهند کرد.

پس از دیدار با دوست جوانمان، شب بعد در خیابان با نامزدش دیدار کردم و او تمام این جریان را برایم تعریف کرد. از آن پس تا شب حرکت، مرتبا یکدیگر را می‌دیدیم و من جریان را به مقامات اطلاع می‌دادم، از جمله به دفتر امام، خامنه‌ای و رفسنجانی. با صلاحدید آقای خامنه‌ای قرار شد که برای تسریع در آگاه کردن سپاه پیش از همه به سرهنگ "حاتمی" فرد مورد اطمینان ایشان که در مقر ریاست جمهوری در اتاقی کار می‌کرد اطلاع بدهم. رابط کودتاچیان از دوست ما خواسته بود که اگر افراد کاملا مطمئنی را می‌شناسد چند نفر را با خود برای کمک در صورت لزوم بیاورد. با موافقت سرهنگ "حاتمی" قرار شد سه نفر از رفقای ورزیده حزبی و از طرف سپاه هم سه نفر را معرفی کنند و دوست ما به رابطش آمادگی شش نفر را اطلاع بدهد. رابط کودتاچیان دو روز پیش از حرکت مبلغ ۶۰ هزار تومان (شصت اسکناس هزار تومانی نو) به دوست ما داده بود که میان افراد ۶ گانه تقسیم کند و گفته بود که این تنها برای مخارج همین یک دو روز اول است و پس از پیروزی صحبت از صدها هزار تومان و بیشتر مطرح بود. من در آخرین دیدارم با سرهنگ "حاتمی" این شصت هزار تومان را به او دادم و از او رسید گرفتم و رسید در دفتر کارم در مرکز حزب بود که به دست غارتگران افتاد.

آخرین دیدار من با دوستمان روز پیش از عزیمتشان به نوژه بود. این درست همان روزی بود که شیخ هادی غفاری با شماری از نوچه‌هایش و زیر حمایت پاسداران به دفتر مرکزی حزب یورش بردند و هر چه را که در آن بود به غارت بردند. من از دفتر حزب بیرون آمدم و نزدیک ساعت ۶ بعد از ظهر خود را به خانه آقای خامنه‌ای رساندم و به ایشان گفتم که کودتاچیان امشب حرکت خواهند کرد. ایشان هم فورا لباس پوشیده و برای آگاه ساختن مقامات از خانه خارج شد. سرهنگ حاتمی بعدها به ریاست دانشکده افسری منصوب شد و دیگر او را ندیدم.

روزنامه سلام در مقاله‌ای از این ماجرا یاد کرده و نوشت که فرد دیگری هم تلاش کرده بود تا جریان را به اطلاع مقامات برساند؛ اما همانگونه که در مقاله روزنامه سلام دیده می‌شود فرد نامبرده یکی از افسرانی بوده که قرار بوده در کودتا شرکت کند، اما پیش از حرکت دچار پشیمانی شده و کوشش کرده از راه مطمئنی به آقای خامنه‌ای رسیده و شخصا با ایشان جریان را به میان بگذارد چون به هیچکس از افراد دیگر، سپاه و اطمینان نداشته و دستیابی به آقای خامنه‌ای از نیمه شب تا نزدیک صبح به درازا کشیده می‌شود. البته اگر حزب ما جریان کودتا را از روزها پیش اطلاع نداده بود و کودتاچیان موفق به انجام نقشه خود شده بودند در ساعتی که این افسر به منزل آقای خامنه‌ای می‌رسید، کودتا چند ساعت بود که انجام گرفته و موفق شده بود.

این تفسیر روزنامه سلام در ادامه مقاله‌ای که در باره حمله نظامی طبس نوشته بود مطرح شده و احتمالا بخاطر بی‌اطلاعی از نقش حزب ما در خنثی کردن کودتای نوژه یادی نکرده بود.

طارق عزیز در سفر به فرانسه با شاپور بختیار ملاقات کرد و او را با خود به بغداد برد. در ملاقات صدام حسین و شاپور بختیار، او درجریان حمله قریب‌الوقوع عراق به ایران قرارگرفت و قرار شد جنوب ایران پس از فتح عراق در اختیار بختیار قرار بگیرد و دولت آزاد تشکیل شود!

تجاوز عراق به ایران

پس از آنکه امریکا همه امکانات خود را برای براندازی جمهوری اسلامی از درون کشور آزمایش کرد و آخرین آنها که گروه کودتاچی "نیما" با تلاش حزب ما نتوانست دست به عملیات بزند و رهبرش دستگیر شد، امریکا تصمیم گرفت نقشه‌ای را که از همان آغاز پیروزی انقلاب تدارک آن را دیده بود عملی سازد. عراق از آغاز سال ۱۳۵۹ بطور

کاملا آشکار در بخش غربی اروند رود، روبروی خرمشهر مشغول تمرکز نیروهای موتوریزه بود که از خرمشهر دیده می‌شد. حزب توده ایران از همان ماه‌های اول سال ۱۳۵۹ در مطبوعات خود احتمال تجاوز عراق به ایران را گوشزد می‌کرد، ولی گوش رئیس جمهور که فرمانده کل نیروهای مسلح ایران، مرکب از ارتش، سپاه، مرزبانی بود بدهکار نبود و مطبوعات مخالف حزب توده ایران ما را به جوسازی متهم می‌کردند.

بعنوان نمونه، دو نمونه از نامه‌هائی را که برای دفتر امام و آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی فرستادیم و اصل آن به بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا است در زیر می‌آورم:

کمیته مرکزی حزب توده ایران تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۵۹

جناب آقای دکتر بنی‌صدر، رئیس جمهوری اسلامی ایران

از منبعی که با محافل ضد انقلاب وابسته به اشرف پهلوی و بعضی از عشایر خوزستان و فارس مربوط است خبر رسیده که تدارک حمله نظامی از هوا و زمین و دریا دیده شده‌است. در این حمله همه سرسپردگان رژیم طاغوت که در عراق و مصر و عربستان سعودی گردآمده‌اند و آماده حمله شده‌اند شرکت خواهند کرد.

هدف این حمله که با حملاتی از کردستان همراه خواهد بود ۱- عبارتست از ایجاد منطقه آزاد گسترده زیر سلطه ضد انقلاب؛ ۲- جلوگیری از صدور نفت ایران و یا لااقل جلوگیری از آنکه پول نفت به حساب جمهوری اسلامی ریخته شود.

کمیته مرکزی حزب توده ایران ۱ شهریور ۱۳۵۹

جناب آقای دکتر بنی‌صدر، رئیس جمهوری ایران

یک خبر مهم که ممکن است سرنخی مهم بدست دهد.

دوستی در جریان مذاکره تلفنی با اهواز از تهران روی سیم دیگری افتاد. طرفی در اهواز بنام "خسرو" صحبت می‌کرده‌است. در جریان صحبت معلوم می‌شود که نام اصلی او "رضا" می‌باشد.

رضا (خسرو) گفته‌است: «روز شنبه و یا روزهای دیگر حوادثی در خوزستان خواهیم داشت». طرف تهران از او می‌خواهد که نماینده‌ای به تهران بفرستد. دوست ما توانسته‌است شماره تلفن‌کننده در تهران را بشنود، این شماره ۷۹۷۳۲۱ است.

دبیراول کیانوری

در نامه زیر که به دفتر امام و مقامات دیگر فرستادیم خبری هست که *دوستان شوروی* برای مطلع ساختن مقامات رهبری ایران دادند:

«طارق عزیز، معاون صدام به پاریس رفت و دکتر شاپور بختیار را با خود به عراق آورد. در دیدار با صدام، نامبرده به او پیشنهادکرد: "ما به ایران در خوزستان حمله خواهیم کرد و وقتی اهواز و بخش‌های جنوب آن را اشغال کردیم شما همه نیروهای خود را که در مصر و عربستان و کشورهای دیگر آماده هستند به خوزستان بیاورید و دولت ایران آزاد را اعلام کنید. ما بلافاصله شما را به عنوان دولت رسمی ایران به رسمیت خواهیم شناخت و فکر می‌کنیم که امریکا و دیگر کشورهای غربی هم ظرف یکماه شما را به رسمیت بشناسند. شما می‌توانید با قطع صدور نفت به تهران و شهرهای دیگر ایران، دولت مرکزی را فلج کنید.»

نوشته بالا عین متن نامه نیست، ولی محتوای آن کاملا چنین است، در همین اطلاعیه دوستان شوروی بطور دقیق مناطقی از کشورهای دیگر که نیروهای نظامی فراری شاه زیر فرمان فرماندهان امریکائی آماده مبارزه جنگی می‌شدند، حتی با نام فرماندهان را قید کرده بودند.

خبر مهم دیگری که *دوستان شوروی* به ما دادند، در پیوند با یک ایستگاه فرستنده مخفی امریکا بود. خبر چنین بود:

«در ۷۵ کیلومتری شمال شرقی تهران فرستنده مخفی کار می‌کند که در ارتباط با یکی از پایگاه‌های ناتو در یونان ارتباط می‌گیرد. معمولا این رادیو در ساعات معین خبر می‌فرستد. خبرها با رمز مخصوص نظامی است و تمها به صورت کوتاه شده ارسال می‌شود، یعنی تنها صدائی مانند سوت شنیده می‌شود.» طول موج دقیق فرستنده هم در این خبر بود.

پس از مدتی باز هم *دوستان شوروی* اطلاع دادند که ایستگاه فرستنده هنوز کار می‌کند و چند هفته پس از آن خبر دادند که ایستگاه، دیگر کار نمی‌کند. ظاهرا مقامات جمهوری اسلامی باید آن را کشف و خنثی کرده باشند.

آخرین اطلاعی که در باره خطر حمله عراق به ایران از سوی حزب توده ایران به مقامات جمهوری اسلامی داده شد روز سی‌ام شهریور ماه یعنی یک روز پیش از آغاز حمله ارتش عراق بود.

حضور کیانوری در اولین جلسه ستاد جنگ!

جالب توجه این است که پس از معلوم شدن درستی اطلاعاتی که ما داده بودیم، وزن حزب ما در نظر مقامات تا آنجا بالا رفت که بنی‌صدر دو ساعت پس از شروع تجاوز عراق، در جلسه بسیار مهم *ستاد جنگ* که در زیر زمین مخصوص وزارت دفاع تشکیل گردید و درآن افزون بر بنی‌صدر، رجائی، نخست وزیر و فرماندهان ارتش و سپاه، من نیز با عنوان دبیراول حزب توده ایران بدعوت بنی‌صدر شرکت کردم. بدون تظاهر تا پایان جلسه من ناخشنودی "بزرگانی" را از این اقدام بنی‌صدر احساس می‌کردم و البته دیگر هم با من مشورتی نشد.

ناکامی ارتش عراق در رسیدن به آماجهائی که امریکا تعیین کرده بود، آنان را وادار کرد که زمینه را برای یک جنگ دراز مدت آماده سازند. جنگ در خوزستان از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تا سوم خرداد ۱۳۶۱ که خرمشهر را ارتش ایران آزاد کرد و ارتش عظیم عراق را با تمام تجهیزاتش به اسارت گرفت، بدرازا کشید و با این پیروزی تاریخی ارتش جمهوری اسلامی مرحله نوینی در جنگ آغاز گردید.

حزب توده ایران با قاطعیت ادامه جنگ با عراق را، پس از فتح خرمشهر یک اشتباه تاریخی ارزیابی کرده و آن را به اطلاع رهبری جمهوری رساند و یکی از انگیزه‌ها و بهانه‌های یورش به حزب ما همین مخالفت با ادامه جنگ بود!

پیروزی تاریخی آزاد کردن خرمشهر و گذشتن ارتش ایران از "اروندرود" و تضاد آشکار میان واقع بینی و دوراندیشی سیاسی از یکسو و بی‌گدار به آب زدن از سوی دیگر.

این پیروزی بزرگ تاریخی که برای عراق متجاوز و هواداران امریکائی‌اش غیر منتظره بود، نقطه تحول بسیار با اهمیتی، نه تنها در تاریخ جنگ، بلکه برای سراسر زندگی سیاسی- اقتصادی میهن ما تا امروز بوده‌است. با پیروزی آزاد سازی خرمشهر و گذر ارتش ایران از اروندرود یک پرسش بنیادی برای همه مردم و بویژه فعالان سیاسی کشور مطرح گردید و آن این بود: باید جنگ را ادامه داد یا با بهره‌گیری از این پیروزی و

آمادگی کشورهای عربستان و کویت که با تمام امکاناتشان از تجاوز عراق پشتیبانی کرده‌بودند و اکنون برای ختم جنگ پرداخت ۵۰ میلیارد دلار زیان‌های وارده به ایران را تعهد می‌کردند پذیرفت. این کشورها انتظار داشتند ایران قطعنامه‌های سازمان ملل را (که عراق آنها را فورا پذیرفت) بپذیرد.

حزب توده ایران چه گفت، جمهوری اسلامی چه کرد!

اکنون با بهره‌گیری از *دو سند*- یعنی جزوه پرسش و پاسخ ۱۲ تیرماه ۱۳۶۱ و آخرین پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱ می‌بینیم که حزب توده ایران و رهبری جمهوری اسلامی چه پاسخی به این پرسش عمومی دادند:

الف- از جزوه پرسش و پاسخ ۱۲ تیرماه ۱۳۶۱:

«امریکا می‌خواهد یک جنگ فرسایشی طولانی به ایران تحمیل نماید. رادیو صدای ایران در اول تیرماه ۱۳۶۱- چهار هفته پس از پیروزی خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱- مقاله بسیار جالبی را از مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه "جورج تاون" در باره جنگ عراق علیه ایران منتشر ساخت. این مرکز مهمترین مرکز مطالعات استراتژیک امریکاست و به دولت امریکا خط می‌دهد. گزارش این مرکز خط دورانی آینده جنگ تحمیلی عراق و ایران است. این گزارش شامل نکات زیر است:

۱- جنگ خلیج فارس به سود عربستان سعودی، اسرائیل و ایالات متحده امریکاست.

صدام حسین فرد نیرومند اعراب احتمالا به دلیل پیروزی‌های ایران بر نیروهایش، قدرت را از دست نخواهد داد.

۲- جنگ نزدیکی بیشتری را میان عراق و رژیم‌های محافظه کار خلیج فارس بوجود خواهد آورد و تهدید ایران موجب تشکیل محور اردن، عراق و عربستان سعودی شده‌است و امروز مناسبات عراق با کشورهای خلیج فارس در اوج خود قرار دارد.

۱- شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان، بغداد را به داخل برنامه‌ریزی نفتی خود کشانده‌است. شکست‌های نظامی عراق به تهدید آن کشور علیه رهبری عربستان سعودی، در خلیج فارس پایان داد، اما ایران همچنان تهدیدی برای کشورهای کوچک خلیج فارس به شمار می‌آید.

۲- جنگ ایران وعراق از راه کاهش تهدید اعراب و منزوی کردن سوریه منافع امنیتی اسرائیل را بیشتر حفظ کرده‌است.

۳- ایران و عراق احتمالا به تجدید تسلیحاتی خود خواهند پرداخت. یک مسابقه تسلیحاتی آغاز خواهد شد که در آن احتمالا قدرت‌های بزرگ در گیر خواهند بود.

۴- در این میان اگر صدام سقوط کند و اوضاع ناثابتی در عراق بوجود آید، منافع اقتصادی غرب آسیب خواهد دید.

۵- گسترش مناسبات عراق و امریکا ادامه خواهد یافت و مناسبات بغداد و واشنگتن بدلیل بی‌میلی مسکو از ارسال اسلحه به عراق در طول جنگ گرم‌تر شده‌است.

در این گزارش به دولت ایالات متحده توصیه شده‌است که حمایت خود را از ترکیه و پاکستان افزایش دهد تا بتواند با فشارهای احتمالی علیه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مقابله کند.

این گزارش صاف و پوست کنده نشان می‌دهد که نقشه امپریالیسم امریکا این است که با رساندن همه گونه کمک به عراق یک جنگ فرسایشی طولانی به ایران تحمیل کند تا ایران از لحاظ اقتصادی، نظامی تا آنجا تضعیف شود که مجبور به تسلیم گردد.

نظر حزب توده ایران در این باره همان است که بارها و بارها آن را تکرار کرده‌ایم و به همین مناسبت هم پیوسته فحش و ناسزا خورده‌ایم. نکته جالب دیگر در این گزارش نقش ترکیه و پاکستان در استراتژی امریکاست.

سیاستمداران جمهوری اسلامی علیرغم این هشدارهای با اهمیت، تنها به آن بسنده می‌کنند که حزب توده ایران را به شایعه پراکنی و اخلال در مناسبات ایران و همسایگان مسلمان و دوست و برادر (!!) متهم سازند.

ب- آخرین پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱:

نقل از سرمقاله روزنامه اطلاعات ۱۸ آبان ۱۳۶۱ با عنوان «جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی دو روی یک سکه‌اند.»

« آنچه در اینجا بویژه مورد نظر است این است که روی دیگر سکه جنگ تحمیلی، صلح تحمیلی است. صلحی که در آن حقوق پایمال شده یک ملت در نظر گرفته نمی‌شود و متجاوز بدون تسلیم شدن به حق و تنبیه شدن، در واقع مورد تائید قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی راه حل چیست؟ چگونه می‌توان نه در دام یک جنگ فرسایشی و طولانی افتاد و نه پای میز مذاکره با متجاوز کافر و تحمل صلح و سازش اسارت آور رفت؟

راه‌حل، ادامه جنگ برای در فشار قرار دادن متجاوز و وارد آوردن ضربات سنگین بر پیکر پوسیده رژیم بعثی از طریق تکیه به نیروی لایزال توده‌های مردم و نصرت‌الله.»حال این پرسش کاملا بجا که حزب توده ایران و کشورهای علاقمند به پابرجا ماندن انقلاب ایران بارها و بارها از همان آغاز جنگ و بویژه پس از پیروزی خرمشهر مطرح کرده‌اند دوباره مطرح می‌شود و این پرسش چنین است:

«آیا استراتژیست های جمهوری اسلامی این حساب دودوتا چهارتا را کرده‌اند که خواهند توانست "با تکیه به نیروی لایزال توده‌ها و نصرت‌الله" بدون در گیر شدن در یک جنگ فرسایشی طولانی و در کوتاه مدت و با ضربات نیرومند، دشمن را که دیگر نیروی بعث عراق نخواهد بود، بلکه تمام دنیای امپریالیستی است از پا درآورند و متجاوز را تنبیه کنند؟ آیا رهبری جمهوری اسلامی این حساب را کرده‌اند که "نیروی لایزال توده‌ها" ممکن است لایزال نباشد و توانائی تنبیه متجاوز را نداشته باشد، باز هم با توجه به این واقعیت که دشمن تنها عراق با چهارده میلیون نفر نیست

به نظر حزب توده ایران لحظه کنونی از لحاظ مجموعه جهات و با در نظر گرفتن اینکه برخی جنبه‌های منفی هم همراه است، مساعدترین لحظه در جنگ نسبت به گذشته و آینده برای پذیرش یک صلح آبرومند است. این صلح تحمیلی نیست. عدم پذیرش صلح در این لحظه یک اشتباه بزرگ استراتژیک از سوی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود

سیاست موذیانه امریکا اکنون چنین است که از یکسو نمایندگان ژاپن، پاکستان و ترکیه به ایران می‌آیند و علیرغم اینکه هر سه نمایندگان امپریالیسم امریکا هستند به ایران وعده کمک و همکاری می‌دهند. از سوی دیگر چند روز بعد همین نمایندگان به عراق می‌روند و به احتمال زیاد پشتیبانی کشورشان را به صدام حسین ابلاغ می‌کنند.»

یاد واره دیدار سال ۴۰ سیاوش کسرائی و آیت‌الله خمینی در شهر قم

سیاوش کسرائی:

من انقلاب را ستودم، نه پلیدی را!

سیاوس کسرائی روحانیت را بسیار دیده بود و می‌شناخت. از دوران فدائیان اسلام، از دوران چابکی سید جوانی که طپانچه زیر عبایش داشت و "نواب" صدایش می‌کردند. از آن دوران که آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بود و رئیس مجلس شورای ملی. پیش از آن که همگام دربار و کودتای ۲۸ مرداد شود و کودتاچی‌ها "سیدکاشی" معرفی‌اش کنند!

جفای آنها به دکتر مصدق و توده‌ای‌ها خنجری بود که میان دو کتفش داشت. سرآشتی با هیچکدامشان را نداشت، حتی آیت‌الله زنجانی، چه رسد به فلسفی واعظ مسجد دولتی ارک و راشد قصه‌گوی شب‌های جمعه در رادیو و یا آیت‌الله خوانساری و امام جمعه تهران که قرآن بالای سر شاه می‌گرفتند!

پیش و بعد از کودتا انبوهی از آنها دست در دست بازاری‌ها و فئودال‌ها پشت سرشاه و سلطنت ایستاده بودند. گرده توده‌ای‌ها زیر مهمیز فرمانداری نظامی تهران خرد شد و آنها دم بر نیاوردند. توده‌ای‌ها را تیرباران کردند و آنها بر کفر و الحاد نفرین فرستادند و دربار شاهنشاهی را ستودند. مصدق را محاکمه و وزیر خارجه‌اش را تیرباران کردند، اما باز هم صدای آنها در نیآمد. کسرائی این جفای روحانیت به جنبش ملی شدن نفت را هرگز فراموش نکرد و هر جا که فرصتی دست داد آن را گفت!

آقای ثقفی، اهل شعر و ادب بود. هم به جمع روشنفکران تهران راه‌داشت و هم به بیت‌الله خمینی. داماد او بود و مبلغ وی در میان روشنفکران. گهگاه به دیدار کسرائی در یک شرکت ساختمانی می‌رفت که کسرائی در سال‌های پس از کودتا کارهای حقوقی آنها را انجام می‌داد و نانی به خانه می‌برد. "آقاثقفی" (اینگونه صدایش می‌کردند) بارها از آیت‌الله خمینی و شم روشنفکرانه او برای کسرائی گفته بود و اینکه "آقا روح‌الله" بافته دیگری از آن تافته‌است! اهل شعر است، اهل سیاست‌است، از آیت‌الله کاشانی دلگیر است، می‌خواهد بین دانشگاه و حوزه پل بزند، مهر روشنفکرها و اهل شعر و ادبی مثل شما را بر دل دارد

پایان این زمزمه‌های دلنشین، سفر یک شبه سیاوش کسرائی و "آقاثقفی"

در یک شب سرد زمستانی شانه به شانه آقاثقفی، روی صندلی‌های ردیف آخر یکی از اتوبوس‌های"اتوتوکل"، که رقیب "اتوترانسپورت شمس‌العماره" بود نشستند و رفتند قم. رفتند به دیدار آنکه هم اهل شعر بود و هم اهل سیاست. فلسفه می‌گفت و چون در کوچه پس کوچه‌های قم شایع بود "اهل اشراق است"، درس و محضرش حتی رونق کلاس و درس "اصول کافی" شاگردهای از آب و گل درآمده آیت‌الله بروجردی را هم نداشت. اذان مغرب را گفته بودند که رسیدند.

در خانه آیت‌الله خمینی، زیر دو پایه کرسی گرم اتاق هنوز جا خوش نکرده بودند که مجمعه شام را گذاشتند پشت در اتاق و صدائی که معلوم نبود از گلوی پسر بچه‌ای نابالغ بیرون می‌آید و یا زنی میانه سال، آهسته گفت: "شام"!

آقا ثقفی دو لنگه در اتاق را باز کرد و چنان که از اتاق بیرون نرود، پشت به کرسی و سیاوش کسرائی مجمعه برنجی را میان دو بازو گرفت و با یک نیمه چرخ آن را به داخل اتاق آورد و گذاشت روی کرسی. چنان فرز و چابک که گوئی این صحنه را سال‌ها تجربه کرده‌است.

هنوز از روی سه کاسه آبگوشتی که در کنار چند پاره نان سنگک و بشقاب گوشت کوبیده به هم تکیه داده بودند بخار بلند می‌شد، که "حاج‌آقاروح‌الله" فرز و چابک وارد اتاق شد و همان جلوی درگاهی داخل اتاق نعلین‌هایش را درآورد و سری به علامت پاسخ به کسرائی و حاج آقا ثقفی که از زیر پایه کرسی بیرون آمده و جلوی پای او بلند شده بودند پایین آورد. زیرپایه شرقی کرسی نشست و پیش از آنکه دستش را در مجمعه دراز کند زیر لب دعای شکرانه خواند! به این ترتیب، پایه شمالی کرسی که صدر اتاق بود خالی ماند و پایه شرقی که آقاثقفی از کسرائی خواسته بود تا آنجا ننشیند جای همیشگی آیت‌الله خمینی بود!

شام که تمام شد آقاثقفی بحث شعر را پیش کشید و حاج‌آقا روح‌الله فصیح و دقیق هم در باره مولوی صحبت کرد و هم از او شعر خواند. حافظ را خوب می‌شناخت و از نهج‌البلاغه بعنوان منشور حکومت حضرت علی بارها یاد کرد و

کسرائی نیز در باره ادبیات جدید ایران و جهان صحبت کرد و به توصیه آقاثقفی که تقاضای حاج‌آقاروح‌الله را بازگوئی می‌کرد "آرش کمانگیر" را خواند.

پایان آنشب که تا پاسی از شب طول کشید، نطفه شعر "محمد" بود که در ذهن کسرائی بسته شد و دوباره اندیشی و باز اندیشی نقش مذهب در رویدادهای آینده ایران. هنوز نه "علی‌شریعتی" وارد میدان شده بود و نه مخالفان او از بیم افتادن کار بدست مذهبیون مکلا، به حمایت از آیت‌الله "مطهری" برخاسته و حکم شرعی برای سران بازار تهران داده بودند تا از سهم امام به مطهری بدهند! همان سهمی که سرانجام ستون مسجد "قبا" را در رقابت با گنبد حسینیه ارشاد بالا برد!

مثلث کاخ جوانان سه راه ضرابخانه، مسجد قبا و حسینیه ارشاد در دهه ۵۰ سه ضلع نواندیشی به سبک دربار شاهنشاهی، نوگرائی به سبک ملی–مذهبی‌ها و دگردیسی روحانیتی شد که برای حضور در صحنه سیاسی ایران هیچ چاره‌ای جز نو کردن غبای کهنه فقه " کافی" نداشت و مطهری، بعنوان تیزهوش‌ترین شاگرد آیت‌الله خمینی میداندار این تغییر غبا شده بود. آنچه که سن و سال آیت‌الله خمینی اجازه آن را نمی‌داد، آیت‌الله مطهری مظهر آن شده بود؛ گرچه بازار و روحانیت وابسته به حجتیه "مفتح" را هم در کنار مطهری به میدان کشیدند تا میدان او نیز بی‌رقیب نماند! (این هر دو بعد از انقلاب ترور شدند)

بورود نسل جدید مبارزان غیر مذهبی به صحنه مبارزه این مثلث را به مربعی تبدیل کرد، که پس از انقلاب ۵۷ یکبار دیگر به مثلث تبدیل شد. مثلثی که یک ضلع مهم آن حضور حزب توده ایران در صحنه مبارزه علنی بود.

شعر سبز

در آن میان که جز خطر نبود
مرا به تخته پاره‌ها نظر نبود
نبودم از کسان که رنگ و آب دل ربودشان
...
اگر تو پوششی پلید یافتی
ستایش من از پلید پیراهن نبود

ستایش من از تو بود نه جامه
جان انقلاب را ستودم
کنون اگر ز خنجری میان کتف خسته‌ام
اگر که ایستاده‌ام و یا زپا فتاده‌ام
برای تو، به راه تو شکسته‌ام

پس از ضربه کنفرانس برلن، یکبار دیگر و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری

اپوزیسیون و دوراهی

"حرکت با مردم"

و یا "عقب ماندن از مردم"!

ع. خیرخواه

در چارچوب تضعیف موقعیت خاتمی در انتخابات آینده، آنها کـــه تـــاکنون و بعنـــوان اپوزیســـیون تبلیـــغ می‌کردند و شعار می‌دادند که در رژیم ولایت فقیه اصلاحات ناممکن است، حالا به او و طرفدارانش حملـــه می‌کنند که چرا در عرض این چهار سال اصلاحات را سریع‌تر پیش نبرده است!

در دوران اخیر و همزمـــان بـا نزدیـک شـدن زمـان بـرگـزاری هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، حملات علیـه محمـد خـاتمی و جبهه طرفدار تحولات نه فقط در داخل ایران، بلکـه در خـارج کشـور و در بخش‌هائی از نیروهای سیاســی کـه اپوزیسـیون خـارج از کشـور شـناخته شده‌اند نیز شدت گرفته‌است. این حملات تبلیغاتی کـه در داخـل کشـور از سوی مخالفان اصلاحات و در خارج بصورت عمده توسط تحریم‌کننـدگـان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و بویژه سلطنت خواهان تشدید شـده عناوین و بهانه‌های گوناگونی را در بر گرفته‌است. حملاتی که ظـاهرا بـاید انتظار داشت از این پس و تا زمان برگزاری انتخابات مزبور از هر دو طـرف بیش از این نیز تشدید شود.

اینکه جبهه ارتجاع با تمـام نـیرو بـه مبـارزه علیـه تحـولات و مدافعان آن برخاسته است البته جای تعجب نـدارد. آنـان از لحظـه لحظـه آنچه در این چند سال پس از دوم خرداد سپری شده عمیقا ناراضی هسـتند و می‌خواهند اوضاع را به همان دوران قبل بازگردانـنـد. دورانـی کـه در آن جنبش مردمی هنوز تا بدین اندازه آگاه، قدرتمند و در صحنه نبود و بازتـاب آن به شکل ریاســت جمـهور و دولـت و روزنامـه‌ها و مجلسـی در کنـار و هماهنگ با جنبش بروز نیافته بود.

اما اینکه بخشی از اپوزیسیون یا بخشی از فعالان خارج از کشور نیز خود را با سیاست جبهه ارتجاع در داخل هماهنگ کرده و همچون آنان بر طبل به اصطلاح ناامیدی مردم میکوبند گاه کسانی را که با واقعیت‌های اوضاع ایران، حاکمیت و تحولات اپوزیسیون طی بیسـت سـال اخـیر آشـنا نیستند، متعجب می‌سازد.

دوگانگی اپوزیسیون

واقعیت اینست که نیروهای سیاسـی خـارج از کشـور مجموعـه همگون و یکپارچه ای نیستند و در آنـها جریان‌هـا، گرایش‌هـا و نیروهـای گوناگون و گاه متضاد تحت نام واحد "اپوزیسیون" در ظـاهر کنـار یکدیگـر قرار گرفته اند. این ناهمگونی اپوزیسیون به نوبه خود بازتابی از نـاهمگونی حاکمیت و نیروهای برآمده از انقلاب و جمـهوری اسـلامی اسـت، کـه در طیف اصلاح طلبان کنونی داخل حاکمیت و یا حتی خارج از حـاکمیت نـیز خود را نشان می‌دهد. از آنجا که حاکمیت ایران در طی بیست سال گذشته هیچگاه یکپارچه نبوده و آشتی ناپذیری‌های اجتماعی و طبقـاتی مسـتقیما در آن بازتاب می یافته است، اپوزیسـیون نـیز بـه گروه‌هـای آشـتی‌ناپذیـر تقسیم شده است، آشـتی‌ناپذیری‌هـایی کـه چـون محتـوای عینـی دارنـد، نمی‌توان آنها را نه در حاکمیت و نه در اپوزیسیون، با دعوت به وحـدت، در خارج از ذهن حل نمود.

همه اپوزیسیون خارج از کشور، اپوزیسیون همه حاکمیت نیست، بلکه اپوزیسیون، برخی منتقد برخی دیگر و در کنـار پـاره‌ای دیگـر اسـت. نمونه بارز این واقعیت را میتوان در رای قاطعانه "راه توده" به محمد خاتمی در پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و سپس پشتیبانی ولو نیـم بنـد برخی از نیروهای اپوزیسیون از طرفداران تحولات در جریان ششمین دوره انتخابـات مجلـس مشـاهده کـرد. نمونـه عکـس آن همـــاهنگی کـــامل ایدئولوژیک و تبلیغاتی و حتی زمینه‌های تماس جبهه ارتجـاع بـا سـلطنت طلبان است که روز به روز آشکارتر و خطرناک‌تر می شود.

اپوزیسیون خارج کشور، پس از تلنگر سال ۷۶ و یا بهتر است گفته شود سیلی انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، طی سه مرحله بار دیگر خواب را به بیداری ترجیح داد!

از این چشم انداز، جریان‌های سیاسی در داخل ایران و در اپوزیسیون خارج از کشور در وسیع‌ترین چارچوب ممکن به سه نیروی اساسی تقسیم می‌شوند:

۱- مدافعان انقلاب و اصلاحات در دو سوی مرزها؛

۲- نیروهای متزلزل و بینابین؛

۳- جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب و اصلاحات در داخل و خارج از ایران.

با این چشم انداز صحنه نبردی که در حال حاضر جریان دارد را می توان چنین تصویر کرد:

پیگیرترین مدافعان انقلاب ۵۷ که اکنون از اصلاحات دفاع می‌کنند در دو سوی مرزهای ایران می‌کوشند تا نیروهای بینابین و متزلزل را، بسته به مورد، جلب نمود و جبهه ضد انقلاب را در داخل و خارج از کشور خنثی کرده و به عقب برانند.

متقابلا، جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب در داخل حاکمیت و در بخشی از اپوزیسیون (عمدتا طرفداران بازگشت دوران سلطنت پهلوی و تندروترین جریان‌های به ظاهر چپ) تلاش دارد با جذب نیروهای بینابین، از شکست قطعی خود در زیر فشار جنبش مردمی جلوگیری کرده و در ادامه آن موقعیت و حاکمیت خود را تثبیت کند. انتخابات آینده ریاست جمهوری مهمترین آوردگاه این نیروها در ماه‌های آینده است و ناامیدی مردم از محمد خاتمی و عدم تحقق برنامه های وی -که ارتجاع در داخل آن را به حساب قدرت خود و نیروهای شناخته شده مخالف انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی که از دل همان انقلاب در آمده، در خارج آن را به حساب ضعف خاتمی می‌گذارد- موضوع اصلی کارزار ایدئولوژیک جبهه مشترک ارتجاع و نیروهای مخالف انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی در این دوران برای جذب نیروهای متزلزل و بینابین به سوی خود خواهد بود.

نیروهای جبهه انقلاب و اصلاحات در داخل ایران به دلیل موقعیت خود و امکانات معینی که بدست آورده‌اند و با تکیه بر تجربیات مستقیم مردم توان بیشتری از ارتجاع برای جذب نیروهای بینابین به سمت خود دارند. در حالیکه در خارج از کشور نیروهای مخالف انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی با تکیه بر امکانات نامحدود خود و با توجه به دوری اپوزیسیون خارج از تحولات ایران، تاکنون از امکان بیشتری برای جلب نیروهای متزلزل به سود خود برخوردار بوده اند. دره‌ای که میان واقعیت‌های اوضاع ایران و واقعیت‌های مورد قبول این بخش از اپوزیسیون خارج از کشور وجود دارد، حاصل این تمایز در داخل و خارج از ایران است، دره‌ای که در درون خود اپوزیسیون نیز روز به روز عمیق‌تر می‌شود. تا آنجا که این وضعیت در دشواری بکارگیری و ابهام مفاهیم "اپوزیسیون" و "حکومت" نیز بازتاب می یابد. این ابهام چنان است که اکنون وقتی از حکومت سخن می‌رود معلوم نمی‌شود منظور چیست و آنگاه که از اپوزیسیون یاد می‌شود منظور کیست؟ تقسیم جامعه ایران به حکومت و اپوزیسیون در مفهوم سیاسی که تا به امروز داشته یک تقسیم بندی پایان یافته است، ولو اینکه منافع ارتجاع در داخل و ضد انقلاب در خارج در حفظ این تقسیم بندی است. جبهه مشترکی که آنان در برابر کنفرانس برلن باز کردند درست بدین دلیل بود که احساس کردند این کنفرانس می‌خواهد این تقابل در عمل پایان یافته را به لحاظ سیاسی نیز رسمیت ببخشد.

تقسیم بندی واقعی‌تر و دقیق‌تری که امروز وجود دارد آن است که مجموعه نیروهای سیاسی ایران به دو گروه فعالان در داخل و فعالان در خارج تقسیم می‌شوند. اینکه کدام گروه چرا فعلا در داخل یا خارج فعالیت می‌کند، دلایل معین تاریخی، اجتماعی و سیاسی دارد که بعضا روشن است و اکنون موضوع بحث نیست. اما چنانکه قبلا نیز گفته شد در هر دو دسته نیروهای سیاسی فعال در داخل و یا خارج، طیفی از پیگیرترین مدافعان انقلاب و جنبش مردم تا سرسخت ترین دشمنان آن یافت می‌شوند. قرار گرفتن عناصر این طیف بطور مصنوعی در زیر یک نام – حکومت– در داخل به سود ارتجاع و در خارج به سود مخالفان انقلاب و اصلاحات است و به همین دلیل از نظر آنان باید این مرزبندی مغشوش به هر قیمت حفظ شود.

یادآوری نکته های فوق از اینرو ضرور بود که هر گاه در مقاله حاضر از اپوزیسیون یا از اپوزیسیون خارج از کشور سخن می‌رود به لحاظ نامی است که این نیروها خود بر خود می‌نهند وگرنه باید به ابهام و جنبه نسبی این اصطلاحات توجه داشته، تمام واقعیت اپوزیسیون و دوگانگی آن را در نظر گرفته و به یاد داشته باشیم منظور مدافعان انقلاب و جنبش در سطح نیروهای سیاسی فعال در خارج از کشور نیست.

تحولات اپوزیسیون

آنچه تا بدینجا بیان گردید نگاهی بود به اپوزیسیون از زاویه تقسیم بندی‌های آن و در مقایسه با حکومت در ایران. اما اپوزیسیون خارج از کشور ایران به لحاظ تاریخ مشترک نسبتا طولانی خود، بدلیل آنکه مرزبندی‌های نیروهای متشکله آن در برابر انقلاب و ضد انقلاب بتدریج فرسایش یافته است، بتدریج دارای یک هویت مستقل با احساس سرنوشت مشترک گردیده است و به گونه یک کل منسجم جلوه‌گر می‌شود که گرایش‌ها و عناصر معینی بر تحولات سیاسی مجموعه آن اثر می‌گذارد و سیاست اپوزیسیون را کمابیش در یک سمت تحول می بخشد.

صرفنظر از این سایش‌ها و فرسایش‌ها، این واقعیت مهم و تاسف آور را نیز باید در نظر داشت که بخشی از اپوزیسیون در طی دوران پس از انقلاب سیری قهقرایی را در خارج از کشور پیموده و بتدریج هسته محکمی را بوجود آورده است که عمدتا بر نوعی از مناسبات بین المللی و منطقه‌ای تکیه دارد و علیرغم ادعاهائی که می‌کند، در عمل فعال خود در برابر تحول مثبت به سود مردم و جامعه ایران می‌ایستد. در کنار این مجموعه، یکی دیگر از پایه های اپوزیسیون را روشنفکران جدا از توده تشکیل می‌دهند که به دلیل روحیات و پایگاه طبقاتی خود به هرگونه برآمد مستقل توده‌ای که در چارچوب‌های تنگ مورد نظر آنان قرار نگیرد به دیده تحقیر می نگرند و تمایل به خود نمایی چنان در آنان نیرومند است که هر گونه نام و دخالت مستقیم مردم و جنبش مستقل آنان، فضا را بر این دسته از روشنفکران تنگ می‌کند. این دو گروه، چنانکه قبلا نیز گفته شد بدلیل امکاناتی که دارند و با فضایی که در اپوزیسیون خارج از کشور ایران در طی بیست سال گذشته بوجود آمده است می‌توانند به راحتی بقیه را بدنبال خود بکشانند. نمونه همکاری انها را می‌توان در جریان کنفرانس برلن مشاهده کرد. هر چند گروه اول صحنه‌گردان معرکه بر هم زدن کنفرانس برلن بود، اما واقعیت تلخ اینست که گروه‌های دیگر نیز به سهم خود در تمام چند سال گذشته فضا را برای آنچه در کنفرانس گذشت فراهم کرده

بودند. اگر این هماهنگی از یکسو و پشتیبانی و عملیات پنهان جبهه ارتجاع از سوی دیگر نبود چند نفر اوباش و فریب خورده نمی‌توانستند اراده شصت میلیون ایرانی را برای برقراری همکاری و گفتگو میان طرفداران تحولات در داخل و خارج و پایان دادن به جدایی مصنوعی آنان، اینچنین ننگین لگد مال کنند.

اپوزیسیون خارج از کشور و جبهه ارتجاع

بدین طریق هسته واپسگرای اپوزیسیون خارج از کشور بر سه زمینه متکی است:

۱- تکیه بر امکانات بین المللی؛
۲- منافع مشترکی که در یک سلسله از زمینه ها با ارتجاع داخلی دارد؛
۳- تاریخ و منافع مشترکی که با اپوزیسیون یافته است.

این سه زمینه به آن امکان می‌دهد تا بتواند بخش متزلزل اپوزیسیون و روشنفکران جدا از توده را بدنبال خود و علیه تحولات و اصلاحات بکشاند. چنانکه همسوئی وسیعی میان بخش‌هایی از اپوزیسیون خارج از کشور و جبهه ارتجاع و ضد انقلاب در همه بزنگاه های تاریخی دوران اخیر کاملا قابل تشخیص است.

واقعیت تلخ اینست که در جریان انتخابات سال ۷۶ نیز، هم ارتجاع در داخل و هم بخش غالب اپوزیسیون خارج کشور بر پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری یقین داشتند!

نگاهی به حوادث دهه اخیر ایران نشان می‌دهد که همسویی سیاست بخش‌هایی از اپوزیسیون خارج از کشور با منافع جناح راست و ارتجاعی حاکمیت مسئله‌ای نیست که در دوران پس از دوم خرداد بوجود آمده باشد. این همسویی از قبل هم وجود داشت، اما تا قبل از دوم خرداد به شکلی آشکار خود را نشان نمی داد. در دوران قبل از دوم خرداد این ادعا و تبلیغ بی‌وقفه که گویا اصلاحات در چارچوب جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست آن رشته‌ای بود که خواست جبهه ارتجاع را در داخل با سیاست اپوزیسیون در خارج هماهنگ می‌کرد. اگر بی‌رودربایستی بخواهیم بگوئیم، واقعیت اینست که در جریان انتخابات دوم خرداد هم اپوزیسیون و هم جبهه ارتجاع در پیروزی قطعی ناطق نوری تردید نداشتند. نقشه‌ها و توطئه‌های پیاپی ارتجاع در داخل و تاکتیک تحریم اپوزیسیون خارج از کشور هر دو در سمتی بود که می‌توانست این پیروزی را تسهیل کند.

در چند بزنگاه تاریخی

پس از انتخابات دوم خرداد جبهه ارتجاع از یکسو و اپوزیسیون از سوی دیگر چند مرحله را پشت سر گذاشتند. در مرحله نخست انتخابات دوم خرداد به عنوان یک سیلی بیست میلیونی به ارتجاع تلقی شد. اپوزیسیون خارج از کشور اصطلاح محترمانه‌تر "تلنگر" بیست میلیونی را در مورد خود بکار برد. سیلی یا تلنگر ظاهرا تاثیر چندانی در هیچ سوی نداشت. ارتجاع بلافاصله دولت خاتمی را دولت مستعجل اعلام کرد و وعده برکناری یا استعفای شش ماهه آن را داد. اپوزیسیون خارج از کشور نیز آن روز را که گویا توهم مردم به خاتمی و تحولات از درون نظام پایان یابد چندان دور نمی‌دید. هر دو آنان به قدرت ارتجاع بسیار پر بهاء و به جنبش مردم کم بهاء دادند.

مرحله بعد پس از ماجرای دستگیری عاملین قتل‌های زنجیره‌ای و اعتراف وزارت اطلاعات آغاز شد. در این مرحله نیروهای جبهه تحولات تلاش کردند تا حداکثر نیرو را به سود پیشبرد اصلاحات گرد آورند و در چارچوب این سیاست از قرار گرفتن کامل وزنه رهبر جمهوری اسلامی در کفه ارتجاع جلوگیری به عمل آورند. جبهه ارتجاع برعکس چاره خود را در خزیدن بیش از پیش در زیر پرچم ولایت فقیه و ذوب در ولایت و حفظ هرچه مستحکم‌تر رهبر در جبهه خود و تبدیل هر جه بیشتر او به سخنگوی خویش دید. اپوزیسیون نیز خود را در دام سیاست جناح راست قرار داده و بجای افشای این ترفند، مبارزه با آن، افشای دستگاه مافیائی قدرت رهبر و رهبری و تقویت آگاهی و روحیه جنبش، بطور شبانه روزی قدرت ارتجاع و برتری قدرت ولایت فقیه و رهبر بر جنبش توده‌های مردم را تبلیغ کرد و اینکه ولایت فقیه اجازه تحولات را در ایران نخواهد داد!

مرحله سوم پس از انتخابات مجلس ششم آغاز شد. زمان آن فرا رسید که نیروهای جبهه تحولات فشار به رهبر را افزایش دهند. ارتجاع در این مرحله مسئله ذوب در ولایت را نیز کنار گذاشت و با کنار گذاشتن این شعار که به نوعی مقابله غیر مستقیم با اصلاحات و محمدخاتمی بود، اینبار مستقیما تمام دشمنی خود را بصورت آشکار متوجه محمد خاتمی برای جلوگیری از افزایش ابعاد فشار به رهبر ساخت. در مقابل، طرفداران اصلاحات نیز، که تا پیش از انتخابات مجلس ششم عمدتا تا حاشیه امن رهبر –خط قرمزها– پیش نمی‌رفتند و از طرح ساختار مافیائی اقتصاد نیز چون به نوعی با زیر مجموعه‌های رهبری پیوند داشت طفره می‌رفتند، در این مرحله و با خطاب قرار دادن رهبر در نامه و اعتراضات خود مرحله جدیدی را شروع کردند. برجسته‌ترین نمونه این مرحله را باید نزاع در اولین هفته‌های کار مجلس ششم را بر سر قانون مطبوعات و خوانده شدن نامه رهبر به مجلس برای جلوگیری از تغییر این قانون بسود آزادی ذکر کرد. این مرحله، سپس با بحث پیرامون این نامه در مطبوعات، آغاز افشاگری‌های اقتصادی، بحث بودجه دولت در مجلس و مقاومت در برابر اعتباراتی که در اختیار زیر مجموعه‌های رهبری قرار می‌گرفت (شورای نگهبان، رادیو تلویزیون، کمیته امداد) و سرانجام نامه‌های افشاگرانه خطاب به رهبر که مقابله با عملکردهای خود وی است ادامه یافت. (بعنوان آخرین نمونه مراجعه کنید به نامه دانشجویان پلی‌تکنیک تهران در همین شماره راه‌توده)

تعجب‌آور ولی قابل پیش بینی اینکه اپوزیسیون خارج از کشور که تا قبل از آن شبانه روز از ولی فقیه سخن می‌گفت درست در لحظه‌ای که افشای نهاد رهبری جمهوری اسلامی به یک ضرورت تبدیل شده بود، ناگهان از این وظیفه شانه خالی کرد و سخن از نقش رهبری جمهوری اسلامی را – حتی در همان چارچوب مذهبی و فقهی مورد نظر آنان یعنی ولایت فقیه – به کنار نهاد و نوک تیز همه انتقادات خود را متوجه محمد خاتمی و حامیان وی در جبهه تحولات نمود!

مقایسه عناوین و مضمون و محتوای مقالات و نوشته‌های مطبوعات اپوزیسیون خارج از کشور در این دو دوره در مورد رهبری و ولایت فقیه بسیار قابل توجه و روشنگر است. عدم استقبال از سخنان خاتمی در مورد کمبود اختیارات و کم توجهی به خواسته‌هایی که برای برگزاری یک همه پرسی در داخل کشور مطرح شده بود و یا منحرف کردن آن به سمت خواسته های غیر عملی آینه تمام نمای سیاست اپوزیسیون خارج از کشور در این دوره است.

بدینسان پیگیری روند سیاست و خط مشی بخش قابل توجهی از اپوزیسیون خارج از کشور آشکارا نشان می‌دهد که این همسویی با جبهه ارتجاع مسئله‌ای بسیار فراتر از تصادف یا اشتباهات تاکتیکی است. اکنون لازم است برای درک دلایل این همسویی به گرایش‌هایی که تعیین‌کننده سیاست اپوزیسیون خارج از کشور است توجه کرد.

گرایش‌های حاکم بر خط مشی اپوزیسیون

در حال حاضر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور در قبال تحولات ایران و بویژه مهمترین مسئله سیاسی ماه‌های آینده، یعنی انتخابات ریاست جمهوری تحت تاثیر چند گرایش رقم می‌خورد.

گرایش نخست تلاش برای برگزاری به اصطلاح همه پرسی بین المللی است. آنچه در عراق و افغانستان و در هیچ کجای دنیا به سود نیروهای دمکراتیک انجام نشده است، ظاهرا بخشی از اپوزیسیون تصور می‌کند قرار است در ایران با نتیجه برقراری دمکراسی انجام شود! در چارچوب دستیابی به این هدف، اثبات عدم مشروعیت حکومت در ایران به امری حیاتی تبدیل می‌شود. متقابلا بخشی مهم از اپوزیسیون خارج از کشور مشروعیت خود را نه در پایگاه مردمی خود یا در جنبش توده‌ای، بلکه در عدم مشروعیت حکومت جستجو می‌کند. از سوی این بخش از اپوزیسیون –آگاه و یا نا آگاه– حکومت هر چه ضد مردمی‌تر و نامشروع‌تر، اپوزیسیونی که دل به دخالت قدرت‌های خارجی برای برگزاری به اصطلاح انتخابات یا رفراندم بین المللی بسته است مشروع‌تر. این وضع موجب شده است که اینان در حفظ قدرت ارتجاع و تداوم حکومت آن ذینفع شوند و هر دو نوک تیز حمله خود را متوجه خنثی کردن یا تضعیف کردن هر نیروی موجود و واقعی ببینند که ممکن است در قدرت مطلقه ارتجاع خللی وارد آورد. نگرانی آنان از تحولات و اصلاحاتی که محمد خاتمی وعده تحقق آن را داده است به لحاظ ضربه‌ای است که به این استراتژی وارد خواهد آورد. ناگفته پیداست این گرایش در جهت تشدید مخالفت‌ها با محمد خاتمی عمل می‌کند.

گرایش دوم که بر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور اثر می‌گذارد کیسه‌ای است که هر دو آنان برای آرایی که در انتخابات آینده ریاست جمهوری به نام محمد خاتمی در صندوق‌ها ریخته نمی‌شود، دوخته‌اند و میخواهند آن را به حساب خود بگذارند.

هم اپوزیسیون و هم جبهه ارتجاع، برای آرائی که می‌کوشند تحت تاثیر حملات تبلیغاتی به خاتمی به صندوق‌ها ریخته نشود کیسه دوخته‌اند!

جبهه ارتجاع از هم اکنون اعلام کرده است هر تعداد آرایی که از بیست میلیون کمتر باشد متعلق به اوست. بخشی از اپوزیسیون داخل و خارج کشور نیز این خیال را در سر می‌پرورانند که آن آرایی که به صندوق‌ها ریخته نمی‌شود علامت ناامیدی از داخل و متعلق به اپوزیسیون خواهد بود. این همسویی تا آنجا پیش رفته که جبهه ارتجاع در داخل و بخشی از اپوزیسیون در خارج اکنون عملا نه به اپوزیسیون یکدیگر، بلکه هر دو به اپوزیسیون محمد خاتمی و طرفداران وی تبدیل شده‌اند. به همان شکل که دار و دسته‌های حجتیه و آستان قدس و سرمایه‌داری تجاری بزرگ و غارتگران بزرگ بازار در داخل کشور زندان‌ها را از طرفداران تحولات و محمد خاتمی انباشته کرده‌اند، متقابلا در اپوزیسیون نیز کلمه‌ای علیه این دار و دسته ها خوانده یا شنیده نمی‌شود و هر چه هست تبلیغ ناامیدی مردم از تحولات و شخص محمد خاتمی است. اپوزیسیون کاری به جبهه ارتجاع ندارد و ارتجاع با طرفداران تحولات و در حال حاضر طرفداران محمد خاتمی کار دارد. بدین ترتیب این گرایش نیز در سمت تشدید همسویی عمومی جبهه ارتجاع و بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور در جریان انتخابات آینده ریاست جمهوری عمل می‌کند.

گرایش سومی که بر اپوزیسیون تاثیر می‌گذارد نگران تکرار "تلنگر" بیست میلیونی دوم خرداد است. این گرایش تاثیر متضادی بر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور دارد. از یکسو در سمتی خلاف و متناقض با دو گرایش قبلی عمل می‌کند و اپوزیسیون را وادار میکند تا در سیاست تحریم خود تعدیل کند و تجدید نظر به عمل آورد و آرای احتمالی محمد خاتمی را در نظر بگیرد، ولی از سوی دیگر در سمت تحکیم دو گرایش قبلی عمل کرده و اپوزیسیون را ناگزیر می‌سازد برای اینکه مجددا وضعیت دوم خرداد بوجود نیآید چاره ای جدی بیاندیشد. به عبارت دیگر برای اینکه "تلنگر" دوم خرداد تکرار نشود دو راه حل وجود دارد: یا باید اپوزیسیون سیاست خود را با جنبش مردم و تحولات هماهنگ کند، یا باید آرای محمد خاتمی کاهش یابد. راه حل نخست از نظر این بخش از اپوزیسیون مردود است بنابراین باید به سمت راه حل دوم رفت آن هم در شرایطی که بخش مهمی از اپوزیسیون خارج از کشور خود را ناچار می‌بینند در صورت نامزدی خاتمی در انتخابات آینده ریاست جمهوری از وی حمایت کند. در این شرایط اپوزیسیون خارج از کشور از هم اکنون می‌کوشد با افزایش حملات به خاتمی آن آرائی که به وی داده می‌شود از هر گونه محتوای واقعی و بسیج‌گر علیه جبهه ارتجاع خالی باشد. در واقع در نبود راهکاری دیگر، تحت پوشش پشتیبانی از اصلاحات و به اصطلاح رای دادن به خاتمی باید آنچنان علیه وی سخن گفت و تبلیغ کرد که در عمل بر عکس آرای وی را کاهش داد. این سیاست و روش را در انتقادهای تند و یکسویه برخی از سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون خارج کشور شاهدیم. سازمان‌هائی که از هم اکنون مشخص است در آخرین مراحل و با اما و اگر و شرط و شروطهائی دعوت به رای به خاتمی هم خواهند کرد، اما اکنون سیاست حمله به وی و نه یورش به جبهه ارتجاع که ۴ سال علیه خاتمی و اصلاحات دست به هر توطئه‌ای زده‌است را دنبال می‌کنند! بدین ترتیب، آنها نه از درون جنبش مردم، بلکه در حاشیه آن و از بیم تکرار تلنگر و یا بهتر است بگوئیم سیلی ۴ سال پیش خود را آماده ورود به انتخابات در آخرین لحظات می‌کنند! و تا آن زمان نیز دست به عصا و منتظر حوادث به حرکت خود ادامه می‌دهند!

حمله به خاتمی کم هزینه‌ترین شیوه برای باقی ماندن در صف اپوزیسیون شده‌است و این درحالی است که هیچ کس در داخل کشور به دلیل حمله به خاتمی در زندان بسر نمی‌برد، بلکه برعکس مدافعان او سر از زندان و شکنجه‌گاه در می‌آورند!

در چارچوب همین سیاست، بخش های مختلف اپوزیسیون خارج از کشور که تا دیروز مدعی بودند اساسا هیچ اصلاحی در چارچوب حکومت کنونی و رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست و سخن گفتن از هر تحولی گویا توهم پراکنی است، اکنون به جبهه طرفدار تحولات می‌تازند که چرا اصلاحات سریع‌تر و عمیق‌تری را انجام نمی‌دهد. البته آنان به نقشی که خود در پیشبرد تحولات باید ایفاء کنند و سیاست ناپیگیرانه و متناقض آنان که همواره به سود جبهه ارتجاع تمام شده است هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند.

صرفنظر از گرایش‌های سیاسی عمیقی که به آن اشاره شد و از درون بر مشی اپوزیسیون خارج از کشور تاثیر می‌گذارند، عوامل و

فاکتورهای دیگری نیز وجود دارند که از جوانبی دیگر بر آن موثرند. از عمده‌ترین این عوامل می‌توان به قدرت جنبش مردم، ضرورت قانع کردن هواداران و بالاخره سیاست نیروهای مترقی و آن بخش از نیروهای سیاسی داخل و خارج اشاره کرد که از تحولات با تمام توان پشتیبانی میکنند و در برابر تحمیل سیاستی نادرست بر مجموعه اپوزیسیون یا نیروهای سیاسی خارج از کشور مقاومت می‌نمایند. تاثیر این عوامل بر بخش‌ها و سازمان‌های مختلف اپوزیسیون متفاوت است و باید در هر مورد بطور مشخص مورد بررسی قرار گیرد.

با در نظر گرفتن این مجموعه می‌توان عمده‌ترین گرایش‌ها و عواملی که بر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور تاثیر می‌گذارد را تشخیص داد و خط مشی آن را در قبال و در جریان انتخابات آینده ریاست جمهوری در مجموع خود تحلیل و پیش بینی کرد. اما برای دقیقتر بودن این تحلیل لازم است برخی محاسبات سیاسی اپوزیسیون را نیز در نظر گرفت.

مقابله با خاتمی بر اساس کدام محاسبات سیاسی ؟

در کنار گرایش‌های عمقی درونی و عواملی که متقابلا بر آنها تاثیر می‌گذارند، یک سلسله محاسبات سیاسی نیز وجود دارد که در سمت تشدید مخالفت با محمد خاتمی عمل می‌کنند. بر اساس این محاسبات، گزینش تاکتیک مقابله با محمد خاتمی ضمنا بدین خاطر است که این تاکتیک بی‌خطر و بی‌هزینه نیز هست. حتی یک نفر هم وجود ندارد که به دلیل انتقاد از محمد خاتمی و جبهه تحولات در زندان باشد یا جانش تهدید شود. بر عکس همه کسانی که امروز در معرض خطر قرار دارند و باید منتظر کتک و چاقو کشی و زندان و شکنجه باشند کسانی هستند که از محمد خاتمی و جبهه تحولات حمایت می‌کنند. از اینرو اپوزیسیون خارج از کشور ایران با گزینش تاکتیک انتقاد از محمد خاتمی و تبلیغ ناامیدی از وی در واقع کم هزینه‌ترین و کم خطرترین تاکتیک را برگزیده است. ضمن اینکه با یک محاسبه بازاری که این روزها تب آن در اپوزیسیون نیز بسیار رواج پیدا کرده است این تاکتیک پر سود هم به نظر می‌رسد: اگر جبهه طرفدار اصلاحات پیروز شد مسلما مزاحم اپوزیسیون بابت سیاست آن در قبال محمد خاتمی نخواهد شد و اگر شکست خورد آنان سهم خود را در این شکست از جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب مطالبه خواهند کرد.

در اینجا جنبه دیگری از محاسبات فاجعه بار آشکار می‌شود. اپوزیسیون با قرار دادن نوک تیز حملات خود علیه شخص محمد خاتمی نه فقط کم هزینه‌ترین و به خیال خود پر سودترین تاکتیک را برگزیده است، بلکه آگاه از همسویی سیاست خود با جبهه ارتجاع چشم به مراحم ارتجاع نیز دوخته است تا شاید فضایی را برای آن در داخل کشور باز کند. این یک تخیل و اتهام نیست. فضائی که جبهه مخالف اصلاحات با بستن مطبوعات و فراهم ساختن نفوذ تبلیغات رادیوئی طرفداران بازگشت سلطنت به ایران (رادیو صدای ایران با گویندگی شخصی بنام "سعید قائم مقامی") باز کرده نمونه آشکار آنست.

با در نظر گرفتن این محاسبات، علل پاره‌ای تناقضات موجود در سیاست و ادعاهای اپوزیسیون آشکار می‌شود. مثلا در همان حال که از ناامیدی مردم و اینکه گویا تحولی انجام نگرفته و از این بیشتر نیز پیش نخواهد رفت سخن گفته می‌شود، ضمنا برخی کسان از فعالیت در داخل کشور سخن به میان می آورند و دعوت به تظاهرات می‌کنند و در مصاحبه‌های رادیوئی خود از خارج کشور و یا از داخل کشور ضمن شدیدترین حملات به محمدخاتمی خواهان راهپیمائی و تحصن می‌شوند. شناخته شده‌ترین تشکل و چهره در این زمینه از داخل کشور، در حال حاضر "حشمت‌الله طبرزدی" است که خود را رهبر جنبش دانشجوئی فرض کرده‌است. از خارج کشور هم ما این مشی را در مقالات برخی نشریات چپ و به قلم رهبران آنها می‌بینیم!

در نگاه نخست این دو با هم متناقض به نظر می‌رسند. وقتی ارتجاع حاضر نباشد کمترین فعالیت گروه‌های مذهبی و سیاسی طرفدار تحولات در داخل کشور را تحمل کند چگونه فعالیت یک گروه سیاسی لاییک آن هم از اپوزیسیون خارج از کشور را تحمل خواهد کرد؟ اما در واقع تناقضی وجود ندارد. بخشی از اپوزیسیون فضایی را که در داخل برای خود جستجو می‌کند فضایی نیست که در نتیجه جنبش مردم و پیشبرد تحولات بوجود خواهد آمد، بلکه آنچنان فضایی است که جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب برای انتقاد آن از خاتمی در اختیار آن قرار خواهد داد. در پشت تبلیغات علیه محمد خاتمی و انداختن گناه عدم پیشرفت تحولات به گردن وی، در واقع یقین به شکست ناپذیر بودن قدرت ارتجاع و در نتیجه ضرورت جلب مرحمت آن پنهان شده است.

فرجام سیاست اپوزیسیون

بخشی از به اصطلاح اپوزیسیون که فعلا قدرت مانورش بدلیل جنبش مستقل مردم تنگ شده است، آنچه در وهله نخست بدان می‌اندیشد، در عمق سیاستی که دنبال می‌کند عدم دخالت مردم و بازگشت مردم به خانه‌هاست. تبلیغ ناامیدی مردم بیش از آنکه تبلور واقعیت جنبش باشد، بیان آرزوهای آنهاست که البته برای تحقق آن از هر آنچه از عهده آنان براید کوتاهی نمی کنند. اما پس از اینکه مردم به خانه‌ها بازگشتند چه خواهد شد؟ بدیهی است در غیاب جنبش مردم در کوتاه مدت زور و نیروی نظامی تعیین‌کننده خواهد بود. این زور و نیرو در داخل کشور در دست ارتجاع و در خارج در اختیار امپریالیسم است. از این مرحله مرزهای سیاست و خدمت و خیانت دیگر درنوردیده می‌شود و البته بسیاری حاضر نخواهند بود در این لجن‌زار فرو روند هر چند قبلا زمینه ساز آن بوده باشند. در یکسو جبهه ارتجاع خود را آماده کرده است تا به بهای خیانت ملی هر گونه نوکری امپریالیسم را بپذیرد و هر نوع امتیازی را که برای بقای آن بر سر قدرت لازم باشد واگذار کند. در مقابل بخشی از به اصطلاح اپوزیسیون نیز تصور می‌کنند امپریالیسم با آگاهی از میزان نفرت مردم از جبهه ارتجاع نوکری آن را نخواهد پذیرفت و واپسگرایان اپوزیسیون را ترجیح خواهد داد. این کودکانه‌ترین درک و سیاستی است که بخشی از اپوزیسیون خارج و حتی داخل کشور می‌توانند در لجن‌زار آن فرو روند.

بدینسان حلقه بسته می‌شود و ما دوباره باز می‌گردیم به آنچه که از آن شروع کردیم. یعنی: سیاست و مشی اپوزیسیون خارج از کشور در طی سالیان دراز دانسته و ندانسته در خدمت ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت و ارتجاعی‌ترین بخش اپوزیسیون قرار گرفته است. برای تغییر این سیاست، برای درک واقعیت جامعه و جنبش مردم، برای قرار گرفتن در کنار تحولات، زمان نامحدود نیست. نباید همواره منتظر "تلنگر" ماند تا به اندیشه فرو رفت یا بدتر از آن به فکر انتقام گرفتن از آنانی افتاد که تلنگر را وارد کرده‌اند. می‌توان یقین داشت اکنون و با تاثیر منفی حادثه برلن، انتخابات آینده ریاست جمهوری یکی از آخرین فرصت‌هایی است که مردم ایران به این بخش از اپوزیسیون خارج از کشور خواهند داد. اپوزیسیون اگر از این امکان برای جبران آنچه در سالیان گذشته انجام داده است استفاده نکند، یک فرصت تاریخی را از دست داده است. صمیمانه باید امیدوار بود بخش سالم اپوزیسیون خارج از کشور نه در حرف، بلکه در عمل و با تمام نیرو در کنار جبهه تحولات قرار بگیرد و از این آزمون تاریخی سربلند بیرون آید.

بر خلاف این ارزیابی نادرست که "نواندیشی دینی" را ایجاد انحراف در افکار عمومی معرفی می‌کند، این جدال چنان تاثیری در روشن شدن ذهن توده‌ها نسبت به ریشه‌های اقتصادی– اجتماعی نبرد کنونی در جامعه دارد که ارتجاع مذهبی با تمام قدرت در برابر آن مقاومت می‌کند!

نواندیشی دینی

از ریشه جدال بزرگ طبقاتی – اجتماعی جدا نیست!

الف. آذرنگ

در شماره ۶۰۳ نشریه "نامه مردم"، مقاله‌ای که تقریبا یکسوم حجم آن نشریه را دربرمی‌گیرد تحت عنوان "نواندیشی مدافعان ذوب در ولایت یا زمینه‌سازی برای انحراف افکار عمومی" منتشر شده است. مقاله مورد نظر، مانند اکثر نوشته‌های "نامه مردم" از نظر محتوا، زبان، اهداف و شیوه تبلیغی، متاسفانه فرسنگ‌ها از شیوه و نمونه فعالیت‌های مطبوعاتی– تبلیغاتی شناخته شده توده‌ای فاصله دارد.

بند اول مقاله "نامه مردم" می‌گوید: «چندی است که جار و جنجال تبلیغاتی وسیعی درباره جریان "نواندیشی دینی" مخالف با تفکرات ارتجاعی، صفحه مطبوعات مجاز داخلی جمهوری اسلامی را سیاه کرده است. با اینکه قبلا زمزمه‌هایی از طرف نیروهای سیاسی مدافع "ذوب در ولایت" و مورد نفرت توده‌ها، در این زمینه منتشر گردیده بود، که خود نشانگر عمق بحران مشروعیت حکومت رژیم ولایت فقیه است، اما به دنبال مصاحبه محمد مهدی فقیهی، سردبیر روزنامه "انتخاب" با ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ابعاد این مساله روشن‌تر می‌گردد.»

در بند پایانی مقاله "نامه مردم" چنین می‌خوانیم: «مرتجعان حاکم با تمام قوا و ترفندهای گوناگون، از محاکمه، زندان، کشتار، ضرب و شتم گرفته تا بازی‌های جدید به نام "نواندیشی دینی" سعی دارند کنترل اوضاع را تحت اختیار خود درآورند. مبارزه قاطع با این اقدامات و ترفندهای از مد افتاده برای آگاهی دادن به توده‌ها شکست سرکوب‌گران را در پی خواهد داشت.»

در فاصله بین بندهای آغازین و پایانی، نویسنده "نامه مردم" نقطه نظرات محمد مهدی فقیهی و محمد جواد لاریجانی را در ارتباط با موضوع مورد بحث، گنجانده است. حاصل این هنرنمایی این که نویسنده، هدفمند یا از فرط بی‌اطلاعی، "نواندیشی دینی" یعنی یکی از غنی‌ترین و موثرترین گفتمان‌های مطرح در جنبش امروز کشور را با اتکا به نظرات واکنشی دو نفر که اتفاقا بیرون این بحث قرار داشته و هدفشان به بیراهه بردن بحث اصلی است، را تخطه کرده و آنرا یکی دیگر از بازی‌های ارتجاع تلقی کرده و مبارزه قاطع با آنرا تبلیغ می‌کند.

گفتمان نواندیشی دینی

برخلاف تصور و یا تبلیغ "نامه مردم"، "نواندیشی دینی" اولا مختص ایران نبوده، بلکه یکی از ویژگی‌های سیاسی–اجتماعی جوامعی شبیه ایران در دوران تاریخی کنونی، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. از آغاز این دوران تاریخی به رغم انواع توطئه‌ها و تبلیغات سرمایه‌داری در جهت استفاده از مذهب برای سلطه بر زحمتکشان و استثمار آنها، جنبش اصلاح دینی متناسب و هماهنگ با خصلت و محتوای دوران تغییر کرده است. غیرقابل تحمل بودن شرایط موجود و کشف پیام احکام و آموزش‌های مذهبی در چالش وضع موجود، مذهب را به نیرویی بالقوه برای تغییر تبدیل کرده و به جنبش اصلاح دینی خصلتی ضد فقر، استبداد و سرمایه‌داری غارتگر بخشیده است.

ثانیا گفتمان نواندیشی دینی در ایران، بحثی نیست که در چند روز یا چند هفته گذشته، ارتجاع و وابستگان آن مطرح کرده باشند. نواندیشی و واکنش ارتجاع مذهبی در برابر اقبال جامعه از آن، که دارای بار اجتماعی، سیاسی و طبقاتی است را نمی‌توان و نباید با هم یکی دانست. ناتوانی در تمایز این دو، بدون تردید موجب خطا در امر سیاستگذاری سازمانی و حزبی خواهد شد. گفتمان نواندیشی دینی، سلاح نظری–فلسفی اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حاکمیت، در نبرد علیه ارتجاع و برای جمهوریت و مردسالاری است، اما ما توده‌ایها باید خوب بدانیم که این نبرد، تنها نبردی فلسفی و نظری نیست و در صفوفی که در دو سوی این اصلاح طلبی قرار گرفته‌اند، گرایش‌های بسیار جدی طبقاتی قرار گرفته‌اند. گرایش‌هائی که از عقب‌افتاده‌ترین سرمایه‌داری، یعنی "تجاری" دفاع می‌کنند و طرفدار زمینداری بزرگ‌اند، و کسانی که از تولید و گسترش صنایع دفاع می‌کنند.

امروز در ایران، در ادامه روندی که با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آغاز شده، مذهب نقش متضادی بازی می‌کند، از سوئی بورژوازی سنتی و تجاری ایران، بنام مذهب و در همکاری و ارتباط تنگاتنگ با ارتجاع مذهبی، آزادی‌ها و قانون را زیرپا گذاشته و به ستم و غارت ادامه می‌دهد. جناح ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری وابسته در پی آن است که با انواع توطئه‌ها، مردم و جمهوریت را از صحنه بیرون کرده و سلطنت را در جامه مذهب به قدرت برساند.

از سوی دیگر مبارزه‌ای متنوع و گسترده برای آزادی و حاکمیت قانون، مردم‌سالاری، جمهوریت و علیه ستم، فقر و ارتجاع از جانب نیروهای مذهبی سازماندهی و هدایت می‌شود. در شرایط امروزین جنبش که اصلاح‌طلبان و انقلابیون در پی تسخیر ماشین دولتی از درون هستند،

استفاده روشنفکران و رهبران جنبش از گفتمان نواندیشی دینی و نواندیشی به معنای عام و مترقی آن بیشتر قابل درک است.(۱)

انبوهی از کتب، مقالات و مصاحبه‌های فعالین جنبش اصلاح‌طلبی امروز در برابر ماست، که نشان می‌دهد، گفتمان نواندیشی مذهبی، مدت‌ها قبل از انتخابات مجلس پنجم، در جهت سازمان دادن جنبش امروز و تراشیدن و از بین بردن مشروعیت مذهبی که ارتجاع خود را در پس آن پنهان کرده، بکار گرفته شده است. کدیورها، اشکوری‌ها، حجاریان‌ها در واقع بعلت نواندیشی مذهبی–سیاسی، ولی به بهانه‌های واهی دیگر، بازداشت، محاکمه، زندانی شده و یا به جانشان سوءقصد شده است. تازه‌ترین این نوشته‌ها که ما توجه نویسندگان نامه مردم را به آنها جلب می‌کنیم عبارت است از کتاب «جمهوریت یا افسون‌زدائی از قدرت" نوشته سعید حجاریان و گفت و گوی حجت‌الاسلام کدیور با روزنامه "دوران امروز" بمناسبت چهلمین روز درگذشت شیخ محمد شمس‌الدین رهبر شیعیان لبنان (۱۳ و ۱۴ اسفند ۷۹)

گزیده‌هائی از مصاحبه اخیر کدیور:

«۱– لبنان چهار راه خاورمیانه است. بیروت عروس خاورمیانه محسوب می‌شود و آن آزادی فرهنگی که از سابق در بیروت و لبنان بود، در علمای لبنانی نیز بی‌تاثیر نبوده و لذا با این که علمای لبنانی نوعا درس خوانده نجف هستند، ولی یک تفاوت جدی با دیگر درس‌آموختگان حوزه نجف اشرف دارند فقهای معاصر لبنانی تفاوتی که با دیگر علما، فرضا با علمای قم و علمای نجف دارند در مسائل تازه‌ای است که اینها با آن مواجه بوده‌اند و به ظاهر علمای قم و نجف کمتر با این مسائل مواجه بوده‌اند و نکته دیگر هم حریت فکری و آزادی اندیشه‌ای است که در سطح لبنان بوده، موثر افتاده، آنها قرائت و برداشت وسیع‌تر را از دین ارائه کرده‌اند.

۲– نظر دومی که ایشان ارائه می‌کند و ظاهرا نظر اصلی خودش هست، یعنی حاکمیت مردم بر خودشان و به تعبیر امروزی مردم‌سالاری. شیخ محمد مهدی شمس‌الدین تصریح می‌کند که اگر ما قائل به مردم‌سالاری دینی شویم برای فقها کمترین نقش سیاسی را قائل شده‌ایم و اگر قائل به ولایت فقها شویم در این صورت برای مردم هیچ نقشی در مشروعیت سیاسی قائل نشده‌ایم.

۳– مرحوم شمس‌الدین تصریح می‌کند که جامعه دینی را نمی‌شود با شکل استبدادی اداره کرد. ما باید به دنبال صورت‌هایی باشیم که خارج از مساله استبداد باشد. بنابراین می‌گوید کار مردم به خودشان سپرده شده است. معتقد است که مردم موظفند با اصل شورا، مشورت نظام شورائی، کار خودشان را سامان بدهند. وی به این نکته تصریح می‌کند که جامعه باید به شکل شورائی اداره شود، کسانی را که مردم انتخاب کرده‌اند، در هر قالبی و شکلی که مردم پذیرفتند و متناسب با مقتضیات زمان و مکان خاص آنها، حق دارند که مسائل را به پیش ببرند.

۴– نمی‌توان از تاثیر شرایط زمانی و مکانی در فتوا چشم‌پوشی کرد. سخن مرحوم مطهری را به یاد داشته باشیم که فتوای روستائی بوی روستا و فتوای شهری بوی شهر می‌دهد، باید بگوئیم فتوای لبنانی بوی لبنان می‌دهد و فتوای ایرانی بوی ایران می‌دهد و فتوای عراقی هم بوی عراق می‌دهد و فتوای لبنانی یکی از ویژگی‌هایش، جامعه چند مذهبی و یک جامعه تکثرگراست، تکثرگرائی در فتوای سیاسی حتما اثر می‌گذارد.

۵– تمایل فکر ایشان در مساله زنان است. ایشان قائل می‌شوند برخلاف نظر مشهور ما، هیچ دلیل جامع و کامل نداریم که زنان صلاحیت قضاوت و زمامداری را ندارند. اصل این است که هر کسی می‌تواند اگر صاحب صلاحیت و کفایت باشد زمامدار یا قاضی شود.

۶– ما می‌توانیم اندیشه جدید شمس‌الدین را خلاصه کنیم در دو نکته: یکی در فقه سیاسی است که ایشان با عدم پذیرش ولایت عامه فقیه، قائل به نوعی مردم سالاری دینی می‌شود و تمام ارکان جامعه را با انتخاب مردمی می‌داند و این نکته خیلی مهمی است و نکته دوم این که برای زمان هم زمامداری و هم قضاوت را قائل می‌شود

ایشان در مورد مساله "تحزب" به این نکته اشاره می‌کند که ما در زمان پیامبر اکرم (ص) "خلف الفصول" را داشتیم و می‌توان احزاب جدید را اشکال پیشرفته همان موارد به حساب آوریم. جامعه جدید بدون امکان تسلط مردم بر خودشان بدون سلیقه‌های مختلف که در احزاب متشکل می‌شوند، قابل پیاده شدن نیست.»

مطالعه پیگیر آنچه که در جامعه امروز ایران می‌گذرد برای همه ما یک ضرورت است و برای آنها که دست به قلم می‌برند تا رویدادهای ایران را معرفی کنند این ضرورت دو چندان است. ما نباید و اجازه نداریم مسائل جامعه را چنین ساده و چون شاخه‌ای بریده از تنه درخت معرفی کنیم و در پایان هم یک مهر باطل "ولایت فقیه" پای نوشته خود بزنیم! مذهب، با همه تاثیر داشته و نداشته‌اش بر جامعه ایران، امروز در حال انداختن یک پوست تاریخی است، چطور می‌توانیم به خود اجازه بدهیم با چند جمله پرخاشگر، این پوست اندازی را بی اهمیت جلوه دهیم؟

۱– جهت اصلاع بیشتر پیرامون نواندیشی دینی در ایران و جهان نگاه کنید به

- نگاهی به جنبش الهیات رهائی بخش "راه توده" شماره ۵۹
- انقلاب و مذهب در کوبا راه توده شماره ۷۰
- نواندیشی دینی، راه توده شماره ۷۳

گفتگو با بنیانگذار "نواندیشی دینی" در آمریکای لاتین

واتیکان

دوران تنوع نظـــرات را پشت سر می‌گذارد!

اخیرا آژانس اطلاعاتی آمریکای لاتین که مقر آن در "کواتو"، پایتخت اکوادور است مصاحبه‌ای با "گوستاو کوتی‌یرز" روحانی مبارز و بنیانگذار "نواندیشی دینی" در آمریکای لاتین، انجام داده‌است. در این مصاحبه نکات جالبی درباره جنبش الهیات رهائی بخش در دوران پس از

فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در اروپای شرقی و استقرار بـه اصطـلاح نظم نوین جهانی مطرح شده است. با توجه به بحث‌های جـاری "پـیرامون نواندیشی دینی" در جنبش امروز ایـران، ترجمـه متـن ایـن مصاحبـه را بـا اندکی تلخیص در زیر می‌آوریم:

س: با سقوط "سوسیالیسم واقعـا موجـود" در اروپـای شـرقی و ظـهور بـه اصطلاح "نظم نوین جهانی" و برقراری نئولیبرالیسم در شـبه قـاره مـا، کـه بعنوان آخرین و تنها راه در مقابل ما تبلیغ می‌شود، آیا الهیات رهائی بخش بمثابه بازتاب گرایش‌های مردمی در درون و خارج از کلیسا، تحت تاثیر این بهمن تاریخی قرار گرفته است؟

ج : خب، بسیار طبیعی است که اینها تحولات مهمی اسـت و هـر جنبـش مردمی باید به آنها توجه کند، البته این دگرگونی‌ها هیچ تغییر رادیکـالی در اندیشه الهیات رهائی بخش را در پی نداشـته‌اند، زیـرا ایـن جنبـه از وضـع موجود، یعنی فقر اکثریت عظیم جمعیت آمریکای لاتین، متاسفانه هنوز نـه تنها برطرف نشده، بلکه تشدید هم شده است. در نتیجه مـادامی کـه فقـر وجود دارد، الهیات رهائی بخش هم وجود خواهد داشت، البته ما بـاید ایـن عوامل جدید در اقتصاد جهانی را در نظر بگیریم.

س: گفته می‌شود که هم در درون جنبش چپ آمریکای لاتیـن و هـم در بین برخی عناصر مترقی در کلیسا، این گرایش یا حداقل این وسوسه وجود دارد که به استقبال "نظم نوین" که در عمل نئولیبرالیسم است رفته و یا بـا آن از در تسامح درآیند. در این مورد چه فکر می‌کنید؟

ج: خب، واژه تسامح، در چارچوب مورد نظر شما، بطور حتم معنای منفی و پیمان شکنانه دارد. اما اگر منظور شما این است که آنـهائی کـه از اهـداف فقرا دفاع کرده و برای عدالت در آمریکای لاتین مبارزه می‌کننـد، بـاید بـه واقعیات موجود توجه کنند، اگر این چیز است کـه شـما تسـامح می‌نـامید، جواب مثبت است.

س: آیا این بدین معناست که روش و نقش تاریخی و اجتمـاعی–سیاسـی الهیات رهائی‌بخش بشکل سابق آن باقی خواهد ماند؟

ج: نه، نه ضرورتا. به نظر من شیوه تحلیل علمی، ماهیتا تابع تغییـر اسـت. یک علم از طریق فرضیات متغیر و متحول می‌شود. فـیزیک گالیلـه شـبیه فیزیک نیوتن نبوده و فیزیک نیوتن، بـا فـیریک اینشـتاین فـرق می‌کنـد. جامعه شناسی و علوم اجتماعی هم حق دارند فرضیات خود در تغییر شرایط فقر در آمریکای لاتین را با واقعیات منطبق کننـد. الـهیات رهـائی بخـش، علوم اجتماعی را نیآفریده، بلکه از آنـها بـهره گرفتـه اسـت. مـا همچنـان گذشته باید روند تکامل و تحول علوم اجتماعی را تعقیـب کـرده و از آنـها استفاده کنیم. ما برای رسیدن به درک و شناخت بهتر از واقعیات، مجبور به حرکت در مسیر تکامل علوم اجتماعی هستیم.

س: مدل نظری الهیات رهائی بخش، اساسا مدل جامعه طبقـاتی بـود. در شرایط کنونی آمریکای لاتین، آیا این مدل هنوز اعتبار خود را حفـظ کـرده یا اینکه عناصر دیگری وجود دارند که تصویری که الهیات رهائی بخش در آن قرار دارد را پیچیده‌تر می‌کنند؟

ج: مدل الهیات رهائی بخش در گذشته از واقعیت موجود فقر و یافتن علل آن شروع می‌کرده، براساس علـوم اجتمـاعی دوران، علـت اصلـی فقـر در آمریکای لاتین وابستگی بود. امروز، تئوری وابسـتگی بسـیار تغییـر کـرده، ولی واقعیت وابستگی کشورهای فقیر به کشورهای غنی، نسبت به گذشـته عظیم‌تر است. این واقعیت از نظر مـا بسـیار مـهم اسـت و مطمئنـا وجـود وابستگی یعنی وجود منـافع متقـابل و ایـن خـود در تحلیـل نـهائی یعنـی درگیری‌های طبقاتی و به تبع آن برخوردهای فرهنگی و نژادی. این همان چیزی است که از ابتدا نقطه حرکت الهیات رهائی بخش را تشکیل می‌داد.

س: اخیرا واتیکان و دیگر بخش‌های کلیسا عنوان می‌کنند که عمر الهیات رهائی بخش به سر آمده، شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

ج: بعضی افراد وقتی موضوعی از صفحـه اول روزنامـه‌ها حـذف می‌شـود، تصور می‌کنند آن موضوع دیگر وجود خارجی ندارد. مـا از اینکـه دیگـر در صفحه اول روزنامه‌ها نیستیم، خوشحالیم، زیرا وضع گذشـته نمـی‌گذاشـت کارمان را انجام دهیم.

من فکر نمی‌کنم که روحانیون در رم، آنچنان که شما می‌گوئیـد فکر کنند. بعنوان مثال، تزهای الهیات رهائی بخش در دانشگاه گریگوریان، هنوز تدریس می‌شود. مطمئنا آنهایی که ایـن تزهـا را در مـدارس مذهبـی می‌خوانند، فکر نمی‌کنند که عمر الهیات رهائی بخش به سر آمده باشد. به نظر من نباید نظر دو سه نفر را نظر رم معرف کـرد. رم جـهان پیچیـده‌ای است که در آن نظرات بسیاری دیده می‌شود.

س: روشن است که الهیات رهائی بخش مبـارزه خـود بـرای انتقـال ایـن جهان ستمگر و غیرعادلانه را رها نکـرده اسـت. بـا ایـن وجـود، برخـی از پیروان آن، به نظر می‌رسد دچار یاس و ناامیدی شده باشـند. ایـنرا چگونـه توضیح می‌دهید؟

ج: اولا اگر یاس یا بحرانی وجود دارد، الهیات رهائی بخش را نباید مسئول آن دانست. همانطور که قبلا گفتم، آمریکای لاتین از گذشته فقیرتر اسـت. طبیعی است که این وضعیت موجب بروز بحران شود.

ثانیا اگر بحرانی هم در جنبش مردم وجود داشته باشد، این خود نشانه رشد و بلوغ آن است. باید تامل کرد چرا بحران وجود دارد، بعنوان مثال وقتی ما از بحران سال‌های نوجوانی صحبت می‌کنیم، باید بپرسیم چـرا قبـل از آن چنین بحرانی وجود نداشت؟ واقعیت این است که در گذشته ایـن نوجـوان، کودک خردسالی بیش نبود و هویت رو بـه رشـد و بلـوغ احتمـالا بحرانـی امروز خود را نداشت. به نظر من فقرای ما اکنون به هویت خود پی برده و البته در شرایط بسیار مشکلی برای زندگی مبارزه می‌کنند. سی‌سـال پیـش که فقرا به هویت و نقش خود پی نبرده بودنـد، وضـع بـهتر نبـود، بعبـارت دیگر اگر امروز بحرانی هم وجود داشته باشد، به این دلیل ساده اسـت کـه جنبش فقرا در آمریکای لاتین رو به بلوغ است و هویت خود را یافته است.

س: آینده آمریکای لاتین را چگونه می‌بینید؟

ج: من غیبگو نیسـتم و نمی‌دانـم در آینـده چـه اتفـاقی روی خواهـد داد. برخلاف ادعای برخی‌ها، به نظر مـن آمریکـای لاتیـن و کلیسـا، یکـی از جالب‌ترین، غنی‌ترین و زنده‌ترین دوران‌های خود را طی می‌کنند. منظـورم از غنی و زنده این نیست که همه چیز ساده و مطلوب ماسـت. مـا یکـی از دشوارترین مراحل را می‌گذرانیم، ولی با اطمینان می‌توانم بگویم که آینـده روشن و مهمی در پیش رو داریم.

مقابله با مداخله نظامی امریکا در ایران با اتحاد منطقه‌ای بین ایران–روسیه–چین و هندوستان در سیاست خارجی و مداخله مردم در سیاست داخلی با حضور فعال خود در صحنه سیاسی کشور ممکن و عملی است!

سفر محمد خاتمی به روسیه و قراردادهائی که در زمینه تسلیحات و همکاری‌های فنی–اقتصادی با این کشور منعقد شد، فصل جدیدی در سیاست و مناسبات خارجی جمهوری اسلامی است، که مستقیما متاثر از پیش بینی ماجراجوئی‌های گسترده امریکا در منطقه خاورمیانه، خلیج فارس، افغانستان، عراق و سرانجام "ایران" است. از آنجا که امریکا با تمام قوا می‌کوشد روسیه را محاصره نظامی کند و ایران مهمترین حلقه از مجموعه کشورهائی است که امریکا می‌خواهد آنها را به دایره محاصره روسیه وصل کند، گسترش مناسبات اقتصادی، فنی و نظامی با ایران، از نظر روسیه نیز از اولویتی به مراتب جدی‌تر و وسیع‌تر ازگذشته برخوراراست.

نه تنها دولت خاتمی، بلکه هر دولتی که در ایران امروز بخواهد منافع دراز مدت ملی را بر تخیلات مذهبی لحظه‌ای ترجیح بدهد، از سیاست تشکیل اتحادهای دفاعی در برابر تجاوزات نظامی امریکا و شکستن محاصره اقتصادی–فنی امریکا علیه ایران حمایت می‌کند. بی‌شک، گام‌های اخیری که دولت خاتمی در جهت تدقیق یک سیاست خارجی متفاوت با دو دهه گذشته جمهوری اسلامی اتخاذ کرده‌است با کارشکنی‌های مخالفان اصلاحات و انگلوفیل‌های درون ساختار مذهبی–سیاسی جمهوری اسلامی روبرو خواهد شد، اما باید این سیاست را بدون تزلزل ادامه داد و آن را به اتحادی بین ایران، روسیه، چین و هندوستان تبدیل کرد.

سفر خاتمی به روسیه و انعقاد قراردادهائی که در این سفر به امضاء رسید، همچنین نشان داد، که حداقل بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی در همسوئی با دولت وی، خطر تجاوز نظامی امریکا به ایران را خطری نزدیک و قطعی یافته و به چاره‌اندیشی در این زمینه پرداخته‌است. هیچ قرارداد نظامی و هیچ سلاحی کاربرد سلاح "**مشروعیت مردمی**" یک حکومت را در برابر تجاوز خارجی ندارد. از این رو باید با تمام قدرت در جهت خنثی سازی و بی‌اثر ساختن سیاست بشدت ضدملی و خطرناک مخالفان اصلاحات برای ناامید کردن مردم از اصلاحات، دولت خاتمی، شخص خاتمی و وادار ساختن مردم به خانه نشینی و نرفتن پای صندوق‌های رای انتخابات آینده ریاست جمهوری کوشید. سیاست واقع‌بینانه خارجی، در کنار پذیرش واقعیات جامعه و خواست عمومی مردم کشور، در مجموع خود آن دفاع ملی را تشکیل می‌دهند که اجازه تجاوز به خاک میهن را نه به امریکا و نه به هیچ قدرت خارجی دیگری نمی‌دهد.

در این شماره راه‌توده، مجموعه گزارش‌هائی را در ارتباط با سیاست‌های تهاجمی جدید امریکا می‌خوانید. سیاست‌هائی که از جمله ایران را بعنوان یکی از اهداف مهم و اصلی در برابر خود قرارداده است. متاسفانه مطبوعات داخل کشور، آنگونه که باید هنوز به خطر نظامی امریکا علیه ایران و برنامه‌های استراتژیک نظامی این کشور نپرداخته‌اند و این درحالی است که حتی در کشورهای اروپائی، مطبوعات زبان به افشاگری و مخالفت گشوده‌اند.

مرحله جدید تجاوزات نظامی امریکا!

طی نیم قرن گذشته، ماجراجوئی نظامی و جنگ علیه ملت‌های دیگر به یکی از سنن روسای جمهور امریکا تبدیل شده‌است. از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون تک تک روسای جمهور امریکا با حمله اتمی به هیروشیما و ناگازاکی، با راه‌انداختن جنگ‌های کره و ویتنام، با حمله به جمهوری دومینیکن، با حمله به عراق و با بمباران هوائی و موشکی یوگسلاوی سیاست‌های خشونت آمیز علیه ملت‌ها را در پیش گرفته‌اند.

جورج بوش، رئیس جمهور جدید امریکا، در ادامه این سنت چند روز پس از به قدرت رسیدن به بهانه‌ای واهی، عراق را بمباران کرد و به بهانه‌ای مشابه، ایجاد سیستم دفاع موشکی را در راس استراتژی نظامی دولت خود قرار داد.

از هیروشیما تا دفاع موشکی

در نتیجه استفاده از سلاح اتمی در هیروشیما و ناگازاکی، اولا آمریکا تنها کشوری است که تا به امروز از سلاح اتمی استفاده کرده است و ثانیا اصل "ترور هسته‌ای" به شالوده استراتژی نظامی آمریکا، طی دوران جنگ سرد تبدیل شد. طی جنگ سرد، امپریالیسم امریکا، حتی با در اختیار داشتن ذخیره عظیم تسلیحاتی، سلاح‌ها و موشک‌های اتمی و سیستم تحویل‌دهنده آنها، در مرحله‌ای سناریوی "جنگ ستاره‌گان" را تحت بررسی و ایجاد داشت. تنها در نتیجه فشار جهانی و وجود جنبش جهانی صلح بود که آمریکا به امضاء قرارداد محدودیت سلاح‌های اتمی و قرارداد حاکم بر موشک‌های قاره‌پیما با اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۲ تن داد.

تا پایان دهه ۱۹۷۰ مسابقه تسلیحاتی به حدی پیش رفته بود، که ایالات متحده و اتحاد شوروی، هر یک توانائی نابودی اتمی چند باره یکدیگر را داشتند. در شرایط ترس متقابل بود که قرارداد محدود کردن سلاح‌های اتمی و قرارداد ضد موشکی در اوائل دهه ۱۹۸۰ بین ریگان و برژنف به امضاء رسید.

آمریکا در پی هژمونی جهانی

امپریالیسم آمریکا در راستای ایجاد هژمونی جهانی خود و دستیابی به هدف برتری استراتژیک بر روسیه و چین، یکبار دیگر برنامه ایجاد سیستم دفاع موشکی را در دستور کار قرار داده است. تبلیغات آمریکایی ادعا می‌کند که آن کشور جهت جلوگیری از حمله موشکی به اصطلاح "کشورهای شرور" مانند کره شمالی، ایران و عراق به یک سپر موشکی نیاز دارد. در این تبلیغات، منطق موجود، منطق وارونه خطر این کشورهای کوچک برای امریکا بسیار اغراق آمیز است. احیای سیستم دفاع موشکی چیزی نیست، مگر همان طرح "جنگ ستارگان" مورد نظر امریکا.

در دوران پس از فروپاشی اتحادشوروی "خطر از طرف کشورهای دیگر" جای خطر شوروی را در تبلیغات امریکا گرفت. امریکا، کشوری که بالغ بر ۷ هزار موشک قاره پیما دارد، طرح استیلا طلبانه خود را با خطر موهوم از جانب سه کشوری که رویهمرفته کمتر از انگشتان دو دست موشک در اختیار دارند توجیه کرده و ادعا می‌کند که جهت مقابله با

این خطر نیاز به یک سپر موشکی دارد. در رابطه با اصطلاح "سپرموشکی" که متاسفانه بدون هیچگونه تفسیری در صفحات روزنامه‌های ایران منعکس می شود، لازم به یاد آوری است که از ابتدای تاریخ و حتی در جوامع بسیار ابتدائی "سپر" همیشه همراه با "نیزه" بوده‌است. بدست گرفتن سپر، همیشه با پرتاب تیر و نیزه به سمت دشمن یا مخالف همراه بوده‌است. امپریالیسم امریکا، در پی موقعیتی است که بتواند بدون نگرانی از اقدامات تلافی جویانه کشورهای دیگر، هر زمان خواست کشورهای دیگر را مورد حمله موشکی قرار دهد و "سپرموشکی" جلوی خود بگیرد! به این ترتیب است که "سپرموشکی" امریکا ماهیتی تهاجمی داشته و فاقد هرگونه جنبه دفاعی‌است. این مفهوم، با استراتژی نظامی امریکا در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی، یعنی استراتژی "جنگ بدون تلفات" آنطور که در عراق و یوگسلاوی به مرحله اجرا درآمد کاملا منطبق است.

سیستم دفاع موشکی مورد نظر امریکا، به روشنی مغایر قرار داد ۱۹۷۲ بین ایالات متحده و اتحاد شوروی بوده و توازن استراتژیک را بسود امریکا تغییر خواهد داد. کشورهائی که در خط اول آتش "سپر موشکی" امریکا قرار دارند، یعنی چین، روسیه و کره شمالی مخالفت شدید خود را با آن اعلام کرده و بر این نظرند که چنین طرحی موجب شروع دور جدیدی از مسابقه تسلیحاتی در جهان خواهدشد. این سه دولت همچنین بر این باورند که تقسیم ملت‌ها در تبلیغات رسمی دولت امریکا، به "شرور" و "متمدن" تهدید رسمی صلح، دمکراسی و حق حاکمیت ملل در تعیین سرنوشت خویش است.

اسرائیل خود را آماده رسیدن به خلیج فارس می‌کند!

یکی از مسائل مهمی که باید به آن پرداخت وضعیت خاورمیانه‌است. در حالی که اسرائیل هر روز جای پای خود را در منطقه محکم‌تر می‌کند، در عراق تبلیغاتی برای حمله به اسرائیل شروع شده‌است. تحریک صدام‌حسین به عملی ضد اسرائیل کار آسانی است و این در شرایطی است که در عراق هیچ زمینه مقاومتی باقی نمانده‌است. مردم تا آنجا که می‌توانند از عراق می‌گریزند. در سوئد تعداد پناهندگان عراقی از همه کشورها بیشتر است. مردم فقیر و گرسنه از کشور می‌گریزند. از ارتش عراق هم فقط آن مقدار باقی مانده که مردم را سرکوب کند. بنابراین کشور عراق در برابر حمله اسرائیل مقاومتی نمی‌تواند بکند. اگر کوشش‌های اسرائیل به همین شکل ادامه پیدا کند و عراق نتواند راه فرار سیاسی بیابد اسرائیل خواهد توانست با حمله‌ای برق آسا اردن را طی کند و به کنار خلیج فارس برسد. این کار اکنون بیش از هر زمان دیگر آسان شده‌است. باید توجه کرد که هم اکنون ناوهای انگلیس و امریکا دو حامی کلاسیک اسرائیل- در خلیج فارس هستند و خیلی آسان می‌توانند جلوی هر گونه تحرکی را از هر طرف بگیرند. در عین حال اسرائیل با دادن امتیاز کوچکی به ترکیه می‌تواند نه تنها از پایگاه‌های آن، بلکه نیروهای آن برای حمله به عراق استفاده کند.

هیچ یک از کشورهای عرب هم قادر به انجام مقاومتی جدی نیستند و حدس من اینست که دارند زمینه را برای چنین حمله‌ای آماده می‌کنند. حتی می‌توان حدس زد که از درگیری ایران هم در چنین جنگلی استقبال خواهد شد زیرا نه تنها نیروی نظامی ایران را بشدت از بین خواهند برد بلکه زمینه تجزیه ایران را هم فراهم خواهند ساخت.

امیدوارم در این زمینه بحث کنید و هشدار بدهید. اگر با احزاب چپ کشورهای همسایه ارتباط دارید با آنها هم مسئله را در میان بگذارید.

راه‌توده: دوست و همکار قدیمی راه‌توده، که تقریبا تمامی " ای میل" دریافتی شما را از حروف لاتین به حروف فارسی برگردانده و در بالا چاپ کردیم! لطفا ما را در جریان قرار دهید که برای اقامت دائم به خارج کشور آمده‌اید و یا برای یک سفر کوتاه. چنانچه برای اقامت دائم آمده‌اید، وضعیت شما در چه مرحله‌ایست؟ ضمنا با توجه به آگاهی و تسلط شما به اوضاع منطقه و بویژه جغرافیای سوق‌الجیشی ایران، بسیار خرسند خواهیم شد که مشروح نظرات شما در ارتباط با مطالبی که طرح کرده‌اید را دریافت کرده و منتشر کنیم. منتظر تماس شما هستیم.

اخبار کوتاه خارجی

فاجعه اعتیاد به مواد مخدر در روسیه!

همزمان با "پروستریکا" روسیه به بزرگراهی برای حمل و نقل مواد مخدر به اروپای مرکزی و غربی تبدیل شد. این کشور در روند بازگشت به سرمایه‌داری، به منطقه‌ای تبدیل شد که در آن در ابعاد وسیع و انفجاری مواد مخدر استعمال می‌شود. تنها در ۵ سال گذشته تعداد معتادان به مواد مخدر در روسیه سه تا چهار برابر شده‌است؛ بخصوص در شهرهای بزرگ و در بین نوجوانان ۱۳ و ۱۵ ساله. بر اساس محاسبات آماری، در سن پترزبورگ از هر ۵ شاگرد مدرسه‌ای یک نفر حداقل در حد آشنائی مواد مخدر استعمال کرده و در خیلی از مدارس حتی تا یک سوم بزرگسالان به طور منظم مواد مخدر مصرف می‌کنند. براساس داده‌های وزارت کشور، از هر دو نفر در بین بچه‌های بی سر پناه خیابانگرد که تعدادشان در حال حاضر در روسیه نزدیک به یک میلیون و تنها در مسکو بیش از ۲۵ هزار نفر است یک نفر معتاد به مواد مخدر است.

در محدوده مسکو و کالینگراد در دو تا سه سال اخیر از هر دوازده مشمول خدمت سربازی یک نفر مواد مخدر را آزمایش کرده‌است و از هر ۳۰ نفر یک نفر معتاد به مواد مخدر است.

مواد مخدر در یک سیستم کاملا سازماندهی شده وارد زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها می‌شود. قسمت اعظم مواد مخدر از طریق جمهوری‌های آسیای میانه و در صدر آنها از تاجیکستان و قرقیزستان وارد روسیه می‌شود. کوکائین از امریکای لاتین می‌آید. مواد مخدری که بصورت‌های مصنوعی تولید می‌شوند از هنلد وارد می‌شود. البته این مواد به صورت روز افزونی در آزمایشگاه‌های غیر قانونی در روسیه تولید می‌شوند. فقط در سال ۱۹۹۷ بالغ بر ۸۵۰ آزمایشگاه که در آنها این مواد تولید می‌شود تعطیل شده‌است.

اعتیاد به مواد مخدر، در کنار اعتیاد به الکل، سوء تغذیه و شیوع روز افزون بیماری‌های عفونی مانند "سل" و "ایدز" نقش مهمی در پائین آمدن سریع میانگین عمر ایفاء می‌کند و از این طریق خلق روسیه در خطر نابودی قرار دارد. بیشتر کسانی که به صورت مزمن در دام اعتیاد به مواد مخدر می‌افتند بندرت به سن ۳۰ سالگی می‌رسند. شانس زندگی برای کسانی که در روسیه به طور مرتب مواد مخدر استعمال می‌کنند ۴ تا ۴٫۵ سال از لحظه شروع به اعتیاد است.

(این اطلاعات از یک مقاله طولانی در روزنامه "پراودا" به تاریخ اول تا سیزدهم فوریه سال ۲۰۰۱ گرفته شده‌است.)

پیروزی کمونیست‌ها در ملداوی

در انتخابات پارلمانی ملداوی کمونیست‌ها با کسب ۵۲ درصد آراء به پیروزی رسیدند. آنها بدین ترتیب اکثریت مطلق آراء را بدست آوردند. با کسب ۱۳ درصد آراء به صندوق ریخته شده حزب رئیس دولت کنونی، دومین حزب کشور شد. حدود ۶۱ درصد واجدین شرایط رای در این انتخابات شرکت کردند. این انتخابات پس از اعلام انحلال پارلمان توسط رئیس جمهور بصورت پیش از موعد برگزار شد.

آن شبی که ۱۰ نظامی و کادر توده‌ای در زندان اوین به جوخه اعدام سپرده شدند!

یادی از ۱۰ شمع خاموش!

خ. بابک

در اسفند ماه سال ۶۲ برجسته‌ترین افسران ارشد دریائی، زمینی و هوائی حزب توده ایران و جمعی از برجسته‌ترین کادرهای حزب توده ایران که همگی سابقه سال‌ها مبارزه با رژیم شاهنشاهی را داشتند، در برابر جوخه اعدام قرار گرفتند. نظامیان که به حکم محمدی ریشهری و با فرمان اسدالله لاجوردی در زندان اوین تیرباران شدند چهار سال تمام در برابر انواع توطئه‌های کودتائی از انقلاب دفاع کرده بودند و در جبهه‌های دریائی، زمینی و هوائی از میهن خویش در برابر ارتش متجاوز عراق دفاع کرده بودند.

در همین شماره راه‌توده، برای نخستین بار اطلاعاتی در باره فعالیت این نظامیان در دفاع از انقلاب و خاک میهن را به قلم نورالدین کیانوری می‌خوانید.

محمدی ریشهری درحالی چشم در چشم این نظامیان دوخت و آنها را به اعدام محکوم کرد که بخوبی از خدمات فراموش نشدنی آنها در دفاع از انقلاب و میهن اطلاع داشت. نه تنها اطلاع داشت، بلکه با برخی از آنها همکاری چند ساله داشت. او سال‌ها بعنوان دادستان نظامی در جریان بسیاری از فعالیت‌های نظامیان هوادار حزب توده ایران بود.

با یورش به حزب و اجرای احکام ناجوانمردانه برای رهبران و اعضای حزب توده ایران، بعنوان پیگیرترین نیروی سیاسی مدافع انقلاب، فصل تازه‌ای در جمهوری اسلامی آغاز شد، که در حقیقت سرآغاز پشت کردن به انقلاب و سپس خیانت جمعی از کاربدستان جمهوری اسلامی بود. کارگزاران و کاربدستانی که در سال‌های اول پیروزی انقلاب خود را مدافع آرمان‌های انقلاب ۵۷ نشان دادند، اما بعدها چهره‌ای دیگر از خود بروز دادند و در صف مخالفان این آرمان‌ها قرار گرفتند.

سرگذشت این قهرمانان انقلاب و یا به تعبیر "فرزاد جهاد" در دادگاه و خطاب به ریشهری «سربازان گمنام انقلاب»، با سرگذشت انقلاب ایران گره خورده‌است و آنچه بر آنها رفت، مانند آنچه بر حزب توده ایران و همه مدافعان انقلاب بهمن ۵۷ رفت، بخشی از تاریخ این انقلاب است. بخش انقلابی آن!

یادواره‌ای را که در ادامه می‌خوانید، به همت یکی از همرزمان این قهرمانان به جوخه اعدام سپرده شده تهیه و در اختیار راه‌توده قرار گرفته است. همچنین به اطلاع خوانندگان راه‌توده می‌رساند که بزودی گفتگوی رادیوئی یکی از پاسداران میدان تیرباران زندان اوین روی سایت اینترنت راه توده قرار خواهد گرفت، که شرح شب تیرباران ۱۰ شهیدی است که در این گزارش نام و یادشان گرامی داشته شده‌است.

ناخدا افضلی، بالاترین درجه نظامی را در نیروی دریائی داشت. حتی اگر حزب توده ایران قدرت سیاسی–حکومتی ایران را بدست می‌گرفت درجه‌ای بالاتر از این برای او وجود نداشت!

سرهنگ آذرفر، مشاور عالی وزارت دفاع بود، سرهنگ کبیری، معاون اطلاعاتی–عملیاتی هوانیروز و سرهنگ عطاریان، فرمانده لشکر غرب بود.

شاهرخ جهانگیری، فرزاد جهاد، ابوالفضل بهرامی، غلامرضا خاضعی، محمد بهرامی‌نژاد و خسرو لطفی همگی از کادرهای سازمان "نوید" بودند، که بعد از انقلاب در کنار نظامیانی که از آنها در بالا یاد شد و دیگر نظامیان هوادار حزب توده ایران قرار گرفته و پیکار تاریخی و بسیار دشوار دفاع از انقلاب ۵۷ را پیش می‌بردند. پیکاری که از خنثی‌سازی و مقابله با نخستین کودتاها علیه انقلاب تشدید شد و در دفاع از خاک میهن در برابر ارتش متجاوز عراق به اوج خود رسید.

آنها گروه ده نفره اول اعدامیانی را تشکیل دادند که به حکم محمدی ریشهری محکوم شده و اسدالله لاجوردی و حاج مجتبی حلوائی در زندان اوین فرمان تیرباران آنها را صادر کردند. (گزارش جزئیات تیرباران این گروه، که با صدای پاسدار حاضر در میدان تیرباران، بزودی روی سایت راه‌توده قرار خواهد گرفت را گوش کنید!)

نوروز ۶۳ با تیرباران این گروه گلگون شد. آنها را یکسال پس از انواع شکنجه‌ها، یکسال زندان انفرادی و با چشم بند به این شکنجه‌گاه و آن شکنجه‌گاه بردن، سرانجام به میدان تیر اوین بردند. با نظامیانی که با تمام وجود از خاک وطن دفاع کرده بودند چنان کردند که اگر به چنگ ارتش عراق می‌افتادند شاید چنان سرنوشتی پیدا نمی‌کردند. فاجعه در شب ششم اسفند سال ۶۲ روی داد. همان ماهی که اکنون پشت سر گذاشته‌ایم!

لاجوردی برای آنکه این قهرمانان به اسطوره تبدیل نشوند به آنها گفته بود که در صورت سخنرانی در حسینیه اوین این اختیار را دارد که اعدامشان را با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل کند. سه شبانه روز این لالائی مرگ روح را زیر گوش آنها خوانده بود.

شب اعدام همه زندانیان را در "حسینیه" جمع کردند. به یاد دارم سلولی را که ما در آن بودیم. حتی از هواخوری محروم بودیم. آنشب، بعد از شام خواستند همه ما را از آن سلول ببرند. دو سه نفر از ما، بدون آنکه بدرستی بدانیم چه خبر است، به بهانه کسالت از رفتن امتناع کردیم، ولی با مشت و لگد ما را روانه حسینیه کردند. حسینیه مملو از زندانیانی بود که جز پوست و استخوانی برایشان نمانده بود. توده‌ای‌ها را در میان دو صف "توابین" که اونیفورم رنجرهای امریکائی را به تن داشتند نشانده بودند. به شهید "قیاثوند" که کنار دستم نشسته بود گفتم این لباس برای آن کاری که می‌کنند حقیقا هم برازنده‌است! آنها ماموریت داشتند تا با دمپائی پلاستیکی، مشت و لگد آنقدر ما را در میان دو صف خودشان بکوبند تا شعار ضد توده‌ای بدهیم.

لحظاتی بعد ۱۰رفیق سربلندمان را آوردند. به اسرای جنگی شبیه بودند. همه شان را از سلول انفرادی آورده بودند. آنها را روی صحنه حسینیه بر صندلی نشاندند. چند لحظه بعد "لاجوردی" در میان عده‌ای تواب وارد حسینیه شد. خیلی از این تواب‌ها، همان‌هائی بودند که تا پیش از یورش‌ها، در هر متینگ و تظاهرات و اعلامیه‌ای توده‌ای‌ها را مشتی خائن، ترسو، دنباله روخمینی، روزیونیست و سازشکار خطاب می‌کردند!

لاجوردی مطمئن از وعده‌ای که سه شبانه روز تمام زیر گوش آن ۱۰ نفر زمزمه کرده بود، خطاب به زندانیان و با اشاره به آن ۱۰ نفر گفت: آقایان آمده‌اند برای ما صحبت کنند! و سپس رو به افضلی کرد و گفت: ناخدا شروع کنید!

افضلی مکثی کرد و سپس گفت: علت اینکه من تـوده‌ای شـدم این بود که تشخیص دادم حزب توده ایران با تجربه‌ترین جریـان سیاسـی کشور است و تنها او قادر است انقلاب را حفظ کند. او، سپس خدمتات خود برای انقلاب را در ضمن جنگ و در نیروی دریائی شـرح داد و زنـدگینامـه خود را هم شرح داد. کمترین جمله که دال بر توهین به حزب و یـا اتحـاد شوروی و یا مارکسیسم باشد بر زبان نیآورد. لاجوردی برافروخته و نا امیـد پرسید: همین؟ افضلی پاسخ داد: همین!

لاجوردی رو کرد به سرهنگ کبـیری، امـا او هـم آنچـه گفـت خلاف انتظار لاجوردی بود. از جبهه‌های جنگ گفت، از کشف توطئـه‌های کودتائی گفت و کار شبانه روزی‌اش برای دفاع از انقلاب.

سرهنگ عطاریان هم جمله دندان‌گیری نگفت که لاجـوردی را آرام کند. نوبت به شاهرخ جهانگیری رسید. از شـرح یـک مسـابقه فوتبـال شروع کرد. این مسابقه را در یونان دیده بـود. همـه آنـها کـه در حسـینیه بودند، حتی تواب‌ها با کنجکاوی تمام منتظـر بودنـد بداننـد جـهانگیری از شرح یک مسابقه فوتبال چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد. جـهانگیری گفـت که در آن مسابقه تیم اتحاد شوروی و تیم ملـی یونـان در برابـر هـم قـرار گرفته بودند. کمونیست‌هائی که در استادیوم بودنـد تیـم اتحـاد شـوروی را تشویق می‌کردند. علاقه شدید به اتحاد شوروی مربـوط بـه همـه احـزاب کمونیست جهان است و منحصر به حزب توده ایران نیست.

لاجوردی با عصبانیت پرسید: قصه تعریـف می‌کنـی؟ و سـپس خطاب به آنها که در کنار افضلی و جهانگیری نشسته بودند گفـت: آقایـان چیزی برای گفتن دارند؟

سرهنگ آذرفر با نگاهی تحقیرآمیز خطاب به لاجـوردی گفـت: نه! ابوالفضل بهرامی سکوت کرد، محمد بهرامی نژاد با علامت سر جـواب منفی داد و خسرو لطفی نیز در حالیکه چشم به زمیـن دوختـه بـود گفـت: حرفی برای گفتن ندارم. نوبت به غلامرضا خاضعی رسید. شعری از حـافظ خواند و کنفرانسی در باره شعر و فرهنگ ایران را شروع کرد، که بـا فریـاد لاجوردی قطع شد و ادامه داد: شماها تـا سـاعت ۱۲ امشـب بیشـتر وقـت ندارید، هرچه دلتان می‌خواهد بگوئید! و سپس رو کرد به زندانیـانی کـه در آمفی تاتر نشسته بودند و گفت: من امشب این ۱۰ جاسوس شوروی را بـه جرم موشک‌های روسی که از طرف صدام حسین به سر ما ریخته می‌شـود اعدام می‌کنم! انبوه توابینی که در سالن حضـور داشـتند جنـون آسـا و بـه علامت شادی شروع به جیغ و فریاد کردند و با مشت و لگد و دمپـائی بـه جان زندانیان توده‌ای افتادند و سوزن به تن توده‌ای‌هـا فـرو کردنـد. شـعار آنشب همان شعاری بود که یکسال پیش در پایان نماز جمعـه‌ها دم گرفتـه می‌شد و در سالروز اول ماه مه توسط اوباش حمله‌کننده به تظاهرات تکـرار شده بود: جماران گلباران- توده‌ای تیرباران!

آنها پدران تعمیدی همین انصارحزب‌الـهی بودنـد کـه حـالا بـه اجتماعات حمله می‌کنند و خواب و خیال تکرار سال‌های ۶۰ را دارند، گرچه بزرگانشان می‌دانند آن صبو شکسته و آن پیمانه ریخته است!

اعدامی‌ها را به صف کردند که به میـدان تـیر ببـرند. آنـها را از میان صف توده‌ای‌ها عبور دادند، چشمان ما نمناک بود، تکه‌ای از تن واحد ما بود که می‌بردند. فرزاد جهاد وقتی از مقابل صف ما رد شد، در حالیکه به چشمان مرطوب ما نگاه می‌کرد، با چهره‌ای خندان دو انگشت خـود را بـه علامت پیروزی بلند کرد و این جسارت او در لحظاتی که برای اعدام بـرده می‌شد و در آن فضای خشن و پـر التـهابی کـه لاجـوردی در آمفـی تـاتر سازمان داده بود غلبه جسارت بر خشونت را ثابت کرد!

آنها که تیرباران شدند:

۱- ناخدا بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریائی، مـهندس بـرق و یکـی از کارشناسان برجسته امور دریـائی، اهـل گیـلان و در نـیروی دریـائی فوق‌العاده محبوب بود. حتی این محبوبیت در نیروی هوائی و زمینـی نیز وجود داشت، بطور یکه در این دو نـیرو نـیز افـراد آرزو می‌کردنـد فرماندهی چون افضلی داشته باشند. او یکسال تمام و تا شب تیرباران در زندان انفرادی بود.

۲- سرهنگ بیژن کبیری، معاون اطلاعات و عملیات هوانیروز و مسئول ارتباط هماهنگی ارتش و سپاه و یکی از افسران لایق ایران بـود کـه سعی تمام در نزدیکی سپاه و ارتش در جریان جنگ کـرد. او بخـاطر کشف و خنثی سازی بموقع کودتای ضد انقلابـی نـوژه مـورد خشـم شدید سلطنت طلب‌ها و ضد انقلاب بود و به همین خاطر نـیز بارهـا خود و خـانواده‌اش تـهدید بـه تـرور شـده بودنـد. در جریـان یـورش سراسری به حزب توده ایران، وقتی از طرف سپاه خانه او را در کـرج محاصره کردند، علـیرغم پوشـش سراسـری منطقـه از طـرف سـپاه، توانسـت بـا چـابکی تمـام از خانـه بگریـزد و بـه گمـان آنکـه محاصره‌کنندگان خانه او سرخود چنین کرده‌اند و با توجه به مناسبات بسیار نزدیکی که با ریشهری داشت بـه وی تلفـن کـرده و مـاجرا را برای او تعریف می‌کند. ریشهری او را به نزد خـود دعـوت می‌کنـد و خود او را تحویل ستاد یورش به حزب می‌دهـد. بـه دشـواری انسـان می‌تواند اینهمه نفرت و کینه را قبول کند. سرهنگ کبیری در کشـف و خنثی سازی کودتائی نقش تعیین‌کننده ایفاء کرد که حتـی اگـر آن کودتا پس از عملیات هم شکست می‌خورد بسیاری از رهـبران وقـت جمهوری اسلامی و هزاران نفر از مردم تهران بر اثر بمبـاران کشـته شده بودند. این نکته را ریشهری بیش از هر کس دیگری می‌دانست!

۳- سرهنگ حسن آذرفر، مشـاور عـالی وزارت دفـاع و اسـتاد دانشـکده افسری بود. اتهام افشـای اخبـار جنگـی کـه بـه او زده بودنـد فقـط می‌توانست باعث خنده شود. در تمام طول بازجوئی‌هایش به او گفتـه بودند اعدام می‌شوی و او علیرغم این آگاهی سمبل نشـاط و آرامـش بود. طبعی لطیف و شاعرانه داشت. در زمـان اقـامت یکـی دو ماهـه زندان جمشیدیه تهران، اکثر شب‌ها همراه با رضا سعادتمندی، حمیـد افشار، تیموروراوندی بالای تخت جلسه شاعرانه برپا می‌کردیـم و مـن به تقاضای هر شبه او این ترانه گلپایگانی را آهسته زمزمه می‌کردم:

من که میدانم شبی عمرم به پایان می‌رسد،
نوبت خاموشی من سهل و آسان می‌رسد،
من که می‌دانم به دنیا اعتباری نیست، نیست،
بین مرگ و آدمی قول و قراری نیست، نیست
پس چرا عاشق نباشم؟

۴- سرهنگ هوشنگ عطاریـان، فرمـانده لشـگر غـرب بـود. او یکـی از لایق‌ترین و کارآمدترین افسران نیروی زمینی ارتش ایران بود و ایـن امـر زمانی‌کـه در بنـد افسـران سـلطنت طلـب و همـراه ژنرال‌هـای شاهنشاهی بود مورد اذعان همه آنها بود. او در دفاع در برابـر تجـاوز عراق به ایران، با کمترین تلفات، بیشترین پیروزی‌ها را بـرای ارتـش غرب ایران بدست آورد. با زیردسـتان و سـربازان آنچنـان دوسـتانه و رفیقانه رفتار می‌کـرد کـه همـه آرزوی گرفتـن فرمـان از او داشـتند. بازجوها، پس از دسـتگیری افسـران تـوده‌ای بـا غرولنـد مـی‌گفتنـد «چهارتا فرمانده خوب در ارتش داشتیم کـه آنـها هـم تـوده‌ای از آب درآمدند!» عطاریان هم به حافظ و فردوسی عشق می‌ورزیـد! او هـم عاشق ایران بود.

۵- شاهرخ جهانگیری، چابک و فروتـن بـود. اولیـن بـار او را در خیابـان صبای تهران دیدم. عضو مشـاور کمیتـه مرکـزی و رابـط و مسـئول تعدادی از رفقای نظامی بود. به کسانی که سـابقه آنـها بـه دهـه ۳۰ می‌رسید با فروتنی می‌گفت «شماها امتحـان پـس داده‌ایـد، مـا تـازه آمده‌ایم». در گفتگوهای دو نفره چند بار بحث زندان و شکنجه پیـش آمد. شرمنده‌ام که به او می‌گفتم، اگر آماده اعدام نیسـتی دنبـال ایـن کار نیا. شایستگی خودش را در همان سن و سال جوانی نشان داد. تا

آنجا که توانست خیلی‌ها را زیر بازجوئی نجات داد و در حالیکه بار خود را اضافه می‌کرد بار آنها را کم کرد. در زندان جمشیدیه وقتی از او در باره گذشته سئوال می‌شد، می‌گفت: «اینها از ذهنم پاک شده و بهتر است فعلا حرفش را نزنیم!» او به همراه زنده یاد "سیمین" (فاطمه مدرسی تهرانی) در سال ۱۳۵۲ برای گذراندن دوره مارکسیسم-لنینیسم به آلمان دمکراتیک و سپس به اتحاد شوروی رفته و زیر نظر "سوسلف" این دوره را گذرانده بود. خودش تعریف می‌کرد: قرار بود در آلمان غربی شخصی بنام "حاجی روشن" مرا ببیند و سپس راهی آنطرف شویم. اول متوجه نشدم، ولی پس از دو سه روز فهمیدم این حاجی روشن، که ما را زیر پر و بال خودش گرفته رفیق کیاست!

آهنگ‌های گیلکی مهندس جفرودی را از بر بود و گاه زیر لب زمزمه می‌کرد! در دادگاه این بیت حافظ را خطاب به ریشهری خواند:

«از نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند- من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند»

۶- فرزاد جهاد محبوب‌ترین رابط نظامیان در زندان بود. بیش از هر رابط دیگری، برای حفظ اسرار جمعی که با آنها رابطه داشت زیر شکنجه مقاومت کرده بود. بارها و در طول بازجوئی رفقای دیگر او را برای بازجوئی دوباره بردند، زیرا اطلاعاتی فاش شده بود که او زیر بازجوئی خودش نگفته بود. در این بازجوئی‌های دوباره او را بشدت شکنجه کرده بودند تا اگر چیز دیگری دارد بگوید و هر بار رازهائی را با خود به سلول برگردانده بود که برخی از آنها در بازجوئی‌های دیگران فاش شده و بار دیگر او را برای شکنجه و رویاروئی برده بودند. او در دادگاهی که ریشهری رهبری آن را بر عهده داشت، بعنوان آخرین دفاع گفت:

«ما سربازان گمنام این انقلاب بودیم، که به امید نجات مردم از فقر و استبداد در انقلاب شرکت کردیم و امروز به همین جرم محاکمه می‌شویم.

او را به اعدام محکوم کردند. در طول دورانی که زیر اعدام بود حتی برای یک روز ورزش روزانه را رها نکرد و این یعنی امید و بی اهمیت بودن مرگ! او یکی از شناگران بنام دانشگاه تهران بود و تا پایان دوره فوق‌لیسانس حقوق سیاسی از دانشگاه تهران در تیم شنای دانشگاه در مسابقات شرکت می‌کرد. استاد ورزش او که خود یکی از قهرمانان نامدار شنا و شیرجه ایران بود و درجه سرهنگی ارتش را داشت بیش از آنکه شیفته شنای فرزاد جهاد باشد شیفته شخصیت او بود. پس از یورش به حزب این سرهنگ ارتش را هم دستگیر کردند، اما سرانجام پذیرفتند که او هیچ گرایش سیاسی ندارد و دوستی‌اش با فرزاد جهاد تنها بدلیل جاذبه شخصی جهاد و مناسبات ورزشی با وی بوده‌است.

۷- غلامرضا خاضعی را شاید بتوان پرکارترین رابط نظامیان هوادار حزب توده ایران توصیف کرد. روحیه‌ای شاعرانه داشت و شاید بتوان گفت دیوان حافظ را از بر بود. بدشواری می‌توان تصور کرد در زندگی کسی از او رنجیده باشد. بیش از سه سال جاده‌های تبریز، همدان، دزفول، اصفهان و تهران و بهشهر را در طول هفته طی کرده بود تا پیک حزب برای نظامیان هوادار حزب باشد. وقتی دستگیر شد همسر جوانش دو ماهه حامله بود. پس از اولین ملاقات که حدود یکسال پس از یورش ممکن شد عکس فرزندش را که چند ماه پیش بدنیا آمده بود برایش آوردند و قبل از اعدام نیز در زندان جمشیدیه تهران فرزندش را که چند ماهه بود به دیدار پدر در بندش آوردند. نام کودک را بنا به توصیه پدر "سیاوش" گذاشته بودند. ساعت‌ها می‌توانست شاهنامه را از بر بخواند. خودش می‌گفت در دبیرستان با یکی از همکلاسی‌هایش سطر به سطر حافظ و شاهنامه را می‌خواندند و حفظ می‌کردند.

نامه‌ها و پیام‌ها

آلمان- پیش از همه، یاد شهدای گرانقدر حزب توده ایران و دیگر شهدای راه‌آزادی میهن را گرامی داشته و با خاطره این عزیزان تجدید میثاق می‌کنم.

من از جمله توده‌ای‌هائی هستم که بعد از انقلاب بهمن ۵۷ و پس از شروع فعالیت علنی حزب، به تشکیلات حزبی پیوستم. با یورش سراسری دوم دستگیر شدم و همراه هزاران تن از رفقا به شکنجه‌گاه رفتم. بهمن ۶۷ از زندان آزاد شدم. اواخر سال ۱۳۷۶ با کینه‌ای عمیق نسبت به مجموعه حاکمیت از ایران خارج شدم. خوب به خاطر دارم، اول بار در خارج از کشور، وقتی با یکی از رفقای قدیمی که سال‌هائی از دوره زندان را با هم گذرانده بودیم روبرو شدم او به من گفت: «... نامه مردم منتشر می‌شود، اما یک جریان دیگر نیز فعالیت می‌کند که آن‌ها همچنان خط قدیمی حزب را دنبال می‌کنند و...» و من با تعجب گفتم «عجب! این‌ها دیگر چه روئی دارند!» زمان گذشت و در این فاصله بطور منظم "نامه مردم" را مطالعه می‌کردم. مدتی بعد، بطور اتفاقی، با رفیق دیگری روبرو شدم که از طرفداران همان خط فکری بود که در راه‌توده دنبال می‌شود. این رفیق بسیاری از شماره‌های قدیمی راه‌توده را دراختیارم گذاشت و من با دقت همه آنها را خواندم. پاسخ بسیاری از ابهامات خود را در آنها دریافت کردم و بعد خود به طور منظم شماره‌های جدید را تهیه و مطالعه کردم. اکنون احساس می‌کنم با اطمینان و دقت بیشتری به اطراف نگاه می‌کنم. خلاصه کنم. دوستان عزیز! عقیده‌ام اینست که رفقای نامه مردم آنگونه که لازم است با رویدادهای بغرنج و پیچیده ایران بعد از انقلاب بهمن ۵۷ آشنا نیستند و اطلاع دقیقی از کیفیت ۴ سال فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور ندارند و با همان نگاه ناقص، صحنه سیاسی امروز ایران را می‌نگرند. به همین دلیل آنها در برابر ارکستر رنگارنگ جبهه اپوزیسیون از ماوراء راست تا ماوراء چپ- قافیه را باخته‌اند.

این مختصر را با این نیت برایتان نوشتم که بدانید هستند کسانی چون من که بگویند «رفقای گرامی! خسته نباشید. دستتان را بگرمی می‌فشارم» و با این اطمینان که بازگوئی حقایق، به سهم خود، به جان رهرو توان می‌بخشد، امیدوارم هر چه زودتر روزی فرا رسد که همه توده‌ای‌ها بار دیگر زیر یک سقف جمع شده و مانند گذشته پرافتخار خود "راه" را ادامه دهند.

ذکر یک یادآوری را هم بی‌فایده نمی‌بینم: چرا راه‌توده در پای صفحه اول خود، از چاپ یک شعار متناسب با هدف نزدیکش دریغ دارد؟ به علاوه شایسته است که بالای صفحه اول شعار "زحمتکشان سراسر جهان متحد شوید" درج شود.

با احترام مجدد و آرزوی موفقیت برای شما- "ه. هنگام"

– دوست گرامی "هنگام"! از ابراز محبتی که نسبت به نویسندگان و منتشرکنندگان راه‌توده کرده‌اید سپاسگزاریم. ما هم امیدواریم هرچه زودتر همه توده‌ای‌ها در زیر سقف بلند حزب توده ایران متحد شده و پیکاری مشترک را سازمان بدهند. قطعه زیبائی را که ارسال داشته بودید در فرصتی مناسب چاپ خواهیم کرد. در باره "شعار"، این پیشنهاد از سوی دیگران نیز طرح شده‌است. ما از همه رفقا و علاقمندانی که این ضرورت را احساس کرده و مسئله را با ما در میان گذاشته‌اند خواهش کرده‌ایم و از شما نیز خواهش می‌کنیم و انتظار داریم پیشنهادات خودتان را در این زمینه با ما در میان بگذارید. چنین شعاری باید بازگوکننده این مرحله از مبارزه مردم ایران و اهداف مرحله‌ای جنبش کنونی مردم بوده و با واقعیاتی که در جامعه می‌گذرد همسو و هماهنگ باشد. این شعار باید منعکس‌کننده ضرورت حل تضاد بین جمهوریت و اختیارات رهبر و نهاد رهبری باشد و راه‌حل بین انتخاب و انتصاب در جمهوری اسلامی را ارائه بدهد. یعنی همان مسئله مبرمی که طی چهار سال گذشته مافیای قدرت و پول با استفاده از آن در برابر تحولات و اصلاحات ایستاد. در عین حال، شعار ما در این مرحله از جنبش نمی‌تواند منعکس‌کننده ماهیت انقلابی تحولات نباشد و نقش انقلاب بهمن ۵۷ در شکل‌گیری جنبش کنونی را از یک طرف و خیانتی را که به آرمان‌های واقعی این انقلاب شد از طرف دیگر در نظر نگیرد؛ در واقع چکیده‌ای از یک تحلیل همه جانبه از اوضاع کنونی ایران و مرحله‌ای که جنبش مردم پشت سر می‌گذارد. امیدواریم تماس خودتان را با ما حفظ کرده و پیشنهادات دیگر خودتان را نیز با ما در میان بگذارید. برای مکاتبه و ارتباط تلفنی می‌توانید از شماره تلفن و آدرس جدید صندوق پستی راه‌توده در شهر "مونستر" آلمان استفاده کنید.

هلند– دوست گرامی هادی از کشور همسایه افغانستان، نامه شما دریافت شد. خرسندیم که رویدادهای کشور ما را به دقت دنبال می‌کنید. راه‌توده نیز از بدو انتشار دوره دوم خود تاکنون، تا آنجا که در حد توان و امکاناتش بوده اخبار مربوط به رویدادهای افغانستان را منعکس کرده و اگر نظر، تحلیل و تفسیری نیز در این ارتباط داشته بدان افزوده است. ما بسیار امیدوار بودیم و همچنان هستیم که با همت برخی دوستان قدیمی افغان که با مسائل این کشور آشنائی کامل دارند و بیشتر نیز کارهای انتشاراتی می‌کرده و برای نوشتن مقالات با مشکلی روبرو نیستند صفحات بیشتری را به رویدادهای افغانستان اختصاص دهیم. برای آبونمان یکساله راه‌توده شما می‌توانید ۶۶ مارک آلمان و یا معادل آن را به پول کشوری که در آن مستقر هستید به آدرس صندوق پستی راه‌توده که در صفحه آخر نشریه چاپ می‌شود ارسال دارید.

موفق باشید

هلند– دوستان راه‌توده، همراه این نامه اطلاعیه‌ای را برایتان ارسال داشتم که با امضای «سوسیالیست‌های طرفدار خط شریعتی» انتشار یافته‌است. این اطلاعیه با شعار سرنگونی جمهوری اسلامی منتشر شده‌است و علیه دولت خاتمی و اصلاحات است. خودتان آن را بررسی کنید.

دو دنیای مهاجرت و ایران

این اعلامیه را خواندیم. آنچه که بیش از همه جلب توجه می‌کند ساختار غیر مذهبی این اطلاعیه‌است، چرا که اعلامیه‌ای با امضای علی شریعتی حداقل باید رنگ و بوئی در این زمینه داشته باشد. اما، چه آن را عده‌ای مذهبی نوشته باشند و چه کسانی غیر مذهبی، اما با امضای "سوسیالیست‌های طرفدار خط شریعتی"، در اصل مسئله که نوع نگرش به اوضاع ایران و دولت خاتمی است تاثیری ندارد. این اطلاعیه تحلیلی مخلوطی است از دیدگاه‌های سازمان مجاهدین خلق و یکی دو تا گروه غیر مذهبی هم پیمان آن. مضمون مطالب نیز مشتی حرف‌های روشنفکرانه معلق در هوائی است که علیرغم ادعاهای کارگری و زحمتکشانی آن نه کارگران و زحمتکشان از آن سر در می‌آورند و نه در همین دورانی که پشت سر می‌گذاریم حرف و عمل آنها با این نوع تئوری‌بافی‌های ذهبی همخوانی دارد. به نویسندگان این نوع اطلاعیه‌ها، باید صادقانه توصیه کرد، قبل از دست بردن به قلم و بر کاغذ آوردن ذهنیات خود بروند یک دوره هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌های ایران را بخوانند و مقایسه‌ای کنند بین دانش و آگاهی و نگرش خود با آنها که در ایران می‌نویسند و منتشر می‌کنند. ما نمی‌گوئیم بروند آنچه را راه‌توده می‌نویسد بخوانند، خیر! نمی‌گوئیم بروند ده‌ها کتابی که در دو سال اخیر و در تحلیل اوضاع ایران منتشر شده بخوانند! این هم وقت زیادی می‌برد و باید زحمت تهیه آن در ایران را کشید. حداقل بروند همین مصاحبه "علوی‌تبار" را که در شماره ۵ مارس روزنامه "دوران امروز" چاپ شده بخوانند و آن را با دانش و تئوری‌بافی‌های خود مهک بزنند و سپس از خود سئوال کنند که حرف آنها را مردم بیشتر می‌فهمند یا حرف‌های امثال علوی‌تبار را!

مثلا این ارزیابی اطلاعیه را مقایسه کنید با بندهائی از همین مصاحبه علوی تبار که در این شماره راه توده نیز بخشی از آن بازانتشار یافته‌است. اطلاعیه می‌نویسد:

«۱– اصلاح طلبان و طرفداران مبارزه قانونی و علنی: این گرایش که طرفدار رفرم و اصلاحات است تا جائی با سرکوب و اختناق رژیم مقابله می‌نماید که از یکسو روند اصلاحات را تشدید نماید و از سوی دیگر مانع ایجاد زمینه‌های انقلاب اجتماعی شود.» و یا: «در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ خاتمی از نردبان مبارزه صنفی و سیاسی کارگران و زحمتکشان و نیز تهیدستان شهری بر بام حاکمیت سیاسی رسید. او هوشیارانه توانست از فاصله‌ای که بین روشنفکران و اپوزیسیون قانونی با توده‌ها وجود داشت استفاده نموده و با طرح شعار دموکراسی بورژوائی و جامعه مدنی (به نوع غربی) و نیز اصلاحات، این توهم را در میان جامعه ایجاد نماید که برای رسیدن به مطالبات سیاسی–اجتماعی راه اصلی نه تکیه به مبارزات توده‌ها، بلکه دلبستن به نظام و بویژه جناح تازه به قدرت رسیده آن، یعنی دولت خاتمی می‌باشد. توهمی که از سال ۷۵ به این سو توسط لیبرال‌ها و برخی از اپوزیسیون قانونی و نیز اپوزیسیون درونی نظام بوجود آمده بود توسط خاتمی و دولت او تعمیق بیشتر یافت.»

ما فکر می‌کنیم بایستی به این همه هوش و درایت در بی‌خبری از جامعه که می‌خواهند بنام آن سخن بگویند جایزه داد! در طول مرور این اطلاعیه ۵ صفحه‌ای لحظاتی می‌رسد که انسان می‌خواهد به خود اجازه بدهد که بپرسد: نکند سازماندهندگان توطئه برهم زدن کنفرانس برلن که در روزنامه کیهان تهران لانه دارند، طراح و خطدهنده غیر مستقیم این نوع نوشته‌ها، آنهم با امضای طرفداران علی شریعتی و با چهره سوسیالیستی، علیه خاتمی و اصلاحات در مهاجرت باشند؟

اگر به این اطلاعیه بیش از حدی که در خور آن بود پرداختیم، به آن دلیل است که مضامینی از آن در بسیاری از اطلاعیه‌ها و تحلیل‌ها و نوشته‌های مهاجرت منعکس است و اتفاقا نویسنده و یا نویسندگان آن اطلاعیه از میان همه این نوشته‌ها و اطلاعیه‌ها "تکه" برداری کرده‌اند!

آنها که از فیلتر اطلاعاتی مجاهدین خلق گذشتند!

دوستان گرامی راه‌توده!

هلند– با یک پناهنده ایرانی همکارم، که توده‌ای نیست. هوادار مجاهدین بوده که حالا این هم نیست. اخبار ایران را دنبال می‌کند و راه‌توده را هم می‌خواند. شماره‌های اخیر راه‌توده که در آن‌ها در باره "هواپیمائی ماهان" و ارزیابی شما در باره کنفرانس برلن در آنها منتشر شده

بود او را به یاد دوران اولیه خروجش از ایران انداخته و مطالبی را در باره سازمان مجاهدین و ترورهای ابتدای پیروزی انقلاب برایم نقل کرد که برایتان می‌نویسم. خودش با ارسال این مطالب برای شما ابراز تمایل و رضایت کرده است:

«در اواسط سال ۶۱ در رابطه با مجاهدین خلق به کراچی اعزام شدم. در آنجا مسئولیتم ارتباط با نیروهای پراکنده‌ای بود که از کشور به کراچی می‌آمدند. البته اولین برخورد اطلاعاتی را بچه‌های دانشجو (انجمن دانشجویان مسلمان کراچی) با اعضا و هواداران می‌کردند و پس از آن، یعنی پس از گرفتن اطلاعات اولیه من با آنها در ارتباط قرار می‌گرفتم. در همین دوران با خبر شدم که فردی به یکی از هتل‌های کراچی آمده و مدعی است که جزو گروه فرقان بوده‌است. این افراد در سازمان به "آونگ" مشهور بودند. یعی افرادی که بین زمین و هوا معلق هستند و بعدا باید تکلیفشان روشن شود. مردی بود حدود ۳۰ سال. لاغر اندام و بلند قد. مدعی بود که از آخرین بازماندگان گروه فرقان است و تمامی خانه‌های تیمی آنها که بیشتر در رشت بوده ضربه خورده‌است. متاسفانه جزئیات را به خاطر ندارم، اما می‌دانم که سازمان در نظر داشت او را هم بعنوان یک نیروی فعال جذب کرده و به عراق منتقل کند. جالب است که این در زمانی بود که سازمان با تمام نیرو روی اعزام افراد به عراق کار می‌کرد و در عین حال در پی تصفیه و باصطلاح گذراندن نیروهای پراکنده سازمان از فیلتر اطلاعاتی بود. تمام کسانی که مشکوک به نظر می‌رسیدند از فیلتر عبور داده می‌شدند تا باصطلاح از "عبدالله پیام" نباشند. او چرا و چگونه از این فیلتر گذشت نمی‌دانم!»

از حوادث و فعالیت‌های کمپ‌های پناهندگی ما را مطلع کنید!

هلند– در کمپ‌های پناهندگان هلند از مدتی پیش تحرکات و سازماندهی‌های مافیائی–جنائی شروع شده‌است، که تطبیق می‌کند با مطالبی که راه‌توده در باره کنفرانس برلین و برهم زنندگان آن، در باره شرکت هواپیمائی "ماهان" و مسائل مربوط به مواد مخدر و فحشاء منتشر کرده‌است. آنچه را برایتان در زیر می‌نویسم، مشاهدات و تجربیات شخص خودم است:

در هر کمپ ۴ یا ۵ منتظر پناهندگی وجود دارند که نه مشخصه‌های پناهنده سیاسی را دارند و نه مشخصه‌های پناهنده اقتصادی را. آنها اغلب چاقوکشان حرفه‌ای و تا آنجا که خودشان اینجا و آنجا اعتراف کرده‌اند از سابقه‌داران و زندان رفته‌های جمهوری اسلامی‌اند. ریشی گذاشته و پیراهنشان را روی شلوار می‌اندازند و به سبک حزب‌الهی‌های داخل کشور برای پناهندگان تعیین تکلیف می‌کنند! شبکه توزیع تریاک در کمپ‌ها در دست همین افراداست و باید از آنها تریاک خرید. جزای سرپیچی از خرید تریاک و یا کمک به توزیع آن زخمی شدن با چاقو در یکی از درگیری‌های مصنوعی است که در کمپ راه می‌اندازند. نفرت انگیز آنست که هر وقت سازمان مجاهدین خلق اعلام تظاهرات می‌کند همین افراد جلو می‌افتند و دیگران را مجبور به شرکت در این تظاهرات می‌کنند. این افراد علاوه بر دست داشتن در پخش مواد مخدر متخصص باندبازی در کمپ‌ها هم هستند؛ افراد کشورهای مختلف را در کمپ‌ها سازمان می‌دهند و البته بیشتر از همه، افغان‌ها را. خود من تا کنون دو بار توسط این باندها بشدت کتک خورده و مجروح شده‌ام. یکبار توسط رهبران این باندها و یکبار هم توسط افغان‌هائی که در باند آنها قرار دارند. بار دوم تا حد مرگ پیش رفتم. مسئولین کمپ‌ها را هم می‌خرند و به همین دلیل هر دوبار که من کتک خورده و مجروح شدم آنها هیچ اقدامی نکردند و تنها مرا به یک کمپ دیگر فرستادند. جالب اینکه در کمپ‌های دیگر هم وضع همینگونه بود و نه تنها اینگونه بود، بلکه باندهای کمپ‌ها با هم ارتباط سازمانی هم دارند! نکته خیلی مهم‌تری که من توانسته‌ام از آن سر در بیآورم اینست که اغلب آنها در ایران در کمیته‌های سابق و یا بسیج سپاه پاسداران خدمت کرده‌اند. گزارش شما در باره هواپیمائی ماهان و انتقال نیرو به خارج برای عملیات آینده از این نظر هم برای من خیلی جالب بود زیرا تطبیق داشت با آنچه در برابر چشمهایم می‌گذرد.

یکی از پناهنده‌ها که داخل باند آنهاست، مدتی پیش که اختلافشان شده بود به من گفت، که اینها از اینجا برای خانواده‌هایشان پول می‌فرستند، که اگر راست باشد، حتما درآمدی است که از راه مواد مخدر بدست می‌آورند و یا از جاهائی در خارج می‌گیرند، چون دولت هلند پولی به پناهندگان کمپ‌ها نمی‌دهد. دو نفر از افراد باند که برادر هم هستند، تا آنجا که من اطلاع پیدا کرده‌ام با فردی بنام "حمیدخرسند" در آلمان ارتباط دارند و این شخص چند بار برای دیدن آنها به کمپ ما آمده‌است. حمید خرسندی پارسال در آلمان دستگیر و به اتهام فعالیت‌هائی برای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی محاکمه شد و از خانه او دستگاه‌های کامپیوتری پیدا کردند که با منابع اطلاعاتی جمهوری اسلامی در اروپا و ایران مرتبط بود.

راه‌توده: با تشکر از ارسال کننده این گزارش؛ از همه کسانی که از این نوع فعالیت‌ها در کمپ‌های پناهندگی اطلاع دارند، انتظار می‌رود تا این اطلاعات خود را برای افشاگری در اختیار راه‌توده قرار دهند. طبیعی است که هنگام انتشار این گزارش‌ها مراعات جوانب مختلف و از جمله نام افراد می‌شود. همانگونه که درگزارش بالا شده‌است. هر اندازه این اطلاعات و گزارش‌ها بیشتر متکی به موارد مشخص، نام افراد و سابقه آنها در ایران باشد معتبرتر و قابل استفاده‌تر است. از جمله ارتباط این افراد با سازمان‌هائی که در خارج کشور و گاها بعنوان اپوزیسیون فعالند! ما هم اعتقاد داریم که حادثه کنفرانس برلن از درون این سازماندهی‌ها بیرون آمد و در آینده این نوع فعالیت‌ها تشدید نیز خواهد شد!

هلند– دوست گرامی "الف . مهرگان" نامه شما دریافت شد. در باره اکسیون مشترک در اعتراض به جمهوری اسلامی در اواخر ژانویه در "دنهاخ" که در برابر پارلمان این کشور برگزار شد، پیشتر گزارشی را در راه‌توده منتشر کرده‌ایم. همچنین در باره جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخی که متعاقب آن ترتیب داده شده بود. ما خرسندیم که شما نظرات راه‌توده را بیش از نظرات تند و تیز ارائه شده در آن اکسیون به واقعیت نزدیک می‌بینید ما از این نوشته شما چنین برداشت کردیم: «شرکت‌کنندگان حدودا یکصد نفر بودند که در آن بطور ضمنی اصلاحات را می‌پذیرفتند، بعضی کمتر و بعضی بیشتر، اما نظر نماینده حزب توده ایران (نامه مردم) کلا چیز دیگری بود. هر دو جناح حاکمه را یکسان قلمداد می‌کرد. تا آنجا که من می‌فهمم نظرات نشریه شما با این نظرات فرق دارد. نظرم اینست که تحلیل‌های شما پخته‌تر می‌باشد.»

از آنجا که نشریه راه‌توده از راه تک فروشی و آبونمان هزینه خود را تامین می‌کند، امیدواریم شما نیز برای دریافت منظم آن اقدام کنید. شما می‌توانید با ۶۶ مارک آلمان و یا معادل آن به پول محل اقامت خودتان راه‌توده را مشترک شوید. دستتان را می‌فشاریم.

کمک مالی رسیده:

- آخن ۱۸۰ مارک؛
- مونتسر ۲۰ مارک نورالدین؛
- اسن ۱۵۰ مارک

انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب "رهبر"!

در پشت صحنه جدال آشکاری که بر سر ریاست جمهوری دوره هشتم وجود دارد، جدال بزرگتری بر سر "رهبری" در جریان است، که جدال بر سر ریاست جمهوری آینده نیز تا حدود زیادی تحت تاثیر آن است!

جدال بر سر رهبری، اکنون با طرح انتخاب "قائم‌مقام" برای رهبر پیش برده می‌شود که گویا مبتلا به نوعی بیماری بی‌علاج است. بخشی از طرفداران تبدیل جمهوری به "حکومت" می‌کوشند مرحله برگماری یک روحانی دیگر به بجای رهبر کنونی را با انتخابات ریاست جمهوری پیوند بدهند و با یک تیر دو نشان بزنند. آنها می‌کوشند ابتدا هاشمی رفسنجانی را به ریاست جمهوری برسانند، سپس در مجلس خبرگان رهبری او را جانشین رهبر کنونی اعلام کنند تا پس از درگذشت "علی‌خامنه‌ای" او عملا هم رئیس جمهور و هم رهبر باشد. در جریان تغییر در قانون اساسی و در یک کاسه ریختن اختیارات رهبر و ریاست جمهوری، پست ریاست جمهوری را حذف خواهند کرد و به این ترتیب "حکومت اسلامی" برپا خواهد شد!

بخش دیگری از طرفداران "حکومت"، که عمدتا وابستگان به حجتیه، جیره‌بگیران واعظ طبسی، موتلفه اسلامی و اعضای شبکه‌های احیاء شده فراسونری جدید هستند، ضمن آنکه با پیش کشیدن هاشمی رفسنجانی، بعنوان رئیس جمهور موافقند، برای جانشینی رهبر "هاشمی شاهرودی" را در نظر دارند. هر دو طرح در آخرین جلسه مجلس خبرگان عنوان شده، اما نتوانسته‌اند تصمیم قطعی گرفته و به توافق برسند. این در حالی است که در همین مجلس پیشنهاد هاشمی رفسنجانی برای حذف پست ریاست جمهوری و تشکیل یک دفتر اجرائی برای رهبر (نوعی پست نخست وزیری) نیز با موافقت روبرو نشده‌است.

معضل انتخابات آینده ریاست جمهوری، علاوه بر مسئله اصلاحات و شخصیت محمدخاتمی که از زدوبندهای پشت پرده پرهیز دارد، مسئله "انتخاب" است. آنها از اینکه یک روحانی با رای و استقبال مردم سکان ریاست جمهوری را برای چهار سال دیگر در اختیار بگیرد، ناراضی‌اند و بیم دارند که ادامه این وضع، سرانجام به انتخاب رهبر از سوی مردم ختم شود. این امر از آن روی حساس‌تر شده که براساس حدس و گمان‌ها "رهبر" کنونی تا پایان چهار سال آینده ریاست جمهوری عمر نکند و مردم در شرایطی ویژه "رهبر" را در خیابان‌ها انتخاب کنند!

Rahe Tudeh No. 105 March 2001

Rahe Tudeh آدرس صندوق پستی:

Postfach 10 02 14, 48051 Munster ,Germany

Postbank Essen شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430 , BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

4 DM, 16 FF, 4 US$ & 4.5 Canada $

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹ – ۲۱۲۳–۳۲۳۳۶

آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de

E-mail:anore@gmx.de و یا akord19@gmx.de

سلام بهار

سلام که آمده‌ای و شکفته‌ای در انارستان‌های ساوه، در کوچه‌های عطر گل محمدی کاشان، بر شاخه‌های ترنج مازندران، نارنجستان‌های شیراز، در دره‌های برفی البرز و شمیران!

سلام بهار ایران، که گل‌هایت باز می‌شوند بر مزار غریب ستارخان، برگور گمشده حیدرخان و باز می‌روئی از میان دست‌های بندیان، در میان مشت‌های بر جای مانده بر دیوار پر راز و سکوت اوین ...

سلام "بهار"، **که با تو دشت‌های میهن من می‌شکفند در باران، کمی دیگر از پگاه، پر شود این خاک از جشن شقایق‌ها و لاله‌ها.**

قلب من دشتی است که از آن هر بهار هزاران شقایق سر بر می‌کشند از چهارسوی خاطره‌ها.

فریاد می‌زنم: **متبرک باد بهار با نام شهیدان. شقایق‌های در خاک خفته ایران!**

در صفحات شماره ۱۰۵ می‌خوانید:

- ۲– وظیفه ملی خاتمی حضور در انتخابات است! و "در انتظار انتشارمنشور اصلاحات
- ۳– انگیزه یورش به نیروهای ملی–مذهبی؛
- ۴ – فئودالیسم را احیاء کرده‌اند؛
- ۵– فراماسونری جدید و شبکه حجتیه را باید افشاء کرد!
- ۶ و ۷– درمقایسه با کودتای ۲۸ مرداد،کدام مطبوعات زمینه‌ساز کودتا هستند؛
- ۹، ۱۰ و ۱۱– زیر پوست شهر– "سقط جنین" میوه تلخ و نارس صیغه؛ نمایندگان مجلس را تعقیب و مراقبت می‌کنند! شبکه قاچاق مواد مخدر در زندان‌ها؛
- ۱۲– کدام قانون گفته رهبر می‌تواند به مردم پاسخ ندهد؟
- ۱۷ تا ۲۳– نوشته‌های منتشر نشده کیانوری: دفاع حزب توده ایران از انقلاب، برای نرسیدن جمهوری اسلامی به لحظه اسفبار کنونی بود؛ ما به شوروی‌ها اطلاعات نمی‌دادیم، بلکه رفقای اتحاد شوروی برای دفاع از انقلاب ایران و از طریق ما اطلاعات ارزنده ومهمی را دراختیار رهبری جمهوری اسلامی گذاشتند! من در نخستین جلسه شورای عالی جنگ و دفاع از میهن شرکت کردم!
- ۲۴– سیاوش کسرائی: من انقلاب را ستودم، نه پلیدی را (شعر سبز)؛
- ۲۵ تا ۲۹– اپوزیسیون و دور راهی انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم؛–
- ۳۰–۳۲ ریشه‌های طبقاتی و اجتماعی نواندیشی دینی؛ "واتیکان" دوران تنوع نظرات را پشت سر می‌گذارد! (مصاحبه با بنیانگذار الهیات رهائیبخش در امریکای لاتین)
- ۳۳– مرحله جدید تجاوزات نظامی امریکا در جهان؛
- ۳۵– یادی از ۱۰ شمع خاموش (گزارش تیرباران گروه اول نظامیان و کادرهای حزب توده ایران به حکم ریشهری و اجرای لاجوردی)
- ۳۷– نامه‌ها و پیام‌های خوانندگان راه‌توده؛
- ۴۰– انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب جانشین "رهبر" به هم گره خورده‌است!
- ۱۶ صفحه ضمیمه راه توده: پیک هفته